رشته

مفاهیم نهج البلاغه

شرح نامه ۲۰ تا پایان نامه ۲۷

(پیام امام امیرالمومنین (علیه السلام) ، جلد ۹)

صفحات ۲۴۵ الی ۳۸۰

ویژه گروه ٦

همکاران

شرکت خطوط لوله و مخابرات نفت ایران
روابط عمومی

۲۰

وَمِنْ كِتابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

إلىٰ زِيٰادِ ابْنِ أَبيهِ وَهُوَ خَليفَةُ عٰامِلِهِ عَبْدُاللهِ بْنِ عَبّاسٍ عَلَى الْبَصْرَةِ، وَعَبْدُاللهِ عٰامِلُ أَميرِالْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام يَوْمَئِذٍ عَلَيْهٰا وَعَلىٰ كُورِ الأَهْوٰازِ وَفٰارْسٍ وَكِرْمٰانٍ وَغَيْرِهٰا:

از نامه‌های امام عليه‌السلام است

که به زیاد بن ابیه جانشین فرماندار آن حضرت، عبدالله بن عباس در بصره نوشته است. عبدالله بن عباس در آن زمان فرمانداری بصره، اهواز، فارس، کرمان و دیگر نواحی آنجا را از طرف امام عليه‌السلام بر عهده داشت.[۱]

نامه در یک نگاه

از این نامه مخصوصاً با توجّه به صدر آن، که در تاریخ یعقوبی آمده، استفاده می‌شود که «زیاد» قصد خیانت در بیت المال و طفره رفتن از پرداختن تمام خراج

---

۱. **سند نامه:**

این نامه قبل از مرحوم سیّد رضی، در کتاب انساب الاشراف بلاذری و در تاریخ یعقوبی (با تفاوت‌هایی) آمده است. و در مصادر نهج‌البلاغه به کتاب اوّل اشاره شده و سپس افزوده است که این نامه را بیهقی در المحاسن و المساوی نیز نقل کرده است (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۲).

را داشت. امام علیه‌السلام از طریق بعضی از «عیون» خود از این امر آگاه شد و این نامهٔ شدیداللحن را برای او نوشت که خراج را باید به طور کامل به بیت المال بپردازد و نزد امام علیه‌السلام بفرستد و امام علیه‌السلام او را تهدید کرد که اگر از این کار خودداری نماید او را شدیداً مجازات خواهد کرد.

از این نامه و مانند آن روشن می‌شود که امام علیه‌السلام عمال و مراقبینی بر تمام مسئولان حکومتی گماشته بود که مسائل مهم را مرتباً گزارش می‌دادند، و اگر مسئولی پا از مأموریت خود فراتر می‌نهاد امام علیه‌السلام به او هشدار می‌داد.

* * *

وَإِنِّي أُقْسِمُ بِاللهِ قَسَماً صَادِقاً، لَئِنْ بَلَغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فَيْءِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئاً صَغِيراً أَوْ كَبِيراً لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شَدَّةً تَدَعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، ثَقِيلَ الظَّهْرِ، ضَئِيلَ الْأَمْرِ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

صادقانه به خداوند سوگند یاد می‌کنم اگر به من گزارش رسد که از بیت المال مسلمین چیزی کم یا زیاد، به خیانت برداشته‌ای آنچنان بر تو سخت می‌گیرم که زندگی تو را کم‌بهره، سنگین‌بار و حقیر و ذلیل سازد؛ والسلام.

شرح و تفسیر

هشدار شدید به متخلّفان

از تاریخ یعقوبی استفاده می‌شود که امام علیه‌السلام در آغاز این نامه چنین مرقوم داشت: «**إنّ رَسُولی أخْبَرَنی بِعَجَبٍ زَعَمَ أَنَّكَ قُلْتَ لَهُ فیما بَیْنَكَ وَبَیْنَهُ: إنّ الْأَكْرادَ هاجَتْ بِكَ فَكَسَرَتْ عَلَیْكَ كَسیراً منَ الْخِراجَ وَقُلْتَ لَهُ: لا تَعَلَّم بِذٰلِكَ أمیرَالْمُؤْمِنینَ**؛ فرستادهٔ من چیز تعجب‌آوری را به من خبر داد او می‌گوید: تو این سخن را به عنوان یک راز به او گفته‌ای که کردهای منطقه سرکشی کردند و از پرداختن بسیاری از خراج خودداری ورزیدند و گفته‌ای: این سخن را به امیر مؤمنان علیه‌السلام نگو (شاید به گمان اینکه امام علیه‌السلام از مقدار خراج که قرارداد شده دقیقا خبر نداشته باشد و هرچه برای او بفرستند می‌پذیرد)».

از این قسمت نامه به خوبی استفاده می‌شود که زیاد برای تقلیل خراج توطئه

کرده بود و به عنوان اینکه اکراد از پرداختن خراج به طور کامل خودداری کردند می‌خواست بخشی از خراج را به نفع خود بردارد و برای بیت المال نفرستد. امام علیه‌السلام از توطئهٔ او آگاه شد و این نامهٔ شدید اللحن را برای او فرستاد و فرمود: «صادقانه به خداوند سوگند یاد می‌کنم اگر به من گزارش رسد که از بیت المال مسلمین چیزی کم یا زیاد به خیانت برداشته‌ای آنچنان بر تو سخت می‌گیرم که در زندگی تو را کم‌بهره، سنگین‌بار و حقیر و ذلیل سازد. والسلام»؛ (**وَإِنِّي أُقْسِمُ بِاللهِ قَسَماً صَادِقاً، لَئِنْ بَلَغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فَيْءِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئاً صَغِيراً أَوْ كَبِيراً، لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شَدَّةً تَدَعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، ثَقِيلَ الظَّهْرِ ضَئِيلَ الْأَمْرِ، وَالسَّلَامُ**).

تعبیر امام علیه‌السلام به اینکه قسمی را یاد می‌کند که قسم صدق است مفهومش این نیست که ممکن است که قسم غیر صادقانه‌ای از امام علیه‌السلام صادر شود، بلکه نوعی تأکید بر جدی بودن این قسم است.

نکتهٔ دیگر این است که امام علیه‌السلام به او صریحا نفرمود تو خیانت کرده‌ای، بلکه سخن را به نحو مشروط بیان کرد که «اگر به من برسد که مرتکب چین خیانتی شده‌ای» زیرا در این گونه موارد اگر پرده را از روی کار شخص متخلف کنار بزنند او جسورتر می‌شود. فصاحت و بلاغت ایجاب می‌کند که پرده را کمی کنار بزنند و مطلب را به صورت مشروط بیان کنند تا او جسور نشود و قصد فرار از منطقه و با خود بردن اموال را نکند.

این نکته نیز حایز اهمّیّت است که امام علیه‌السلام می‌فرماید، چنان بر تو سخت می‌گیرم که سه بلا بر سر تو بیاید نخست اینکه در زندگی کم‌بهره شوی، آبرویت بریزد و کاری به تو نسپارند.

دوم اینکه تو سنگین‌بار گردی که ممکن است منظور سنگین‌بار شدن در دنیا باشد؛ یعنی مسئولیت خیانت بر دوش او قرار گیرد و به دنبال آن مجازات شود و یا بر اثر بی‌نوایی پشتش برای ادارهٔ زندگی شخصی خود سنگین گردد. بعضی از

شارحان نیز احتمال داده‌اند که منظور سنگینی پشت از نظر مسئولیت اخروی است همان‌گونه که در آیهٔ شریفه آمده است: «﴿**وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالاً مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ**﴾؛ آنها بار سنگین (گناهان) خویش را بر دوش می‌کشند، و (همچنین) بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود؛ و روز قیامت به یقین از دروغ‌هایی که به خدا می‌بستند سؤال خواهند شد».[1]

ولی این احتمال بعید به نظر می‌رسد، زیرا امام علیه‌السلام می‌فرماید: من کاری می‌کنم که این عواقب سه‌گانه را برای تو به بار آورد و می‌دانیم مسئولیت روز قیامت بر اثر خیانت قطعی خواهد بود و نیازی به سخت‌گیری امام علیه‌السلام بر او نیست.

جملهٔ «**ضَئِيلَ الْأَمْرِ**» با توجّه به اینکه «**ضَئِيل**» به معنای حقیر، ضعیف و کوچک است مفهومش این است که اگر خیانت کنی و مردم تو را به خیانت بشناسند، در آینده در میان مردم حقیر، ضعیف و سربه‌زیر خواهی بود.

اصولاً خیانت مخصوصاً خیانت در اموال به ویژه خیانت در بیت المال مایهٔ رسوایی شدید در دنیا و آخرت است و این منحصر به زیاد نبود که در صورت خیانت سرنوشت‌های سه گانه‌ای را که امام علیه‌السلام در نامهٔ بالا نوشته است پیدا کند، بلکه این سرنوشت‌ها در انتظار تمام خائنان مخصوصاً خائنان به بیت‌المال است. پشت آنها از بار گناه و مسئولیت و مجازات سنگین می‌شود، بهرهٔ آنها کم و شخصیت آنها حقیر و بی‌مقدار خواهد شد.

نکته

چرا «زیاد» به این منصب گماشته شد

---

۱. عنکبوت، آیهٔ ۱۳.

دربارهٔ تاریخچهٔ زندگی «زیاد» سؤالات زیادی مطرح است نخست اینکه چرا او را زیاد بن ابیه (زیاد فرزند پدرش) می‌گویند که حکایت از نامشروع بودن نطفهٔ او دارد و دیگر اینکه چرا امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در دوران حکومت خود چنان منصبی به او داد و یا لااقل عبدالله بن عباس که به یقین شناختی از او داشت او را به چنین مقامی نصب کرد و سرانجام پایان کار او به کجا کشید و دودمانش چه نقش تخریبی در تاریخ اسلام داشتند.

پاسخ این سؤالات را به خواست خدا ذیل نامهٔ ۴۴ که تناسب بیشتری با این مطالب دارد بیان خواهیم کرد.

* * *

۲۱

وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَىٰ زِيَادٍ أَيْضاً

از نامه‌های امام علیه‌السلام است

که آن را نیز برای زیاد نوشته است[۱]

نامه در یک نگاه

از صدر این نامه که در انساب الاشراف بلاذری آمده، استفاده می‌شود که افرادی به امام علیه‌السلام خبر داده بودند که زیاد مرتکب کارهای خلافی می‌شود از جمله اینکه سفرهٔ رنگین با چند نوع غذا ترتیب می‌دهد و در برخورد با افراد،

---

۱. **سند نامه:**

این نامه را بلاذری در انساب الاشراف آورده است و در واقع آنچه مرحوم سیّد رضی در اینجا ذکر کرده بخشی از نامهٔ مفصلی است که امام علیه‌السلام برای زیاد فرستاد. در مصادر نهج‌البلاغه نیز تنها از همین منبع ذکر شده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۳)

ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج‌البلاغهٔ خود ذیل نامهٔ ۴۴ آنچه را بلاذری در انساب الاشراف آورده، با تفاوتهای قابل ملاحظه‌ای ذکر کرده و چون این تفاوت‌ها نسبتاً زیاد است حمل بر اختلاف نسخ بعید به نظر می‌رسد شاید ابن ابی الحدید منبع دیگری در اختیار داشته است که این نامه را با آن شرح و تفصیل از آن نقل نموده است.

متکبرانه برخورد می‌کند. امام علیه‌السلام در این نامه او را از اسراف، تکبر و دنیاپرستی برحذر می‌دارد و به او تأکید می‌فرماید که به فکر آخرتش باشد.

❊ ❊ ❊

فَدَعِ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِداً، وَاذْكُرْ فِي الْـيَوْمِ غَـداً، وَأَمْسِكْ مِـنَ الْـمَالِ بِـقَدْرِ ضَـرُورَتِكَ، وَقَـدِّمِ الْـفَضْلَ لِـيَوْمِ حَـاجَتِكَ. أَ تَـرْجُو أَنْ يُـعْطِيَكَ اللهُ أَجْـرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَأَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ! وَتَطْمَعُ ـ وَأَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِي النَّعِيمِ؛ تَمْنَعُهُ الضَّعِيفَ وَالْأَرْمَلَةَ ـ أَنْ يُوجِبَ لَكَ ثَوَابَ الْمُتَصَدِّقِينَ؟ وَإِنَّـمَا الْـمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَقَادِمٌ عَلَىٰ مَا قَدَّمَ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

(ای زیاد) اسراف را کنار بگذار و میانه‌روی را پیشه کن و از امروز به فکر فردا باش و از اموال دنیا به مقدار ضرورت برای خود نگاه دار و اضافه بر آن را برای روز نیازت از پیش بفرست، آیا تو امید داری که خداوند پاداش متواضعان را به تو دهد در حالی که نزد او از متکبران باشی؟ تو طمع داری که ثواب انفاق کنندگان را خداوند برای تو قرار دهد در صورتی که در زندگی پر نعمت و ناز قرار داری و مستمندان و بیوه زنان را از آن باز می‌داری و (بدان) انسان تنها به آنچه از پیش فرستاده جزا داده می‌شود و بر آنچه قبلا برای خود ذخیره کرده وارد می‌گردد؛ والسلام.

شرح و تفسیر

امام علیه‌السلام باز هم «زیاد» را اندرز می‌دهد

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد این نامه مقدّمه‌ای دارد که با توجّه به آن، تفسیر آنچه را مرحوم سیّد رضی آورده می‌توان دریافت. در مقدمهٔ این نامه چنین آمده

که سعد (فرستادهٔ امیر مؤمنان علی علیه‌السلام) گفته است که تو به او دشنام داده‌ای و تهدید کرده‌ای و بر اثر کبر و غرور اجازهٔ ملاقات به او نداده‌ای. چه چیز تو را به این تکبر فرا خوانده در حالی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: بزرگی شایستهٔ ذات پاک خداست و هرکس در این امر با خدا به منازعه برخیزد خدا او را در هم می‌شکند؟ (اضافه بر این) سعد به من خبر داده که تو انواع مختلف غذاها را در روز واحد بر سر سفرهٔ خود حاضر می‌کنی و همه روز بدن خود را با روغن مخصوص چرب می‌کنی (که در واقع نوعی وسیلهٔ آرایش آن روز بود).[1]

سپس امام علیه‌السلام به او دستور صدقه در راه خدا و کمک به ضعفا و فقرا می‌دهد و همچنین به او می‌فرماید: سخنان تو سخنان نیکان است اما عملت عمل خاطیان و گنهکاران. اگر واقعاً چنین باشد به خود ستم کردی و اعمالت را بر باد دادی....[2]

با توجّه به آنچه در بالا آمد به سراغ تفسیر نامه مطابق آنچه مرحوم سیّد رضی آورده است می‌رویم. امام علیه‌السلام نخست چهار دستور ضمن عباراتی کوتاه و پرمعنا به زیاد می‌دهد ابتدا می‌فرماید: «(ای زیاد) اسراف را کنار بگذار و میانه‌روی را پیشه نما»؛ (**فَدَعِ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِداً**).

اشاره به سفره‌های رنگین زیاد و تجمّل‌پرستی اوست که این کار برای همهٔ مسلمانان نکوهیده است مخصوصاً برای حاکمان و منصوبین از طرف آنها.

البتّه اسراف منحصر به زیاده روی در غذا و امثال آن نیست، بلکه زیاده‌روی در همه چیز در اسلام نکوهش شده است حتی در عبادات که گاهی سبب خستگی و بی‌میلی به اطاعت و عبادت می‌شود.

---

۱ . دربارهٔ استفاده از انواع روغن‌ها (و کرمها) برای نرم کردن موها و صورت و بدن و آنچه در آن زمان معمول بوده و آنچه مستحب و مکروه است، مرحوم صاحب وسائل در وسائل الشیعه در جلد اوّل که از باب ۱۰۲ آداب الحمام شروع می‌شود، روایات فراوانی ذکر کرده است و از تعبیر امام علیه‌السلام در عبارت بالا بر می‌آید که زیاده‌روی در این کار برنامهٔ افراد ثروتمند و متنعم بوده است.

۲ . این مضمون را بلاذری در انساب الاشراف و ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغهٔ خود (ج ۱۶، ص ۱۹۶) آورده‌اند.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «**وَ إِنَّ الْقَصْدَ أَمْرٌ يُحِبُّهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنَّ السَّرَفَ أَمْرٌ يُبْغِضُهُ اللهُ حَتَّى طَرْحَكَ النَّوَاةَ فَإِنَّهَا تَصْلُحُ لِلشَّيْءِ وَحَتَّى صَبَّكَ فَضْلَ شَرَابِكَ**؛ میانه‌روی چیزی است که خداوند متعال آن را دوست دارد و خداوند اسراف را مبغوض می‌شمرد حتی دور انداختن یک هستهٔ خرما، زیرا به درد چیزی می‌خورد و حتی ریختن اضافهٔ آب که در ظرف آب‌خوری باقی می‌ماند».[۱]

آن‌گاه امام علیه‌السلام در دومین توصیه به او می‌فرماید: «و از امروز به فکر فردا باش»؛ (**وَاذْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَداً**).

این همان چیزی است که قرآن مجید بارها بر آن تکیه کرده است گاه می‌فرماید: «**﴿وَمَا تُقَدِّمُوا لِاَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللهِ﴾**؛ هر کار خیری را برای خودتان از پیش می‌فرستید آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت».[۲]

گاه می‌فرماید: «**﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ﴾**؛ ای‌کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی پیشه کنید و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده؛ و تقوای الهی داشته باشید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است».[۳]

پیداست هرگاه انسان توجّه داشته باشد که امروز را فردایی است، فردایی جاودان که نیاز او به اموال و ثروتهای دنیا در آن روز بسیار بیشتر است، به یقین به جای عیاشی و خوش‌گذرانی به کارهای خیر روی می‌آورد و بیش از حد نیاز خود را در این دنیا برای آن روز ذخیره می‌کند.

حضرت در سومین و چهارمین توصیه می‌فرماید: «و از اموال دنیا به مقدار ضرورت برای خود نگاه دار و اضافه بر آن را برای روز نیازت از پیش بفرست»؛

---

۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۴۶.
۲. بقره، آیهٔ ۱۱۰.
۳. حشر، آیهٔ ۱۸.

(**وَأَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ وَقَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ**).

در واقع آنچه را امام علیه‌السلام در جملهٔ «**وَاذْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَداً**» با اشاره فرموده در دو جملهٔ اخیر به تفصیل بیان داشته و به یاد فردا بودن را در این عبارت تفسیر می‌کند و آن نگاه داشتن مال به اندازهٔ نیاز و از پیش فرستادن برای روز حاجت به خصوص اینکه انسان می‌داند مال و ثروت هر چه باشد در این دنیا فانی می‌شود و اگر فانی نشود به هنگام مر از انسان جدا می‌گردد و کمترین چیزی از آن را نمی‌تواند با خود ببرد حتی بعضی از اقوام گذشته که بسیاری از اموال نفیس سلاطین و ثروتمندان را همراه آنها دفن می‌کردند، در واقع گنجی می‌ساختند برای نسلهای بعد و کمترین چیزی از آن عاید آنها نشد.

شبیه همین معنا با تعبیر جالب و پرمعنای دیگری در وصیّت‌نامهٔ معروف آن حضرت به امام حسن علیه‌السلام (نامهٔ ۳۱) آمده است آنجا که می‌فرماید: «**فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَىٰ ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيَكُونَ ثِقْلُ ذَلِكَ وَبَالاً عَلَيْكَ، وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَيُوَافِيكَ بِهِ غَداً حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاغْتَنِمْهُ وَحَمِّلْهُ إِيَّاهُ**؛ بیش از تاب و تحمل خود بار (ثروت و اموال) را بر دوش مگیر که سنگینی آن بر تو وبال خواهد بود و هرگاه نیازمندی را یافتی که می‌تواند زاد و توشهٔ تو را تا قیامت بر دوش گیرد و فردا که به آن نیازمند شوی به تو باز گرداند این را غنیمت شمار و این زاد و توشه را بر دوش او بگذار».

آنچه در چهار صفت بالا آمد در واقع اشاره به همان چیزی است که بعضی از آگاهان، به امام علیه‌السلام دربارهٔ اسراف کاری زیاد و خیانتش نسبت به بیت المال خبر داده بودند.

سپس امام علیه‌السلام به یکی دیگر از نقاط ضعف او که همان تکبر در برابر ارباب رجوع و مستضعفان است، اشاره کرده و می‌فرماید: «آیا تو امید داری که خداوند پاداش متواضعان را به تو دهد در حالی که نزد او از متکبران باشی؟»؛ (**أَ تَرْجُو أَنْ يُعْطِيَكَ اللهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَأَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ!**).

به یقین کسی که امید به پاداش گروهی از مؤمنان دارد باید همانند آنها عمل کند و تناقض در رفتار و خواست درونی خود نداشته باشد. این درست به آن می‌ماند که شخص کشاورزی امید به برداشت محصول فراوان از زمین زراعتی خود داشته باشد در حالی که نه بذری افشانده و نه آبیاری کرده است.

امام علیه‌السلام در واقع روی نقطهٔ بسیار حساسی در اینجا انگشت گذارده است که به تعبیر خود آن حضرت در حدیثی که در غرر الحکم از وی نقل شده: «**اِحْذَرِ الْكِبْرَ فَإِنَّهُ رَأْسُ الطُّغْيَانِ وَمَعْصِيَةُ الرَّحْمٰنِ**؛ از کبر بپرهیز، زیرا سرچشمهٔ طغیان‌ها و معاصی الهی است» اشاره دارد.[۱]

به تعبیر دیگر از همان حضرت: «**أَقْبَحُ الْخُلُقِ التَّكَبُّرُ**؛ زشت‌ترین اخلاق تکبر است».[۲]

در تعبیر دیگری از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام می‌خوانیم: «**لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرٍ**؛ کسی که در قلبش به اندازهٔ دانهٔ خردلی از کبر باشد، هرگز داخل در بهشت نخواهد شد».[۳]

آن‌گاه امام علیه‌السلام بار دیگر به مسألهٔ انفاق در راه خدا بر می‌گردد و می‌فرماید: «تو طمع داری که ثواب انفاق کنندگان را خداوند برای تو قرار دهد در صورتی که در زندگی پر نعمت و ناز قرار داری و مستمندان و بیوه زنان را از آن باز می‌داری»؛ (**وَتَطْمَعُ ـ وَأَنْتَ مُتَمَرِّغٌ[۴] فِي النَّعِيمِ، تَمْنَعُهُ الضَّعِيفَ وَالْأَرْمَلَةَ[۵] ـ أَنْ يُوجِبَ لَكَ**

---

۱. غررالحکم، ح ۲۶۰۹.

۲. همان مدرک، ح ۲۸۹۸.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۱۰.

۴. «**متمرّغ**» به معنای کسی است که در خاک می‌غلطد از ریشهٔ «**تمرّغ**» به معنای در خاک غلط زدن گرفته شده است.

۵. «**اَرْمَلَة**» به زنی گفته می‌شود که شوهرش از دنیا رفته است (بیوه زن) و «**اَرْمَل**» به مردی گفته می‌شود که زوجه‌اش از دنیا رفته است این واژه گاهی به معنای از دست دادن زاد و توشه نیز به کار می‌رود و در اصل از ریشهٔ «**رمل**» به معنای شن گرفته شده گویی این گونه افراد از شدت ناتوانی، فقر و نیاز به زمین می‌چسبند. واژهٔ «**اَرامل**» به مساکین نیز اطلاق می‌شود.

ثَوَابَ الْمُتَصَدِّقِينَ؟).

این حالت مخصوص به زیاد نبود و نیست، بسیارند کسانی که به هنگام دعا از خدا تقاضای پاداش‌های بسیاری می‌کنند؛ ولی در عمل چیزی که سبب آن باشد انجام نمی‌دهند و در واقع این تقاضا و دعا نوعی نفاق و دوگانگی خواسته‌ها و اعمال است که برای رسیدن به سعادت باید از وجود انسان ریشه‌کن شود آنچه را می‌خواهد، هماهنگ با آن عمل کند، هرچند از خدا بیش از آن را طلب نماید.

آن‌گاه امام علیه‌السلام نامه را با بیان قاعده‌ای کلی که شامل تمام توصیه‌های گذشته و فراتر از آن می‌شود، به پایان می‌برد و می‌فرماید: «و (بدان) انسان تنها به آنچه از پیش فرستاده جزا داده می‌شود و بر آنچه قبلا برای خود ذخیره کرده وارد می‌گردد؛ والسلام»؛ (**وَإِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَقَادِمٌ عَلَىٰ مَا قَدَّمَ، وَالسَّلَامُ**).

نکته‌ها

۱. رابطهٔ اعمال و پاداش‌ها

آنچه از تعلیمات قرآن مجید استفاده می‌شود این است که اساس کار در قیامت بر رابطهٔ میان اعمال و پاداش‌ها و کیفرها یا مشاهدهٔ اعمال و نتیجهٔ آنهاست؛ ﴿**فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ**﴾[1] در حالی که بسیاری از مردم اساس را شفاعت و عفو الهی و مانند آن می‌دانند و به همین دلیل چندان به اعمال خود توجّه ندارند و همین طرز فکر گاهی آنها را در ترک واجبات و ارتکاب محرّمات سهل‌انگار می‌کند. به یقین شفاعت حق است، عفو الهی یک واقعیّت است؛ ولی اینها اساس نجات در روز قیامت نیست. آن روز «یوم الدین» است یوم جزا و گرفتن نتیجهٔ اعمال.

امام علیه‌السلام نیز در نامهٔ بالا به این مسأله تأکید فرموده و می‌گوید: تنها انسان به

---

۱. زلزال، آیهٔ ۷ و ۸.

اموری جزا داده می‌شود که از پیش فرستاده و بر اموری وارد می‌گردد که قبلا ذخیره نموده است.

اگر اساس را بر این بگذاریم، به یقین اعمال ما بسیار پاک‌تر خواهد شد.

۲. «زیاد» مرد نمک‌نشناس

دربارهٔ زیاد و فرزندش عبیدالله و زشتی‌های اعمال و عقاید آنها سخن بسیار است که بخش قابل ملاحظه‌ای از آن در ذیل نامهٔ ۴۴ به خواست خدا خواهد آمد ولی در اینجا سزاوار است اشارهٔ کوتاهی با ذکر کلامی از ابن ابی‌الحدید به این مسأله داشته باشیم:

او می‌گوید: «خداوند روی زیاد را سیاه کند که آن همه محبّت و احسان علی علیه‌السلام را با اعمال زشت و جنایات در مورد شیعیان و دوستان علی علیه‌السلام و اسراف در لعن آن حضرت تلافی کرد، او در برابر معاویه در نکوهش از اعمال امیر مؤمنان علی علیه‌السلام به قدری زیاده‌روی کرد که معاویه انتظار آن را نداشت؛ ولی او برای خوش‌آیند معاویه این کار را نکرد، بلکه با طبع کثیف و قلب پر از عناد خود این کار را انجام می‌داد و خدا می‌خواست که او را با این اعمال رسوا کند و او را به مادرش باز گرداند تا از نسب او خبر دهد! آری! از کوزه همان برون تراود که در اوست. و بعد از او فرزندش (عبیدالله) آمد و اعمال زشت پدر را (نسبت به شیعیان و خاندان آن حضرت) آن‌گونه که می‌دانیم به نهایت رساند».[۱]

* * *

۱. شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۱۳۹، ذیل نامهٔ ۲۱.

۲۲

وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلىٰ عَبْدِاللهِ بْنِ الْعَبّاسِ رَحِمَهُ اللهُ تَعالىٰ، وَكانَ عَبْدُاللهِ يَقُولُ: «مَا انْتَفَعْتُ بِكَلامٍ بَعْدَ كَلامِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، كَانْتِفاعي بِهٰذا الْكَلامِ!»

از نامه‌های امام علیه‌السلام است

که به عبدالله بن عباس رحمه‌الله مرقوم داشته و عبدالله همواره می‌گفت: پس از سخنان پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله از هیچ سخنی به اندازهٔ این سخن سود نبردم[1]

نامه در یک نگاه

هدف اصلی این نامه آن است که امام علیه‌السلام مخاطب خود، ابن عباس و به یک معنا تمام رهروان راه حق را به این نکتهٔ مهم توجّه دهد که سرور و شادی انسان

---

۱. **سند نامه:**

به گفتهٔ نویسندهٔ مصادر نهج‌البلاغه، این نامه از روایات متواتری است که گروه زیادی قبل از سیّد رضی و بعد از او در کتاب‌های خود آورده‌اند. از جمله کسانی را که قبل از سیّد رضی نام می‌برد: نصر بن مزاحم در کتاب صفین، مرحوم کلینی در روضة الکافی، بلاذری در انساب الاشراف و یعقوبی در کتاب تاریخش و بعد از مرحوم سیّد رضی گروه دیگری را نیز نام می‌برد و از مجموع این نقل‌ها استفاده می‌شود که نامه، نامهٔ بسیار مشهور و معروفی بوده است (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۴).

نباید نسبت به مواهب مادی دنیا که در دسترس او قرار می‌گیرد باشد، و غم و اندوه او نباید مربوط به مواهبی که از دست می‌رود بوده باشد، بلکه سرور و شادی باید فقط برای نیل به مواهب معنوی و اخروی، و تأسف و اندوه به جهت از دست رفتن آنها باشد.

روح این نامه همان چیزی است که در قرآن مجید در سورهٔ حدید آمده است: «﴿**لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ**﴾؛ این به جهت آن است که برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده شده دلبسته و شادمان نباشید».[1]

اگر این دستور را انسان در زندگی به کار بندد هرگز دگرگونی‌های روزگار و طوفان‌های زندگی او را تکان نخواهد داد.

* * *

۱. حدید، آیهٔ ۲۳.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسُرُّهُ دَرْكُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ، وَيَسُوؤُهُ فَوْتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ، فَلْيَكُنْ سُرُورُكَ بِمَا نِلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ، وَلْيَكُنْ أَسَفُكَ عَلَىٰ مَا فَاتَكَ مِنْهَا، وَمَا نِلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرْ بِهِ فَرَحاً، وَمَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعاً، وَلْيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) انسان گاه مسرور می‌شود به سبب رسیدن به چیزی که هرگز از دستش نمی‌رفت! و ناراحت می‌شود به سبب از دست دادن چیزی که هرگز به او نمی‌رسید، حال که چنین است شادی و سرور تو باید به خاطر چیزی باشد که در مسیر آخرت به دست آورده‌ای و تأسف و اندوهت به سبب آن امور معنوی و اخروی باشد که از دست داده‌ای.

بنابراین به خاطر آنچه از دنیا به دست آورده‌ای زیاد خوشحال نباش و آنچه را از دنیا از دست داده‌ای بر آن تأسف نخور و جزع نکن؛ تمام همّت خود را به آنچه بعد از مر و پایان زندگی است متوجه ساز.

شرح و تفسیر

خوشحالی و تأسف بیجا

در این نامه، امام علیه‌السلام نخست به دو نکتهٔ مهم و سرنوشت‌ساز که در سراسر زندگی انسان تأثیر گذار است اشاره کرده ومی‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) انسان گاه مسرور می‌شود به سبب رسیدن به چیزی که هرگز از دستش

نمی‌رفت! و ناراحت می‌شود به سبب از دست دادن چیزی که هرگز به او نمی‌رسید»؛ (**أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسُرُّهُ دَرَكُ[1] مَا لَمْ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ وَيَسُوؤُهُ فَوْتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ**).

مواهب دنیا بر دو گونه است؛ بخشی از آن با سعی و کوشش به دست می‌آید و با سستی و تنبلی از دست می‌رود. بخشی دیگر چنان است که بدون سعی و کوشش در اختیار او قرار می‌گیرد و قسمتی چنان است که به هر حال از دست می‌رود، هرچند نهایت سعی و تلاش را بنماید.

بخش اوّل محدودهٔ اختیارات انسان است و آیهٔ شریفهٔ ﴿**وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلّا مٰا سَعىٰ**﴾[2] اشاره به آن دارد؛ ولی بخش دوم محدودهٔ قضا و قدر حتمی است که از تحت اختیار انسان بیرون است.

امام علیه‌السلام در حقیقت به این نکته اشاره می‌کند که بسیاری از چیزهایی که مایهٔ مسرت انسان است از بخش دوم است. به هر حال اموری بوده که طبق قضا و قدر الهی در اختیار او قرار می‌گرفته، بنابراین مسرور شدن به سبب آن بیهوده است؛ مثل اینکه کسی به سبب طلوع آفتاب مسرور شود و در نقطهٔ مقابل اموری است که با هیچ سعی و کوششی به دست نمی‌آید و اگر کسی به سبب از دست رفتن آن غمگین شود، بیهوده غمگین شده؛ مثل اینکه برای غروب آفتاب غمگین گردد که چرا آفتاب چهرهٔ خود را پنهان کرد.

مواهب مادّی اعم از اموال، ثروت‌ها، مقامات و پیروزی‌ها و همچنین شکست‌ها، ناکامی‌ها و از دست رفتن امکانات، در بسیاری از مواقع از همین قبیل است؛ نه آمدنش اختیاری بوده و نه از دست رفتنش، نه آمدنش باید مایهٔ سرور باشد و نه از دست رفتنش مایهٔ تأسف.

---

۱. «**درک**» در بسیاری از نسخه‌های نهج‌البلاغه «**دَرَک**» بر وزن «**نمک**» آمده است؛ ولی در بعضی «**دَرْک**» بر وزن «**ارک**» آمده است و هر دو به یک معناست و آن به دست آوردن چیزی است.

۲. نجم، آیهٔ ۳۹.

هنگامی که ما از این دیدگاه به حوادث زندگی خود نگاه کنیم و پیروزی‌ها و شکست‌ها را از این منظر ببینیم، نه پیروزی‌ها موجب شادی و ذوق‌زدگی می‌شود و نه شکست‌ها مایهٔ اندوه و غم.

آن‌گاه امام علیه‌السلام چنین ادامه می‌دهد: «حال که چنین است شادی و سرور تو باید برای چیزی باشد که در مسیر آخرت به دست آورده‌ای و تأسف و اندوهت به سبب امور معنوی و اخروی باشد که از دست داده‌ای»؛ (**فَلْيَكُنْ سُرُورُكَ بِمَا نِلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ، وَلْيَكُنْ أَسَفُكَ عَلَىٰ مَا فَاتَكَ مِنْهَا**).

دلیل آن هم روشن است مواهب مادی چه اختیاری و چه غیر اختیاری به سرعت رو به فنا می‌رود و حتی در زمان وجودش قابل اعتماد نیست و دائما در معرض آفت‌ها و آسیب‌هاست و محرومیّت‌های مادی نیز زودگذر و پایان‌پذیر است؛ آنچه همیشه باقی می‌ماند، مواهب اخروی است و آنچه برای از دست رفتنش باید تأسف خورد، همین مواهب جاودانی است.

امام علیه‌السلام در پایان در یک نتیجه‌گیری شفاف و روشن می‌فرماید: «بنابراین آنچه از دنیا به دست آورده‌ای زیاد به آن خوشحال نباش و آنچه را از دنیا از دست داده‌ای بر آن تأسف نخور و جزع نکن؛ تمام همّت خود را برای آنچه بعد از مر و پایان زندگی است قرار ده»؛ (**وَمَا نِلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرْ بِهِ فَرَحاً، وَمَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعاً، وَلْيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ**).

در پایان این نامه لازم است توجّه کنیم که مواهب دنیا بر دو قسم است و مواهب آخرت یک نوع بیش نیست، مواهب دنیا گاه با تلاش و کوشش به دست می‌آید و گاه بدون تلاش و کوشش؛ و به تعبیر بعضی: «گر نستانی به ستم می‌دهند». از آنجا که انسان در بسیاری از مواردی که به نعمتی می‌رسد یا از نعمتی محروم می‌شود، نمی‌داند دقیقا از کدام قسم است به همین دلیل امام علیه‌السلام می‌فرماید: به آنچه می‌رسی زیاد مسرور و شادمان نباش چه بسا از آن نوع

مواهبی بوده که هرگز از دست نمی‌رفت، همچنین از آنچه محروم می‌شوی نگران نباش چه بسا چیزی بوده که هرگز به دست نمی‌آمده است؛ ولی تمام همّت خود را برای آخرت بگمار که آن را جز با سعی و تلاش و کوشش به کسی نمی‌دهند. همان‌گونه که امام علیه‌السلام در جای دیگر از نهج‌البلاغه می‌فرماید: «**لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَل**؛ از کسانی نباش که امید نجات درآخرت دارد و عمل صالحی انجام نمی‌دهد».[1]

نکته‌ها

۱. پاسخ به یک سؤال

در تعبیر امام علیه‌السلام در نامهٔ بالا آمده بود که باید شادی تو برای اموری باشد که از آخرت به دست آورده‌ای در حالی که می‌دانیم آخرت در آینده به دست می‌آید نه در دنیا.

ولی باید توجّه داشت که اولاً بسیاری از امور معنوی است که انسان در دنیا به دست می‌آورد و نوعی امور اخروی محسوب می‌شود؛ مانند موفقیّت در سیر و سلوک الی الله. ثانیاً این جمله ناظر به اسباب نائل شدن به مواهب اخروی است؛ کسی که دارای اعمال صالح و صفات پسندیده در این دنیاست می‌توان گفت که به مواهب اخروی نائل شده است؛ زیرا اسبابش را از امروز فراهم ساخته است و به تعبیر دیگر نائل شدن به اسباب، نوعی نیل به مسببات است.

۲. انسان فاعل مختار است

در بحث جبر و اختیار ثابت شده است که طبق دلایل عقلی و آیات فراوان در قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم‌السلام انسان در اعمال خود فاعل مختار است و

---

۱. نهج‌البلاغه، کلمات قصار ۱۰۵.

محال است انسان مجبور بر گناه باشد و خداوند عادل او را مجازات کند و ممکن نیست مجبور بر اعمال صالح باشد و خداوند پاداشی به عنوان استحقاق به او بدهد؛ ولی بی‌شک در زندگی انسان اموری وجود دارد که از اختیار او بیرون است و خداوند هرگز نه او را مجازات می‌کند و نه پاداشی می‌دهد؛ مثل اینکه انسان در چه زمان و چه مکان و از کدام پدر و مادر و با چه خصوصیات جسمانی متولد شود. این امور ممکن است در چگونگی اعمال انسان اثر بگذارد ولی تأثیر قطعی و غیر قابل اجتناب نمی‌گذارد و به تعبیر دیگر این امور ممکن است زمینه‌هایی برای اعمال صالح و غیر صالح فراهم سازد؛ اما حرف آخر را ارادهٔ انسان می‌زند که تصمیم می‌گیرد کاری را انجام دهد یا ندهد.

البتّه آنها که زمینه‌های مساعدتری برای اعمال صالح دارند نسبت به آنها که از زمینه‌های نامساعدتری برخوردارند پاداش کمتری دارند و به عکس آنها که زمینه‌های مساعدتری برای گناه دارند و آن را ترک می‌کنند پاداش بیشتری از کسانی که زمینه‌های نامساعدتری دارند، خواهند داشت که با ذکر دو مثال می‌توان آن را روشن ساخت؛ بسیاری از مردم به مسجد می‌روند ولی همسایهٔ مسجد با کسی که در یک کیلومتری آن قرار دارد یکسان نیست.

مسلمانان روزه می‌گیرند ولی پاداش کسی که مزاج قوی و نیرومندی دارد با کسی که مزاج ضعیفی دارد نمی‌تواند یکسان باشد. شرح این مطلب در کتب مختلف آمده است.

* * *

۲۳

وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

قٰالَهُ قَبْلَ مَوْتِهِ عَلىٰ سَبيلِ الْوَصِيَّةِ لَمّٰا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَم لَعَنَهُ اللهُ

از سخنان امام علیه‌السلام است
که پس از ضربت ابن ملجم ملعون و قبل از شهادتش
به عنوان وصیّت بیان فرمود[1]

گفتار امام علیه‌السلام در یک نگاه

این وصیّت‌نامه در عین اختصار از چهار بخش تشکیل شده است.

در بخش اوّل، امام علیه‌السلام توصیه به تمسک به دو رکن مهم اسلام، توحید و نبوّت کرده و می‌فرماید: هیچ‌گونه شرک به زندگی خود راه ندهید و سنّت پیغمبر

---

۱. **سند کلام:**
این وصیّت را مرحوم کلینی در کتاب کافی با تفاوت‌هایی ذکر کرده و می‌گوید: هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام ضربت خورد، گروهی از عیادت کنندگان اطراف بستر او را گرفته بودند. کسی عرض کرد: ای امیر مؤمنان، وصیتی فرما: امام علیه‌السلام فرمود: متکایی برای من بیاورید تا بر آن تکیه کنم سپس بیان نسبتاً مشهوری فرمود که آنچه مرحوم سیّد رضی آورده است بخشی از آن است.
بخشی از این کلام را مسعودی در مروج الذهب و نیز در کتاب اثبات الوصیة و ابن عساکر در تاریخ خود در حوادث مربوط به شهادت آن حضرت آورده است.

اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را ضایع مکنید.

در بخش دوم، از دوران زندگانی خود سخن می‌گوید و آن را به سه مرحله تقسیم می‌کند که هر یک در مقایسهٔ با دیگری درس عبرتی است برای مخاطب و می‌فرماید: روزی که سالم بودم و روزی که در بسترم و روزی که از میان شما می‌روم سه روز عبرت‌انگیز است.

در بخش سوم، امام علیه‌السلام طرز رفتار با قاتلش را که آمیخته با نهایت محبّت و عطوفت است، بیان می‌کند که اگر زنده بماند، او را عفو خواهد کرد و اگر از بستر شهادت برنخیزد، گرچه اولیای دم می‌توانند قصاص کنند، باز هم توصیه به عفو می‌فرماید.

در بخش چهارم چگونگی برخورد خود را با مر شرح می‌دهد و می‌فرماید: من هرگز مر (شهادت) را ناخوش نداشتم و همچون تشنه‌ای که به سرچشمه می‌رسد از ورود به آن شادم.

* * *

وَصِيَّتِي لَكُمْ: أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللهِ شَيْئاً؛ وَمُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ، وَأَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَخَلَاكُمْ ذَمٌّ! أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَالْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَغداً مُفَارِقُكُمْ. إِنْ أَبْقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي، وَإِنْ أَفْنَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي، وَإِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ، وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ، فَاعْفُوا: ﴿أَلا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ﴾ وَاللهِ مَا فَجَأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ، وَلَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ؛ وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَ، وَطَالِبٍ وَجَدَ؛ ﴿وَمَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾.

ترجمه

وصیّت من به شما این است که چیزی را همتای خدا قرار ندهید، و سنّت محمد صلى الله عليه وآله را ضایع نکنید و این دو ستون استوار را برپا دارید و این دو چراغ پرفروغ را روشن نگه دارید و دیگر نکوهشی بر شما نیست.

من دیروز یار و همنشین شما بودم و امروز (که در بستر شهادت افتاده‌ام) عبرتی برای شما هستم و فردا از شما جدا خواهم شد (و دنیا را وداع می‌گویم). اگر زنده بمانم، ولیّ خون خویشم (و می‌توانم قصاص یا عفو کنم) و اگر از دنیا چشم بپوشم فنا (در دنیا) میعاد و قرارگاه من است و اگر عفو کنم، عفو برای من موجب قرب به خداست و برای شما حسنه و نیکی در نزد خداست؛ بنابراین عفو کنید «آیا دوست ندارید خدا شما را بیامرزد».

به خدا سوگند چیزی از نشانه‌های مر به طور ناگهانی به من روی نیاورده که من از آن ناخشنود باشم و طلایه‌ای از آن آشکار نشده که من آن را زشت بشمارم.

من نسبت به مر همچون کسی هستم که شب هنگام در جستجوی آب باشد و ناگهان در میان (یأس و) تاریکی به آب برسد و یا همچون کسی که گمشدهٔ (نفیس) خود را ناگهان پیدا کند (چرا که من به این واقعیّت معتقدم) که «آنچه نزد خدا (در سرای دیگر) است برای نیکان بهتر است».

شرح و تفسیر

چند وصیت پرارزش

همان‌گونه که در بالا اشاره شد آنچه مرحوم سیّد رضی در اینجا آورده است، بخشی از سخن مشروح‌تری است که امام علیه‌السلام در آخرین ساعات عمرش به عنوان سرمایه‌ای گرانبها برای همهٔ امّت اسلامی به یادگار گذاشت. در بخش اوّل این وصیّت چنین می‌فرماید: «وصیّت من به شما این است که چیزی را همتای خدا قرار ندهید و سنّت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله را ضایع نکنید، این دو ستون استوار را برپا دارید و این دو چراغ را روشن نگه دارید و دیگر نکوهشی بر شما نیست»؛ (**وَصِيَّتِي لَكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللهِ شَيْئاً؛ وَمُحَمَّدٌصلی‌الله‌علیه‌وآله فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ، وَأَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَخَلَاكُمْ ذَمٌّ!**).

با توجّه به اینکه امام علیه‌السلام تأکید بر این دارد که مطلقا چیزی را همتای خدا قرار ندهید، تمام شاخه‌های شرک را بدین وسیله نفی می‌کند؛ اعم از شرک در ذات و صفات و افعال، شرک در عبادت و غیر آن و اگر توحیدی خالص از انواع شرک باشد تمام روح و جان انسان را روشن می‌کند و از او وجودی ملکوتی و به تمام معنا روحانی می‌سازد.

حضرت در دومین تأکیدی که بر عدم تضییع سنّت پیغمبر دارد، عمل به تمامی آن را لازم می‌شمرد به عکس کسانی که در آن زمان و هر زمان اهل تبعیض‌اند و در واقع خود را فریب می‌دهند، نمی‌خواهند به سراغ جهاد واجب و

امر به معروف و نهی از منکر برود، به نماز شب و نوافل روی می‌آورند، حاضر نیستند از محرمات چشم بپوشد و فقط به عزاداری شهیدان بسنده می‌کنند.

جالب توجّه اینکه امام علیه‌السلام این دو اصل اساسی را گاه به ستون‌های خیمه تشبیه کرده و گاه به دو چراغ نورانی؛ خیمه‌های کوچک معمولاً یک ستون دارد ولی خیمه‌های بزر و تشکیلاتی دارای دو ستون و معمولاً در کنار هر ستونی چراغی آویزان است و یا به گفتهٔ بعضی نور از آن ستون‌ها برمی‌خیزد. به هر حال خیمهٔ دین بدون این دو اصل برپا نمی‌شود و فضای آن بدون این چراغ‌ها ظلمانی و کاملاً تاریک است.

اما جملهٔ «**خَلَاكُمْ ذَمٌّ**» همان‌گونه که در شرح خطبهٔ ۱۴۹ در جلد پنجم نوشته‌ایم، در میان اعراب به صورت ضرب المثل در آمده و مفهومش این است که ملامت و نکوهش و مذمتی بر شما نیست، چرا که وظیفهٔ خود را انجام داده‌اید؛ یعنی شما آنچه را که گفتم انجام دهید دیگر هیچ مشکلی ندارید؛ اما اینکه نخستین کسی که این جمله را به کار برد چه کسی بود، شرح آن را در همان جلد نوشته‌ایم.

سپس امام علیه‌السلام در بخش دوم این خطبه در عباراتی بسیار کوتاه و پر معنا، زندگی خود را درس عبرت بزرگی دانسته و برای یارانش بیان می‌کند و می‌گوید: «من دیروز یار و همنشین شما بودم و امروز (که در بستر شهادت افتاده‌ام) عبرتی برای شما هستم و فردا از شما جدا خواهم شد (و دنیا را وداع می‌گویم)»؛ (**أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَالْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَداً مُفَارِقُكُمْ**).

یعنی من که فاتح خیبر و احزاب و بدرم و دیروز به صورت انسانی نیرومند در میان شما بودم، با گذشت یک روز دگرگون شدم و اکنون با فرق شکافته از بیداد ابن ملجم در بستر شهادت هستم و همین فرق شکافتهٔ من به شما درس بی‌وفایی دنیا می‌دهد و فردا که جای خالی مرا ببینید، احساس می‌کنید که دنیا تا

چه اندازه بی‌اعتبار است؛ به همین سادگی مردی شجاع و قهرمانی بی‌بدیل از دنیا چشم می‌پوشد و در برابر حوادث تسلیم می‌گردد.

در تاریخ بشر، شبیه این حادثه کم نیست که افراد یا گروه‌ها و کشورهای نیرومندی با گذشت زمان کوتاهی به کلی دگرگون شدند و از نسیمی دفتر ایام برای آنها به هم خورد و به گفتهٔ شاعر:

شبانگه به دل قصد تاراج داشت سحرگه نه تن سر، نه سر تاج داشت
به یک گردش چرخ نیلوفری نه نادر به جا ماند و نی نادری

آری نادرشاه در اوج عظمت در حالی که قصد حمله به بعضی از کشورها را داشت، شب در بستر خوابیده بود، آشپز او که از عصبانیّت نادر نسبت به بعضی از مواد غذایی ترسیده بود با کارد سر او را برید و صبحگاهان همه چیز تمام شد.

از همه روشن‌تر، سرگذشت اقوام پیشین است که به طور مکرّر در قرآن مجید آمده است. فرعون‌ها، نمرودها و قوم عاد و ثمود که در عین عظمت و قدرت با مشیت و ارادهٔ الهی در چند لحظه به علت اعمالشان مورد غضب الهی قرار گرفتند یا در میان امواج دفن شدند، یا صیحهٔ آسمانی و یا زلزله‌ای ویران‌گر آنها را در هم کوبید.

این مسأله منحصر به بدان عالم نیست، نیکان و بدان همه مشمول بی‌اعتباری دنیا هستند.

آن‌گاه امام علیه‌السلام در سومین بخش در ارتباط با قاتل خود سخن می‌گوید و با پیامی کریمانه و بسیار محبّت آمیز به فرزندان و یاران خود دربارهٔ او توصیه می‌کند و می‌فرماید: «اگر زنده بمانم، ولیّ خون خویشم (و می‌توانم قصاص یا عفو کنم) و اگر از دنیا چشم بپوشم فنا (در دنیا) میعاد و قرارگاه من است و اگر عفو کنم، عفو برای من موجب قرب به خدا و برای شما (در صورتی که از میان شما بروم) حسنه و نیکی در نزد خداست؛ بنابراین عفو کنید. آیا دوست ندارید

خدا شما را بیامرزد»؛ (**إِنْ أَبْقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي، وَإِنْ أَفْنَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي، وَإِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ، وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ، فَاعْفُوا ﴿أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ﴾**[1]).

آنچه امام علیه‌السلام در جملهٔ اخیر فرمود، برگرفته از آیهٔ شریفهٔ سورهٔ نور است که ذیل آیات «اِفک» آمده است، هنگامی که گروهی از منافقان به همسر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تهمت زدند و قرآن مجید او را به کلی تبرئه کرد و از تهمت‌ها مبرّا نمود. بعضی از ثروتمندان اصحاب قسم یاد کردند که بعد از این حادثه از کمک مادی به افرادی که دامن به این شایعهٔ دروغین زده بودند خودداری کنند آیهٔ شریفه نازل و به آنها دستور گذشت داد و در ذیل آن فرمود: «آیا دوست ندارید خداوند شما را بیامرزد» یعنی همان‌گونه که انتظار عفو الهی دارید دیگران هم انتظار عفو از شما را در برابر کارهای خلافی که انجام داده‌اند دارند.

به یقین قصاص در اسلام اصلی است که به گفتهٔ قرآن، حیات جامعه در گروی آن است؛ ولی در عین حال ترک قصاص و عفو کردن دربارهٔ کسانی که شایستهٔ عفوند، فضیلتی است بسیار بزر و مقامی است والا.

سرانجام در چهارمین و آخرین بخش از این وصیّت، موضع خود را در برابر مر و شهادت بیان می‌کند؛ همان چیزی که در موارد دیگری از نهج‌البلاغه نیز منعکس است و آن اینکه من نه تنها از مر نمی‌ترسم، بلکه عاشق بی‌قرار مرگی هستم که در راه خدا و برای خدا باشد. می‌فرماید: «به خدا سوگند چیزی از نشانه‌های مر به طور ناگهانی به من روی نیاورده که من از آن ناخشنود باشم و طلایه‌ای از آن آشکار نشده که من آن را زشت بشمارم من نسبت به مر همچون کسی هستم که شب هنگام در جستجوی آب باشد و ناگهان در میان تاریکی‌ها به آن برسد و یا همچون کسی که گمشدهٔ (بسیار نفیس) خود را ناگهان پیدا کند (چرا که من به این واقعیّت معتقدم) که آنچه نزد خداست (در سرای

---

۱. نور، آیهٔ ۲۲.

دیگر) برای نیکان بهتر است»؛ (**وَاللهِ مَا فَجَأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ، وَلَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ، وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَ، وَطَالِبٍ وَجَدَ؛ ﴿وَمَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾**).

جملهٔ اخیر برگرفته از آیهٔ شریفهٔ ۱۹۸ سورهٔ آل عمران است. در آغاز آیه، از پاداش پرهیزکاران سخن می‌گوید و سرانجام با جملهٔ مزبور آیه را پایان می‌دهد.

آنچه در بخش اخیر این وصیّت‌نامه آمده همان است که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بارها در نهج‌البلاغه و غیر آن بیان فرموده. امام علیه‌السلام که جای خود دارد، مؤمنان عادی هم هرگز از مر نمی‌ترسند مخصوصاً اگر مر آمیخته با شهادت در راه خدا باشد. کسانی از مر می‌ترسند که یا ایمان به زندگی پس از مر ندارند و مر را فنا و نابودی همه چیز می‌پندارند و از آن وحشت می‌کنند یا اینکه ایمان به زندگی پس از مر دارند ولی پروندهٔ اعمالشان به گونه‌ای سیاه و تاریک است که می‌دانند مر برای آنان آغاز ناراحتی و عذاب است؛ اما آنها که هم ایمان به آخرت دارند و هم پروندهٔ اعمالشان پاک و نورانی است، دلیلی ندارد که از مر بترسند، بلکه به بیان امام علیه‌السلام در خطبهٔ ۵ نهج‌البلاغه علاقهٔ آنها به مر از علاقهٔ طفل شیرخوار به پستان مادر هم بیشتر است (**وَاللهِ لَابْنُ أَبِي طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ**).

بی جهت نیست که طبق روایت مشهور هنگامی که عبد الرحمن ملجم مرادی فرق نازنین امام علیه‌السلام را در محراب عبادت شکافت، امام علیه‌السلام فرمود: «**فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ**؛ به پروردگار کعبه رستگار شدم».

با توجّه به اینکه «**قارب**» طبق آنچه در لسان العرب و بعضی از کتب آمده است به معنای کسی است که شبانه به دنبال آب می‌رود و یا کسی که فاصلهٔ میان او و سرچشمهٔ آب یک شب راه است، استفاده می‌شود که جملهٔ «**كَقَارِبٍ وَرَدَ وَطَالِبٍ وَجَدَ**» اشاره به این است که من مر و شهادت را همچون تشنه کامی که زودتر از آنچه فکر می‌کرد به سرچشمهٔ آب رسید، به دست آوردم و گمشدهٔ خود

را که سال‌ها در انتظارش بودم یافتم.

چقدر تفاوت است میان این سخن و سخن زورمندان از خدا بی‌خبر که وقتی در چنگال مر گرفتار می‌شوند، می‌لرزند و فریاد می‌کشند و ذلیلانه تقاضای بازگشت به دنیا می‌کنند.

مرحوم سیّد رضی در پایان این نامه می‌گوید: «**قٰالَ السَّيِّدُ الشَّريفُ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ: أَقولُ: وَقَدْ مَضىٰ بَعْضُ هٰذا الْكَلاٰمُ فيمٰا تَقَدَّمَ مِنَ الْخُطَبِ، إلّاٰ أنَّ فيهِ هٰاهُنٰا زِيٰادَةً أَوْجَبَتْ تَكْريرُهُ**؛ بخشی از این سخن در گذشته در ضمن خطبه‌های پیشین (خطبهٔ ۱۴۹) گذشت ولی به جهت اضافه‌ای که در اینجا بود آن را تکرار نمودیم».

نکته‌ها

۱. قصاص یا عفو؟

همان‌گونه که در بالا اشاره شد حکم قصاص در اسلام برای حفظ جامعهٔ انسانی از شر اشرار تشریع شده است و همان‌گونه که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**وَلَكُمْ فِي الْقِصٰاصِ حَيٰاةٌ يٰا أُولِي الْأَلْبٰابِ**﴾[1] و آنها که در زمان ما با حکم قصاص مخالفت می‌کنند، در واقع ترحم بر پلنگ تیزدندان دارند و به بی‌گناهان جامعه که گرفتار این گر صفتان می‌شوند، اهمّیّتی نمی‌دهند. همواره افراد شروری پیدا می‌شوند که اگر احساس امنیت از قصاص کنند، کسی نمی‌تواند جلودار آنها باشد. یکی از عوامل افزایش قتل نفس در بعضی از جوامع همان الغای حکم حکیمانهٔ قصاص است.

ولی اسلام برای اینکه جلو خشونت‌ها را تا حد ممکن بگیرد و کسانی را که بر اثر هیجان‌های آنی یا فریب خوردن، دست به قتل نفس زده‌اند از نظر دور ندارد، در کنار حکم قصاص، حکم عفو را قرار داده است و اولیای خدا همواره این

---

۱. بقره، آیهٔ ۱۷۹.

گزینه را انتخاب می‌کردند و به همین دلیل امام علیه‌السلام در وصیّت بالا فرزندان و یاران نزدیک خود را توصیه به عفو قاتل می‌کند آن هم قاتلی همچون ابن ملجم.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که با این توصیهٔ امام علیه‌السلام چرا فرزندان گرامی آن حضرت قصاص را ترجیح دادند؟ پاسخ این سؤال با توجّه به یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه احساسات مردم در برابر این جنایت به قدری شدید بود که عفو ابن ملجم سبب ناآرامی جامعهٔ آن روز می‌شد و عاشقان امام علیه‌السلام قدرت تحمل چنین عفوی را نداشتند. به علاوه اگر ابن ملجم را زندانی می‌کردند، جمعیّت به زندان هجوم می‌بردند و اگر آزادش می‌گذاشتند او را قطعه قطعه می‌کردند، پس بهتر این بود که با قصاص آرامش به جامعه باز گردد.

۲. معنای «لاٰ تُضَیِّعُوا سُنَّتَهُ»

اساس اسلام همان است که امام علیه‌السلام در این وصیّت نامهٔ پر نور و پر محتوا بیان فرمود: توحید و حفظ سنّت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله. توحید در همهٔ ابعاد، به ویژه توحید در عبودیّت و افعال و خدا را سرچشمهٔ تمام خیرات و برکات دانستن و تنها دست به دامان کبریایی او دراز کردن؛ خداوندی که شفاعت شفیعان نیز به اذن او انجام می‌گیرد و روزی همهٔ بندگان به دست اوست. مر و حیات از ناحیهٔ او و عزت و ذلت به فرمان اوست.

حفظ سنّت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن است که نه تنها در سخن، بلکه در عمل پیاده شود. با نهایت تأسف گروهی تنها به نام اسلام قناعت کرده و سنّت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را به کلی فراموش کرده‌اند .

گروه دیگری با انواع تفسیر به رأی‌ها و توجیه‌ها و به اصطلاح قرائت‌های جدید و نو آنچه را می‌خواستند بر سنّت تحمیل کرده و هوای نفس خود را جانشین سنّت کرده‌اند تا آنجا که امام علیه‌السلام در وصیّت دیگری که در همان بستر

شهادت فرموده است می‌گوید: نکند دور افتادگان از قرآن به قرآن عمل کنند و شما تربیت شدگان در سایهٔ قرآن آن را به فراموشی سپارید. دیگـران امـانت و صداقت از خود نشان دهند و شما خیانت و کذب. دیگران در دنیای خود متّحد باشند و شما در دین خود مختلف و پراکـنده؛ «**وَاللهَ اللهَ فِي الْقُرْآنِ، لَا يَسْـبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ**».[1]

از این بیم داریم، آن روز که «**لاٰ يَبْقىٰ مِنَ الْإِسْلاٰمِ إِلّاٰ إِسْمُهُ وَلاٰ يَبْقىٰ مِنَ الْقُرآنِ إِلّا رَسْمُهُ**» نزدیک باشد.

* * *

۱. نهج‌البلاغه، نامهٔ ۴۷.

۲۴

وَمِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِمٰا يُعْمَلُ في أموالِهِ، كَتَبَهٰا بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ صِفين:

از وصایا و سفارشهای امام علیه‌السلام است
که دربارهٔ اموال (و موقوفاتش) بعد از بازگشت از صفین
مرقوم فرموده است[1]

وصیّت‌نامه در یک نگاه

قسمت عمدهٔ این وصیّت‌نامه همان‌گونه که از لحن آن پیداست در واقع وقف‌نامه است نه وصیّت‌نامه. تنها بخش کوچکی مربوط به وصیّت می‌شود و

---

۱. **سند وصیّت‌نامه:**
بر حسب آنچه در مصادر نهج‌البلاغه آمده این وصیّت را مرحوم کلینی پیش از شریف رضی در کتاب فروع کافی، ج ۷، ص ۴۹ از عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده (ولی آنچه در کافی موجود است با آنچه در نهج‌البلاغه آمده تفاوت بسیار دارد) و شیخ طوسی رحمه‌الله بعد از شریف رضی در کتاب تهذیب آن را آورده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۴)
از کتاب تمام نهج‌البلاغه چنین استفاده می‌شود که وصیّت‌نامه، بسیار مفصل‌تر از آنچه سیّد رضی آورده است بوده و در واقع آنچه در نهج‌البلاغه آمده گوشه‌ای از آن وصیّت‌نامه است ولی گوشه‌ای گویا و پرمعنا. (برای آگاهی بیشتر به کتاب تمام نهج‌البلاغه، ص ۹۸۸ مراجعه شود).

حاصل آن بیان متولی وقف؛ یعنی فرزندان رشید امیر مؤمنان علیه‌السلام امام حسن علیه‌السلام و بعد از او امام حسین علیه‌السلام و مصارف موقوفه و چگونگی تقسیم آن و نیز نحوهٔ ادارهٔ نخلستان‌هاست. از مجموع این وصیّت‌نامه استفاده می‌شود که امام نخلستان‌های متعدّدی در مناطق مختلف داشته که یا از سهمیهٔ غنایم جنگی به دست آمده بود و یا با تلاش و کار و کوشش خود آن حضرت و همهٔ آنها را وقف خاص و در مواردی وقف عام نمود تا استفادهٔ آن فراگیر باشد.

تنها در بخش اخیر وصیّت‌نامه اشاره‌ای به کنیزان شده که چگونه راه آزادی به روی آنها گشوده شود.

در ضمن از کلام سیّد رضی در ذیل نامه استفاده می‌شود که آنچه را مرحوم سیّد نسبت به آن اهتمام می‌ورزیده بخش‌هایی است که از نظر فصاحت و بلاغت برجستگی خاصی داشته است.

* * *

هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُاللهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَالِهِ، ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللهِ، لِيُولِجَهُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَيُعْطِيَهُ بِهِ الْأَمَنَةَ. مِنْهَا: فَإِنَّهُ يَقُومُ بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، وَيُنْفِقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِنْ حَدَثَ بِحَسَنٍ حَدَثٌ وَحُسَيْنٌ حَيٌّ، قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ، وَأَصْدَرَهُ مَصْدَرَهُ. وَإِنَّ لِابْنَيْ فَاطِمَةَ مِنْ صَدَقَةِ عَلِيٍّ مِثْلَ الَّذِي لِبَنِي عَلِيٍّ، وَإِنِّي إِنَّمَا جَعَلْتُ الْقِيَامَ بِذَلِكَ إِلَى ابْنَيْ فَاطِمَةَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللهِ، وَقُرْبَةً إِلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، وَتَكْرِيماً لِحُرْمَتِهِ، وَتَشْرِيفاً لِوُصْلَتِهِ. وَيَشْتَرِطُ عَلَى الَّذِي يَجْعَلُهُ إِلَيْهِ أَنْ يَتْرُكَ الْمَالَ عَلَىٰ أُصُولِهِ، وَيُنْفِقَ مِنْ ثَمَرِهِ حَيْثُ أُمِرَ بِهِ وَهُدِيَ لَهُ، وَأَلَّا يَبِيعَ مِنْ أَوْلَادِ نَخِيلِ هَذِهِ الْقُرَىٰ وَدِيَّةً حَتَّىٰ تُشْكِلَ أَرْضُهَا غِرَاساً. وَمَنْ كَانَ مِنْ إِمَائِي ـ اللاتِي أَطُوفُ عَلَيْهِنَّ ـ لَهَا وَلَدٌ، أَوْ هِيَ حَامِلٌ، فَتُمْسَكُ عَلَىٰ وَلَدِهَا وَهِيَ مِنْ حَظِّهِ، فَإِنْ مَاتَ وَلَدُهَا وَهِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ عَتِيقَةٌ، قَدْ أَفْرَجَ عَنْهَا الرِّقُّ، وَحَرَّرَهَا الْعِتْقُ.

ترجمه

این دستوری است که بندهٔ خدا علی بن ابی‌طالب امیر مؤمنان در مورد اموالش (موقوفاتش) صادر کرده و هدفش جلب خشنودی خداوند است تا از این طریق او را وارد بهشت کند و امنیت و آرامش سرای دیگر را به او عطا فرماید. سرپرستی این موقوفه بر عهدهٔ حسن بن علی است که به طور شایسته (دور از اسراف و تبذیر) از درآمد آن مصرف کند و بخش دیگری از آن را (در راه خدا) انفاق نماید و اگر برای «حسن» حادثه‌ای رخ دهد، و (برادرش) حسین زنده باشد سرپرستی آن را بعد از وی به عهده می‌گیرد و همان کاری را که حسن

انجام می‌داد، برادرش انجام می‌دهد. پسران فاطمه همان مقدار از این موقوفه سهم دارند که پسران علی (از غیر فاطمه علیهاالسلام) سهم دارند و من سرپرستی آن را به پسران فاطمه واگذاردم فقط برای خدا و به جهت تقرب به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و تکریم احترام او و گرامی‌داشت پیوند خویشاوندیش.

(بندهٔ خدا علی بن ابی‌طالب) با کسی که این اموال در دست اوست شرط می‌کند که اصل این اموال را حفظ کند و تنها از میوه و درآمدش در راهی که به او دستور داده شده و راهنمایی گردیده انفاق نماید و (شرط نمود که) چیزی از اولاد نخل‌های این آبادی‌ها را نفروشد تا همهٔ این سرزمین زیر پوشش نخل قرار گیرد (و یک‌پارچه آباد شود) و هر کدام از کنیزانم که با آنها آمیزش داشته‌ام صاحب فرزند یا باردار است، از سهم ارث فرزندش آزاد می‌شود و اگر فرزندش بمیرد و او زنده باشد، او نیز آزاد است و بند بردگی از گردنش برداشته شده و به آزاد شدگان ملحق می‌شود.

شرح و تفسیر

دستور حساب شده‌ای برای سرپرستی موقوفه

همان‌گونه که قبلا نیز اشاره شد این وصیّت‌نامه عمدتا وقف‌نامه است و لذا ارکان وقف از جمله واقف، موقوف علیهم، متولی و... در آن یکی پس از دیگری بازگو شده است.

نخست سخن از واقف و هدف اصلی او به میان آمده است، می‌فرماید: «این دستوری است که بندهٔ خدا علی بن ابی‌طالب امیر مؤمنان در مورد اموالش (و موقوفاتش) صادر کرده و هدفش جلب خشنودی خداوند است تا از این طریق او را وارد بهشت کند و امنیت و آرامش سرای دیگر را به او عطا فرماید»؛ (**هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُاللهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَالِهِ، ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللهِ، لِيُولِجَهُ بِهِ**

الْجَنَّةَ، وَيُعْطِيَهُ بِهِ الْأَمَنَةَ).

از این عبارت به خوبی استفاده می‌شود که یکی از شرایط وقف که قصد قربت است در این وقف‌نامه مورد توجّه قرار گرفته است و بلا فاصله بعد از ذکر نام واقف به آن اشاره شده است.

تعبیر امیرمؤمنین علیه‌السلام بعد از ذکر نام مبارک خود برای این است که نشان دهد این وقف‌نامه در ایام حکومتش تحریر یافته هرچند آن حضرت بعد از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله همیشه به عنوان امیر مؤمنان ـ از سوی آگاهان ـ شناخته می‌شد.

سپس امام علیه‌السلام در بخش دیگری از این وصیّت‌نامه (وقف‌نامه) که مرحوم سیّد رضی آن را با تعبیر به «منها» جدا ساخته است چهار نکته را بیان می‌کند: در بیان شخص متولی و حق التولیه و مصارف وقف و کسانی که بعد از وفات یا شهادت متولی اوّل، قائم مقام او می‌شوند می‌فرماید: «سرپرستی این موقوفه بر عهدهٔ حسن بن علی است که به طور شایسته (دور از اسراف و تبذیر) از درآمد آن مصرف کند و بخش دیگری از آن را (در راه خدا) انفاق نماید و اگر برای حسن حادثه‌ای رخ دهد، و (برادرش) حسین زنده باشد سرپرستی آن را بعد از وی به عهده می‌گیرد و همان کاری را که حسن انجام می‌داد، برادرش انجام می‌دهد»؛ (**مِنْهَا: فَإِنَّهُ يَقُومُ بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، وَيُنْفِقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِنْ حَدَثَ بِحَسَنٍ حَدَثٌ وَحُسَيْنٌ حَيٌّ، قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ وَأَصْدَرَهُ مَصْدَرَهُ**).

جملهٔ «**يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ**؛ از آن به طور شایسته مصرف می‌کند» ممکن است اشاره به حق التولیه باشد و ممکن است اشاره به استفاده از موقوفه به عنوان موقوف علیهم؛ ولی احتمال اوّل با توجّه به جمله‌هایی که در آینده می‌آید شایسته‌تر است.

از جملهٔ «**وَيُنْفِقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ**» به خوبی استفاده می‌شود که این موقوفه هم جنبهٔ وقف خاص داشته و هم وقف عام؛ بخشی از آن تعلق به فرزندان آن

حضرت داشته و بخشی دیگر به همهٔ نیازمندان و مؤمنان.

جملهٔ «**وَأَصْدَرَهُ مَصْدَرَهُ**» اگر ضمیر «مصدره» به موقوفه برگردد، مفهومش این است که امام حسین علیه‌السلام نیز همان‌گونه که امام حسن علیه‌السلام دربارهٔ درآمد موقوفه عمل می‌کرد، عمل کند و اگر ضمیر به امام حسن علیه‌السلام برگردد مفهومش این است که همان روش امام حسن علیه‌السلام را دنبال کند، گرچه نتیجهٔ هر دو یکی است؛ ولی از نظر تفسیر عبارت، با هم متفاوتند و در هر حال احتمال اوّل قوی‌تر به نظر می‌رسد.[1]

آن‌گاه امام علیه‌السلام به سراغ شرح بیشتری برای موقوف علیهم می‌رود و می‌فرماید: «پسران فاطمه علیهاالسلام همان مقدار از این موقوفه سهم دارند که پسران علی (از غیر فاطمه علیهاالسلام) سهم دارند»؛ (**وَإِنَّ لِابْنَيْ فَاطِمَةَ مِنْ صَدَقَةِ عَلِيٍّ مِثْلَ الَّذِي لِبَنِي عَلِيٍّ**).

این جمله دو تفسیر دارد: نخست همان که در بالا اشاره شد که استفادهٔ امام حسن و امام حسین علیهماالسلام از حق‌التولیه، مانع استفادهٔ آنها از درآمد آن موقوفه به عنوان موقوف علیهم نیست. آنها هم متولی هستند و هم در زمرهٔ موقوف علیهم.

تفسیر دوم اینکه امتیازی در استفادهٔ از این موقوفه میان هیچ یک از فرزندان علی علیه‌السلام نیست؛ چه آنها که از نسل فاطمه علیهاالسلام هستند و چه آنها که از همسران دیگر امیر مؤمنان علیه‌السلام.

امام علیه‌السلام در این جمله نمی‌فرماید: «فرزندان من از نسل فاطمه» بلکه می‌گوید فرزندان فاطمه علیهاالسلام و این برای نهایت احترام به مقام شامخ آن حضرت است.

امام علیه‌السلام در ادامه، به بیان این نکته می‌پردازد که چرا تولیت را به فرزندان فاطمه علیهاالسلام سپرده است نه سایر فرزندانش؛ می‌فرماید: «و من سرپرستی آن را به

---

۱. عبارتی که در روایت کافی به جای این روایت آمده، نشان می‌دهد که تفسیر دوم مناسب‌تر است، زیرا در عبارت کافی چنین آمده: «**وَإِنْ حَدَثَ بِحَسَنٍ حَدَثٌ وَحُسَيْنٌ حَيٌّ ... وَإِنَّ حُسَيْناً يَفْعَلُ فيهِ مِثْلَ الّذى أَمَرتُ بِهِ حَسَناً**» که مفهومش این است که امام حسین علیه‌السلام همان برنامه‌ای را در مورد موقوفه اجرا می‌کند که امام حسن علیه‌السلام دستور اجرای آن را داشت (کافی، ج ۷، ص ۵۰).

پسران فاطمه واگذاردم فقط برای خدا و به جهت تقرب به رسول الله صلی الله علیه و آله و تکریم احترام او و گرامی‌داشت پیوند خویشاوندیش»؛ (**وَإِنِّي إِنَّمَا جَعَلْتُ الْقِيَامَ بِذَلِكَ إِلَى ابْنَيْ فَاطِمَةَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللهِ، وَقُرْبَةً إِلَىٰ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله، وَتَكْرِيماً لِحُرْمَتِهِ، وَتَشْرِيفاً لِوُصْلَتِهِ**).

در واقع امام علیه السلام چهار دلیل بر این انتخاب بیان فرموده که همه با هم مرتبط است: جلب خشنودی خدا، تقرب به رسول الله صلی الله علیه و آله، اکرام و احترام او و بزرگداشت پیوند خویشاوندیش.

به گفتهٔ ابن ابی الحدید هنگامی که کارها بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به نزدیک‌ترین افراد شایستهٔ او سپرده شود، پذیرش آن از سوی مردم بهتر خواهد بود، زیرا آنها بهتر از هرکس دیگر از آیین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باخبرند و بهتر از هرکس می‌توانند آن را پاسداری نمایند.

ابن ابی الحدید در شرح این سخن می‌گوید: «در این تعبیر امام علیه السلام رمز و اشاره و انتقادی است به کسانی که امر (خلافت) را از اهل بیت رسول الله علیهم السلام برگرداندند. در حالی که مناسب تر و اولی این بود که ریاست را بعد از او به خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای تقرب به رسول الله صلی الله علیه و آله بسپارند و اجانب را در این کار مقدم ندارند، زیرا هیبت نبوّت و رسالت در صورتی که سلطان حاکم در خلق از بیت نبوّت بود بیشتر می‌شد تا اینکه حکومت به دست کسانی باشد که از نسب صاحب دعوت دور باشند».[1]

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا امام علیه السلام متولیان بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام را معین نفرموده است.

پاسخ آن است که امام علیه السلام بیان فرموده و در روایاتی که تمام این وصیّت‌نامه در آن آمده است به طور مشروح دیده می‌شود؛ ولی مرحوم سیّد رضی که برنامهٔ

---

۱. شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۴۹.

گزینشی در نقل کلمات آن حضرت داشته آن قسمت را حذف کرده است. به طور خلاصه امام علیه‌السلام بعد از امام حسن و امام حسین علیهماالسلام نخست تولیت را به سایر فرزندانش و اگر در میان آنان فرد مناسبی نبود به مردان دیگری از آل ابی‌طالب که مورد قبول بوده باشند منتقل می‌کند و در صورتی که در میان آنها هم فرد مورد قبولی برای این کار نبود به سراغ فردی از بنی‌هاشم می‌رود.[۱]

در آخرین بخش از این وقف‌نامه، امام علیه‌السلام از چگونگی نگهداری و رسیدگی به این موقوفات سخن می‌گوید و دو دستور مهم در این زمینه صادر می‌کند؛ نخست می‌فرماید: «(بندهٔ خدا علی بن ابی‌طالب) با کسی که این اموال در دست اوست شرط می‌کند که اصل این اموال را حفظ نماید و تنها از میوه و درآمدش در راهی که به او دستور داده شده و راهنمایی گردیده انفاق کند»؛ (**وَيَشْتَرِطُ عَلَى الَّذِي يَجْعَلُهُ إِلَيْهِ أَنْ يَتْرُكَ الْمَالَ عَلَىٰ أُصُولِهِ، وَيُنْفِقَ مِنْ ثَمَرِهِ حَيْثُ أُمِرَ بِهِ وَهُدِيَ لَهُ**).

آنچه را امام علیه‌السلام در اینجا بیان فرموده قاعده‌ای کلّی در همهٔ موقوفه‌هاست که باید اصل آن مال سالم بماند و تنها درآمدش در موارد وقف صرف شود. حتی این تعبیر گاه به هنگام اجرای صیغهٔ عقد وقف، گفته می‌شود که «**أَنْ لَا يُبَاعَ وَلَا يُوهَبَ**» یا در تعریف وقف می‌گویند: «**اَلْوَقْفُ حَبْسُ الْعِينِ وَتَسْبِيلُ الثَّمَرَةِ**» ولی امام علیه‌السلام به عنوان تأکید آن را بیان فرموده مبادا کسانی از موقوف علیهم به این فکر باشند که بخشی از نخلستان را بفروشند و از ثمن آن استفاده کنند.

در دومین دستور می‌فرماید: «و (شرط نمود که) چیزی از اولاد نخل‌های این آبادی‌ها را نفروشد تا همهٔ این سرزمین زیر پوشش نخل قرار گیرد (و یک‌پارچه آباد شود)»؛ (**وَأَلَّا يَبِيعَ مِنْ أَوْلَادِ نَخِيلِ هَذِهِ الْقُرَىٰ وَدِيَّةً حَتَّىٰ تُشْكِلَ أَرْضُهَا غِرَاساً**).

«**وَدِيَّةَ**» به معنای نهال کوچکی است که از کنار نخل بیرون می‌آید و تدریجاً ریشه می‌دواند و قوی‌تر می‌شود تا زمانی که جدا کردن آن میسر باشد آن‌گاه آن را

---

۱. برای اطلاع بیشتر به فروع کافی، ج ۷، ص ۵۰ مراجعه فرمایید.

جدا کرده و در جای مناسبی غرس می‌کنند و تعبیر به «**أَوْلَادِ نَخِيلٍ**» بـه هـمین مناسبت است و این کار دو فایده دارد: نخست اینکه فضاهای خالی نخلستان بدین وسیله پر می‌شود و به گفتهٔ امام علیه‌السلام «**تُشْكِلَ أَرْضُهَا غِرَاساً**».

این جمله همان‌گونه که مرحوم سیّد رضی در پایان وصیّت‌نامه آن را توضیح داده مفهومش این است که آنـقدر از نـهال‌های جـدید نـخل اسـتفاده شـود و نخلستان پر درخت شود که برای بیننده تشخیص آن مشکل گردد که آیـا ایـن همان نخلستان سابق است.

به هر حال تأکید امام علیه‌السلام بر گسترش عمران و آبادی این موقوفات، قابل توجّه است به خصوص اینکه گفته می‌شود اگر نهال‌های کنار نخل را به زودی قطع کنند و برای فروش آماده کنند گاهی به خود نخل آسیب می‌رساند، بنابراین لازم است آن را تا زمان معینی حفظ کنند و بعد طبق دستور امام علیه‌السلام و مطابق مـفاد وقف‌نامه آن را در همان نخلستان و در همان سرزمینی که پرورش یافته و از همه جا برای رشد و نمو آن مساعدتر است بنشانند.

این دستور نه تنها برای موقوفات امام علیه‌السلام که برای تمام موقوفات قابل توجّه است، هرچند متأسفانه متولیان سودجو گاه برعکس آن عمل کرده و نخلستان را در معرض آفات قرار می‌دهند، چرا که اگر نخلستان پر نخل نباشد سرما و گرما زودتر به آن آسیب می‌رساند؛ اما هنگامی که تمام زمین نخلستان پر از نخل شود، آفات و آسیب‌های آن کمتر خواهد بود.

این سخن بدان معنا نیست که فاصله‌های معقول در میان درختان نادیده گرفته شود که آن هم سبب تضعیف باغ می‌شود.

در ضمن به این نکته باید توجّه کرد که بچه‌های نخل ممکن است جزء منافع محسوب شوند و حرمت بیع وقف شامل آن نگردد؛ ولی با این حال امـام علیه‌السلام می‌فرماید تا زمانی که خود نخلستان آن را نیاز دارد به خارج از نخلستان نفروشند.

امام علیه‌السلام در پایان این وصیّت‌نامه و بعد از بیان مسائل مربوط به موقوفات به مسائل مربوط به همسران کنیز خود پرداخته و وضع آنها را روشن می‌سازد، به‌گونه‌ای که بعد از او همه آزاد شوند؛ می‌فرماید: «و هر کدام از کنیزانم که با آنها آمیزش داشته‌ام صاحب فرزند یا باردار است، از سهم ارث فرزندش آزاد می‌شود و اگر فرزندش بمیرد و او زنده باشد، او نیز آزاد است و بند بردگی از گردنش برداشته شده و به آزاد شدگان ملحق می‌شود»؛ (**وَمَنْ كَانَ مِنْ إِمَائِي ـ اللَّاتِي أَطُوفُ عَلَيْهِنَّ[1] ـ لَهَا وَلَدٌ أَوْ هِيَ حَامِلٌ، فَتُمْسَكُ عَلَىٰ وَلَدِهَا وَهِيَ مِنْ حَظِّهِ، فَإِنْ مَاتَ وَلَدُهَا وَهِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ عَتِيقَةٌ، قَدْ أَفْرَجَ عَنْهَا الرِّقُّ، وَحَرَّرَهَا الْعِتْقُ**).

در آن زمان امام علیه‌السلام چندین کنیز که حکم همسران آن حضرت بودند در اختیار داشت و فرزندان متعدّدی از آنها متولد شدند و شاید هدف امام علیه‌السلام از تکثیر اولاد این بود که آل علی و بنی هاشم فزونی یابند و خطراتی که از سوی دشمنان آنها را تهدید می‌کرد سبب انقراض این نسل شریف نگردد.

به هر حال امام علیه‌السلام در این بخش از وصیّت‌نامه تکلیف کنیزانی را که فرزندی داشتند یا باردار بودند معین نموده و طبق قاعدهٔ فقهی معروف که مورد اتفاق همهٔ فقهاست، این‌گونه کنیزان از سهم الارث فرزندشان آزاد می‌شوند و یا به تعبیر دیگر جزء سهم الارث فرزند قرار می‌گیرند و بلافاصله آزادی شامل حال آنها می‌شود، زیرا هیچ کس نمی‌تواند مالک پدر و مادر خود شود.

ولی دربارهٔ کنیزانی که صاحب فرزند نبودند، در این عبارت حکمی ذکر نشده و در روایات دیگری که از این وصیّت‌نامه در کتاب کافی و جز آن به گونهٔ مشروح‌تری آمده، تکلیف آنها نیز مشخص شده است که امام علیه‌السلام دستور آزادی

---

۱. تعبیر به «**اطوف علیهن**» تعبیر کنایی زیبایی است برای آمیزش جنسی، زیرا از طواف یک نوع گردش فهمیده می‌شود که هنگامی که با «عَلیٰ» همراه باشد همان گردش دورانی است به خصوص اینکه طبق گفته لسان‌العرب این تعبیر معمولا در حرکت شبانه به‌کار می‌رود و اگر مربوط به روز باشد باید با قرینه‌ای همراه گردد.

همهٔ آنها را داده‌اند و مرحوم سیّد رضی به علت تلخیص و گزینش، تنها به این بخش قناعت کرده است.

این نشان می‌دهد که تا چه حد امام علیه‌السلام به آزادی بردگان و کنیزان اهمّیّت می‌داده و در طول تاریخ زندگی پر برکتش نیز ـ طبق بعضی از روایات ـ هزار برده از دست‌رنج خود خرید و آزاد کرد (**أَنَّهُ** علیه‌السلام **أَعْتَقَ أَلْفَ نَسَمَةٍ مِنْ كَدِّ يَدِه**).[1]

مسألهٔ برنامهٔ تدریجی اسلام برای آزادی بردگان در اسلام، مسأله‌ای است بسیار دامنه دار که نشان می‌دهد اسلام اصل را بر آزادی انسانها گذاشته حتی در جامعه‌ای که تار و پودش با بردگی پیوند داشت؛ ولی برای رسیدن به این هدف برنامهٔ مفصل و دراز مدتی چیده بود، زیرا اعلام آزادی فوری همهٔ آنها تنش‌های زیادی ایجاد می‌کرد و حتی سبب بیچارگی و نابودی بسیاری از بردگان می‌شد.[2]

جملهٔ «**فَإِنْ مَاتَ وَلَدُهَا**» اشاره به این نکته است که تصور نشود که اگر کنیزی باردار یا صاحب فرزند بود و فرزندش بعد از مر مولی از دنیا رفت، آن کنیز به حالت بردگی بازگشت می‌کند؛ امام علیه‌السلام می‌فرماید: بردگی از او برداشته شده و آزادی به سراغ او آمده است؛ یعنی دیگر او قابل بازگشت نیست».

* * *

مرحوم سیّد رضی در پایان این وصیّت‌نامه می‌گوید: «**قٰالَ الشَّرِيفُ: قَوْلُهُ** علیه‌السلام **فِي هٰذِهِ الْوَصِيَّةِ: «وألاٰ يَبِيعَ مِنْ نَخْلِهٰا وَدِيَّة»، اَلْوَدِيَّةُ: اَلْفَسِيلَةُ، وَجَمْعُهٰا وَدِيّ. وَقَوْلُهُ** علیه‌السلام: **حَتّىٰ تُشْكِلَ أَرْضُهٰا غِراساً» هُوَ مِنْ أَفْصَحِ الْكَلاٰمِ، وَالْمُرٰادُ بِهِ أَنَّ الْأَرْضَ يَكْثُرُ فِيهٰا غِرٰاسُ النَّخْلِ حَتّى يَرٰاهٰا النٰاظِرُ عَلىٰ غَيْرِ تِلْكَ الصِّفَةِ الَّتِي عَرَفَهٰا بِهٰا فَيُشْكِلُ عَلَيْهِ أَمْرُهٰا وَيَحْسَبُهٰا غَيْرُهٰا**». تعبیر امام علیه‌السلام به «وَدِّیة» به معنای نهال نخل است که جمع آن «وَدی» (بر وزن علی) است.

---

۱. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۲، روایت ۳.

۲. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۱۲-۴۲۳.

جملهٔ دیگر حضرت که می‌فرماید: «**حَتّٰی تُشْکِلَ أَرْضُهٰا غِراساً**» از فصیح‌ترین سخنان است و مفهوم آن این است که آنقدر درختان و نهال‌های خرما زیاد شود و صحنهٔ نخلستان را بپوشاند به گونه‌ای که هرکس آن را قبلا دیده باشد تشخیص آن بر او مشکل شود و گمان کند به سرزمین دیگری گام نهاده است».

نکته‌ها

۱. پاسخ به دو سؤال

دربارهٔ این وصیّت‌نامه چند سؤال مطرح است:

۱. از تعبیر وصیّت‌نامه استفاده می‌شود که امام علیه‌السلام اموال قابل ملاحظه‌ای داشته که آنها را در حیات خود وقف نموده است، با توجّه به زهد فوق العادهٔ آن حضرت، این اموال از کجا بدست آمده بود؟

همان‌گونه که دربالا نیز به اشاره بیان کردیم، امام علیه‌السلام سه منبع درآمد داشت؛ یکی منبع سهم غنایم که عاید همهٔ سربازان اسلام می‌شد و گاه مبلغ قابل توجّهی را تشکیل می‌داد. دوم خراج اراضی خراجیه که تعلق به عموم مسلمانان داشت، نه خصوص جنگ‌جویان و مقدار آن بعد از فتوحات اسلامی بسیار زیاد بود، سهمی از آن نیز به امام علیه‌السلام تقدیم می‌شد. سوم اینکه امام علیه‌السلام سالیان دراز به غرس درختان و تربیت نخلستان پرداخت و باغ‌های متعدّدی ایجاد کرد سپس آنها را به صورت وقف خاص و عام در آورد. بخشی را برای فرزندان خود و آل ابی‌طالب و بنی هاشم و بخشی را به عنوان انفاق فی سبیل الله قرار داد و اگر مالی از آن حضرت به ارث باقی ماند، مقدار کمی بود.

در روایات نیز آمده است که برای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز اموال و باغاتی بود که خلفا به بهانهٔ اینکه پیغمبران چیزی از خود به ارث نمی‌گذارند تمام آنها را جزء بیت‌المال کردند.

ابن عبد ربه در استیعاب می‌گوید: «**قُتِلَ عَلِيٌّ وَلاٰ مٰالَ احْتَجَبَهُ وَلاٰ دُنْيٰا أَصٰابَهٰا**؛ علی علیه‌السلام به شهادت رسید در حالی که نه مالی اندوخته بود و نه مواهب دنیوی برای خود فراهم ساخته بود».[1]

ابن ابی الحدید نیز از بعضی خرده‌گیران نقل می‌کند که بر امیر مؤمنان علی علیه‌السلام خرده گرفته‌اند و گفته‌اند: ابو بکر از دنیا رفت و دینار و درهمی از خود به یادگار نگذاشت؛ ولی هنگامی که علی علیه‌السلام چشم از دنیا پوشید، نخلستان‌های بسیاری از خود به یادگار گذاشت. سپس در پاسخ آن می‌نویسد: همه می‌دانند که علی علیه‌السلام چشمه‌های متعدّدی با زحمت خود در شهر مدینه، یَنبُع و سُویَعه احداث کرد و به وسیلهٔ آن زمین‌های مواتی را آباد نمود. سپس همهٔ آنها را از ملک خود خارج ساخت و وقف مسلمین کرد واز دنیا نرفت درحالی‌که چیزی از آنها در ملکش باشد. آن حضرت چیزی از مال، کم یا زیاد برای فرزندانش به ارث نگذاشت مگر چند غلام و کنیز (که دستور آزادی آنها را داده بود) و هفتصد درهم از سهم او از بیت المال که برای به دست آوردن خادمی برای خانواده‌اش ذخیره کرده بود.[2]

۲. سؤال دیگر اینکه چگونه امام علیه‌السلام می‌فرماید: حسن را متولی وقف ساختم و اگر حسن چشم از جهان بپوشد و حسین زنده باشد، او جانشین برادر خود خواهد شد. مگر امام علیه‌السلام از طریق علم غیب نمی‌دانست که شهادت امام حسین علیهماالسلام سالها بعد از شهادت امام حسن علیه‌السلام خواهد بود؟

پاسخ این سؤال و سؤالات فراوان دیگری از این قبیل یک جمله است و آن اینکه امامان در کارهای عادی خود تکیه بر علم عادی داشتند که از مجاری معمولی حاصل می‌شود، نه علم غیب؛ همان‌گونه که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز در مسائل مربوط به زندگی خود و یارانش تکیه بر علم حاصله از مجاری عادی داشت و از علم غیب جز در موارد استثنایی استفاده نمی‌فرمود.

---

۱. استیعاب، ج ۳، ص ۱۱۲۶.

۲. شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۱۴۶.

۲. اهمّیّت وقف در اسلام

اهتمام امیر مؤمنان علی علیه‌السلام به امر وقف و پیشگام بودن در این کار خیر به خوبی نشان می‌دهد که این مسأله ارزش فوق العاده‌ای در اسلام دارد.

گرچه وقف را اسلام ابداع نکرد و قبل از اسلام نیز در مذاهب دیگر اوقاف بسیاری وجود داشت ولی اسلام اهمّیّت خاصی برای آن قائل شد و تحت عنوان صدقات جاریه بر آن تأکید کرد.

در حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم که از کنار باغستانی عبور می‌کرد، مردی را دید که مشغول غرس درختی است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود: می‌خواهی غرسی بهتر از این را به تو یادآوری کنم؟ سپس اذکار مهمی را به او تعلیم فرمود. آن مرد عرض کرد: ای رسول خدا من تو را گواه می‌گیرم که تمام این باغ را بر فقهای مسلمین از اهل صفه وقف کردم. در اینجا این آیات شریفه نازل شد: ﴿**فَأَمَّا مَنْ أَعْطىٰ وَاتَّقىٰ * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرى**[1]﴾.[2] به این ترتیب، وقف به عنوان یک سنّت حسنهٔ اسلامی مورد تأیید قرار گرفت.

در بعضی از روایات از جابر ابن عبدالله نقل شده که تمام صحابه که اموالی داشتند، وقفی از خود به یادگار گذاشتند.

در امالی شیخ طوسی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود: «**خَيْرُ مَا يُخَلِّفُهُ الرَّجُلُ بَعْدَهُ ثَلَاثَةٌ: وَلَدٌ بَارٌّ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَسُنَّةُ خَيْرٍ يُقْتَدَى بِهِ فِيهَا وَصَدَقَةٌ تَجْرِي مِنْ بَعْدِهِ**؛ بهترین چیزی که انسان بعد از خود به یادگار می‌گذارد سه چیز است: فرزند نیکوکاری که برای انسان استغفار کند و سنّت نیکی که مردم در آن به او اقتدا نمایند و صدقه‌ای که بعد از او جریان داشته باشد».[3]

---

۱. لیل، آیهٔ ۵-۷.

۲. بحارالانوار، ج ۱۰۰، صحفهٔ ۱۸۲، ح ۴.

۳. وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، کتاب الوقوف و الصدقات، باب ۱، ح ۱۰.

احادیث در این زمینه فراوان است و باید توجّه داشت که یکی از طرق پیشگیری از تکاثر و ثروت‌اندوزی، گسترش دادن سنّت وقف است که اموال را از چنگ افراد معدودی بیرون می‌آورد و منافع آن را در اختیار نیازمندان قرار می‌دهد.

❊ ❊ ❊

۲۵

وَمِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كٰانَ يَكْتُبُهٰا لِمَنْ يَسْتَعْمِلُه عَلَى الصَّدَقٰاتِ
قٰالَ الشريفُ: وَإِنّما ذَكَرنٰا هَنا جُمَلاً لِيُعْلَمَ بِهٰا أَنَّهُ عليه السلام كٰانَ يُقيمُ عِمٰادَ الْحَقِّ، وَيَشْرَعَ أَمْثِلَةَ الْعَدْلِ، في صَغيرِ الْأُمُورِ وَكَبيرِهٰا وَدَقيقِهٰا وَجَليلِهٰا.

از وصایا و سفارشهای امام علیه السلام است
که آن را برای مأموران جمع‌آوری زکات مرقوم می‌داشت.
مرحوم شریف رضی می‌گوید: ما بخشی از این نامه را در اینجا آوردیم تا معلوم گردد، امام علیه السلام همواره ارکان حق را به پا می‌داشت و فرمان به عدل می‌داد؛ در کارهای کوچک و بزرگ، پر ارزش یا کم ارزش.[1]

---

۱. **سند وصیّت‌نامه:**
این نامه را مرحوم کلینی در باب «ادب المصّدّق» از کتاب الزکاة در کتاب کافی به سند معتبر نقل کرده است و شیخ الطائفة شیخ طوسی نیز در باب «الزیادات فی الزکاة» آن را با همان سند از کلینی آورده است. نویسندهٔ کتاب الغارات (ابراهیم ثقفی) نیز آن را به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. صاحب کتاب مصادر نهج‌البلاغه می‌گوید: این وصیّت‌نامه در میان علما و دانشمندان قبل از سیّد رضی معروف بوده است و از جمله کسانی که وی به آن اشاره می‌کند مرحوم شیخ مفید در مقنعه است. سپس اضافه می‌کند: (کسانی بعد از سیّد رضی مانند) ابن ادریس در سرائر آن را از مقنعه نقل کرده و زمخشری نیز در ربیع الابرار آن را با تفاوت‌های مختصری ذکر کرده است (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۷).

وصیّت‌نامه در یک نگاه

این وصیّت‌نامه که امام علیه‌السلام همواره به دست عاملان جمع آوری زکات می‌داد، مشتمل بر نکات بسیار دقیق و ظریف و حساب شده‌ای است که ادب اسلامی و نهایت رعایت عدالت را دربارهٔ همهٔ مسلمانان و فراتر از آن حتّی دربارهٔ حیوانات نشان می‌دهد.

در بخش اوّل این نامه، به مأموران جمع‌آوری زکات توصیه می‌کند که با قصد قربت و نیّت خالصانه و تقوای الهی حرکت کنند و هرگز به تهدید و تخویف متوسّل نشوند و بیش از حق الهی را از کسی نگیرند.

در بخش دوم به نکات ظریف و دقیقی در مورد نخستین برخورد با مردمی که زکات در اموال آنهاست، اشاره می‌کند که آمیخته با نهایت لطف و محبّت و ادب است.

در بخش سوم چگونگی جدا کردن حق الله از اموال مردم از طریق قرعه را شرح می‌دهد تا هیچ گونه اجحافی به کسی در این قسمت نشود.

در بخش چهارم دستورات متعدّدی می‌دهد دربارهٔ خوش رفتاری با چهارپایانی که به عنوان زکات گرفته می‌شوند که برتر و بالاتر از حقوقی است که مدعیان حمایت حیوانات اظهار می‌کنند.

مرحوم کلینی بعد از آنکه این نامه را از امام صادق علیه‌السلام از علی علیه‌السلام نقل می‌کند می‌افزاید: امام صادق علیه‌السلام در اینجا گریست و به راوی که برید بن معاویه است فرمود: ای برید به خدا سوگند که همهٔ حرمتها (بعد از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله) بر باد رفت و عمل به کتاب الله و سنّت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به فراموشی سپرده شد و بعد از شهادت امیر مؤمنان صلی‌الله‌علیه‌وآله، هیچ حقی در میان مردم برپا داشته نشد.

جالب اینکه نویسندهٔ مصادر بعد از ذکر این بخش از کلام امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: به خداوند متعال سوگند یاد می‌کنم که پیش از اینکه به روایت مرحوم

کلینی در کافی راجع به گریهٔ امام صادق علیه‌السلام هنگام ذکر این روایت، دست یابم بارها به هنگام مطالعهٔ این نامه اشک ریختم.[۱]

❊ ❊ ❊

۱. مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۸.

بخش اوّل

انْطَلِقْ عَلَىٰ تَقْوَىٰ اللهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَلَا تُرَوِّعَنَّ مُسْلِماً وَلَا تَجْتَازَنَّ عَلَيْهِ كَارِهاً، وَلَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللهِ فِي مَالِهِ، فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَىٰ الْحَيِّ فَانْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَبْيَاتَهُمْ، ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ؛ حَتَّىٰ تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ، وَلَا تُخْدِجْ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ، ثُمَّ تَقُولَ: عِبَادَ اللهِ، أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللهِ وَخَلِيفَتُهُ، لِآخُذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللهِ فِي أَمْوَالِكُمْ، فَهَلْ لِلهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتُؤَدُّوهُ إِلَى وَلِيِّهِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَا، فَلَا تُرَاجِعْهُ، وَإِنْ أَنْعَمَ لَكَ مُنْعِمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تَعْسِفَهُ أَوْ تُرْهِقَهُ فَخُذْ مَا أَعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ.

ترجمه

(تو ای مأمور جمع‌آوری زکات) با تقوا و احساس مسئولیت در برابر خداوند یکتا و بی‌همتا حرکت کن و در مسیر خود هیچ مسلمانی را نترسان و از سرزمین او در حالی که از تو ناخشنود باشد، نگذر و بیش از حق خداوند در اموالش را از وی نگیر.

هنگامی که وارد آبادی قبیله شدی در کنار سرچشمه یا چاه آب فرود آی، بی‌آنکه داخل خانه‌های آنها شوی سپس با آرامش و وقار به سوی آنان برو تا در میان آنها قرار گیری به آنها سلام کن و از اظهار محبّت و تحیّت چیزی فروگذار ننما و بعد از سلام و تحیّت به آنها می‌گویی: ای بندگان خدا! ولیّ خدا و خلیفه‌اش مرا به سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموالتان است از شما بگیرم، آیا در اموال شما حقی برای خدا وجود دارد که به ولیّش بدهید، اگر کسی

(از آنها) گفت: نه (چیزی به اموالم تعلق نمی‌گیرد) دیگر به او مراجعه نکن و اگر کسی گفت: آری، همراهش برو بی آنکه او را بترسانی یا تهدید کنی یا بر او سخت‌گیری نمایی یا کار او را مشکل سازی.

شرح و تفسیر

اعتماد به مردم در گردآوری مالیات اسلامی

امام علیه‌السلام در این نامه نخست دستوری کلی و جامع در عبارات کوتاهی به گردآورندگان زکات می‌دهد. سپس وارد جزئیات می‌شود که این خود یکی از روش‌های پسندیدهٔ فصاحت و بلاغت است، می‌فرماید: «با تقوا و احساس مسئولیت در برابر خداوند یکتا و بی‌همتا حرکت کن و در مسیر خود هیچ مسلمانی را نترسان و از سرزمین او در حالی که از تو ناخشنود باشد، نگذر و بیش از حق خداوند در اموالش را از وی نگیر»؛ (**انْطَلِقْ عَلَىٰ تَقْوَىٰ اللهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَلَا تُرَوِّعَنَّ[1] مُسْلِماً وَلَا تَجْتَازَنَّ[2] عَلَيْهِ كَارِهاً، وَلَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللهِ فِي مَالِهِ**).

امام علیه‌السلام در این عبارت، افزون بر دستور به تقوا سه مطلب مهم را یادآور می‌شود؛ نخست اینکه: مأمور جمع‌آوری زکات نباید مردم را بترساند و با خشونت رفتار کند، زیرا در گذشته مأموران اخذ مالیات هنگامی که وارد منطقه‌ای می‌شدند، مردم از ترس اینکه مبالغ سنگینی از آنها بخواهند که در طاقت آنها نباشد، در وحشت فرو می‌رفتند؛ ولی هنگامی که بنا بر ارفاق باشد، نه تنها نمی‌ترسند بلکه از آنها استقبال می‌کنند.

---

۱. «**لا تروعنّ**» از ریشهٔ «**روع**» بر وزن «**قول**» به معنای ترساندن گرفته شده، بعضی از علما نیز گفته‌اند که «**روع**» ممکن است به معنای شدت ترساندن باشد.

۲. «**تجتازنّ**» از ریشهٔ «**اجتیاز**» به معنای عبور کردن گرفته شده است.

در دستور دوم می‌فرماید: نه تنها نباید آنها را بترسانی، بلکه نباید از حضور تو ناخشنود باشند تو را مأمور از طرف امیری بخشنده و مهربان، جواد و کریم بدانند و حضورت را گرامی دارند.

در جملهٔ سوم پیش از آنکه بفرماید حق خدا را به طور کامل بگیر، می‌فرماید: بیش از حق خداوند از آنها نگیر و این تأکید بر نهایت تقوا و پرهیز از گرفتن بی‌دلیل اموال مردم است.

آن‌گاه امام علیه‌السلام بعد از این دستور کلی وارد جزئیات می‌شود و تمام مسیر گردآوری کنندگان زکات و کیفیت برخورد آنها را با مردمی که حقوق الهی در اموالشان است به طرز جالبی شرح می‌دهد و می‌فرماید: «و هنگامی که وارد آبادی قبیله شدی در کنار سرچشمه یا چاه آب فرود آی بی آنکه داخل خانه‌های آنها شوی»؛ (**فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَىٰ الْحَيِّ**[1] **فَانْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَبْيَاتَهُمْ**).

اشاره به اینکه نباید خود را بر مردم تحمیل کنی، زیرا ممکن است وضع مساعدی نداشته باشند که از میهمان پذیرایی کنند درحالی که طبیعت آنها پذیرایی از میهمان است و یا اینکه نخواهند از نزدیک از وضع مالی آنها با خبر شوی و یا اینکه اگر وارد بر شخصی شوی دیگران ناراحت شوند که چرا نمایندهٔ امام علیه‌السلام به نزد آنها نیامده و یا صاحب خانه توقع امتیازی داشته باشد. بر اساس این جهات امام علیه‌السلام دستور می‌دهد در کنار چشمه یا چاه آب وارد شود و انتخاب چشمه یا چاه آب برای این است که عبور همه به آنجا می‌افتد و در واقع مرکزی است که برای همه آشناست و ظاهراً مأمور جمع‌آوری صدقه به تنهایی این راه را طی نمی‌کرد بلکه نفراتی را به عنوان کمک با خود می‌برد و خیمه و خرگاهی به همراه داشتند که آن را در کنار چشمه یا چاه آب برپا می‌کردند و در آنجا ساکن می‌شدند.

---

۱. «**حیّ**» گاه به معنای موجود زنده می‌آید و گاه به معنای قبیله، چراکه مجموع قبیله به منزلهٔ انسان واحد زنده‌ای شمرده می‌شود و در استعمالات امروز به معنای منطقه مسکونی نیز به کار می‌رود.

آن‌گاه می‌افزاید: «سپس با آرامش و وقار به سوی آنان برو تا در میان آنها قرار گیری به آنها سلام کن و از اظهار محبّت و تحیّت چیزی فروگذار منما»؛ (**ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ؛ حَتَّىٰ تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ، وَلَا تُخْدِجْ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ**).

به یقین، با آرامش و وقار به سوی آنها رفتن و سلام و تحیّت کامل داشتن سبب آرامش آنان می‌گردد و مردم از آمدن چنین مأمورانی وحشت و ناراحتی به خود راه نمی‌دهند.

این دستورات برای خنثی کردن ذهنیتی است که در گذشته در زمان پادشاهان و امرای ظالم معمول بوده که مأموران خشن را برای گرفتن مالیات و خراج می‌گماردند که مردم وجود آنها را شبیه بلاهای آسمانی تصور می‌کردند.

با توجّه به اینکه «**لَا تُخْدِجْ**» از ریشهٔ «خداج» (بر وزن علاج) در اصل به معنای جنینی است که ناقص یا قبل از موعد متولد می‌شود و سپس به هر امر ناقصی گفته شده، استفاده می‌شود که امام علیه‌السلام تأکید دارد که نمایندهٔ او در تحیت و خوش‌آمد گفتن هیچ کوتاهی نکند و مانند بسیاری از مأموران و نمایندگان حکومت‌ها که از موضع برتر با مردم سخن می‌گویند و حتی از پاسخ سلام هم ابا دارند، با آنان رفتار نکند و به تعبیری دیگر برخورد او با تودهٔ مردم، برخورد دو دوست پر محبّت با یکدیگر باشد.

آن‌گاه امام علیه‌السلام انگشت روی جزئیات مربوط به طرز مطالبهٔ زکات گذارده و آن را به صورت جالبی شرح می‌دهد.

نخست اینکه می‌فرماید: «و بعد از سلام و تحیت به آنها می‌گویی: ای بندگان خدا! ولیّ خدا و خلیفه‌اش مرا به سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموالتان است از شما بگیرم آیا در اموال شما حقی برای خدا وجود دارد که به ولیّش بدهید»؛ (**ثُمَّ تَقُولَ: عِبَادَ اللهِ، أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللهِ وَخَلِيفَتُهُ، لِآخُذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللهِ فِي أَمْوَالِكُمْ، فَهَلْ لِلهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتُؤَدُّوهُ إِلَىٰ وَلِيِّهِ**).

قابل توجّه است که در این عبارت روی سه چیز تکیه شده است: یکی اینکه مردم بندگان خدا هستند. دوم اینکه جمع‌آوری کنندهٔ زکات فرستادهٔ ولیّ الله و خلیفة الله است. سوم اینکه آنچه را می‌خواهد بگیرد حق الله است که در اموال آنها وجود دارد.

این تعبیرات قلب هر شنونده‌ای را نرم می‌کند و او را برای ادای زکات آماده می‌سازد و تأثیر روانی آن تا حدی است که با عشق و علاقه و شوق زکات را تحویل می‌دهد. پیش خود فکر می‌کند که نمایندهٔ ولیّ الله آمده و مرا به عنوان بندهٔ خدا معرفی کرده و از من چیزی جز حق خدا نمی‌خواهد.

جملهٔ «**فَهَلْ لِلّٰهِ فِي أَمْوَالِكُمْ**» به اضافهٔ جمله‌هایی که بعد از آن می‌آید به یکی از مترقی‌ترین روش‌های اخذ مالیات که گاه در بعضی از مناطق، در دنیای امروز روی آن تکیه می‌شود اشاره دارد و آن اعتماد کردن بر خود مردم است؛ یعنی آنها را امین و راستگو و درستکار شناختن و از خودشان دربارهٔ زکات اموالشان توضیح خواستن. تجربه نشان داده است که این‌گونه اعتماد سازی اثر مهمی دارد. برعکس اگر مردم را دروغ‌گو و خائن فرض کنند و برخورد یک طلب‌کار با یک بدهکار مرموز و نادرست با آنها داشته باشند، سبب می‌شود که آنها اموال خود را مخفی سازند و تا آنجا که ممکن است از پرداختن مالیات اسلامی فرار کنند و به تعبیر امروز برای خودشان دو دفتر درست کنند: دفتری برای حساب و کتاب واقعی اموال و دفتری هم برای مأموران مالیات.

این نکته نیز قابل توجّه است که در عصر ما و در کشور ما در سالهای اخیر این روش از سوی مأموران جمع‌آوری مالیات آزمایش شد و نتیجهٔ آن افزایش حجم مالیات بر درآمدها بود.

در روش سنتی ما در مسألهٔ خمس نیز دقیقا مطلب همین‌گونه است که مردم باایمان با انگیزه‌های الهی به سراغ علمای دینی می‌روند و اموال خود را دقیقاً

صورت‌برداری کرده به آنها ارائه می‌دهند تا خمس آنها را تعیین کنند بدون آنکه اجبار و فشاری در کار باشد.

البتّه آنچه گفته شد اصلی عمومی دربارهٔ همهٔ کسانی است که اموالشان مشمول حکم زکات است ولی ممکن است در این میان استثنائاتی نیز وجود داشته باشد که بعضی از زورمندان در برابر حکومت اسلامی بایستند و آشکارا نسبت به پرداختن زکات مخالفت کنند. در این گونه موارد حکومت با آنها برخورد کند و حق الله را به زور از آنها بستاند تا سبب جرأت بعضی دیگر نشود ولی همان‌گونه که گفتیم این یک استثناست.

امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن می‌فرماید: «اگر کسی (از آنها) گفت: نه (چیزی به اموالم تعلق نمی‌گیرد) دیگر به او مراجعه نکن و اگر کسی گفت: آری، همراهش برو بی آنکه او را بترسانی یا تهدید کنی یا بر او سخت‌گیری نمایی یا کار او را مشکل سازی»؛ (**فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَا، فَلَا تُرَاجِعْهُ، وَإِنْ أَنْعَمَ[1] لَكَ مُنْعِمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تَعْسِفَهُ[2] أَوْ تُرْهِقَهُ[3]**).

جالب اینکه امام علیه‌السلام نهایت لطف و محبّت را دربارهٔ کسی که اظهار می‌دارد، زکاتی در اموال او وجود دارد به خرج داده و در چهار جملهٔ بسیار کوتاه، چهار دستور به مأمور گردآوری زکات می‌دهد: نخست اینکه نباید او را بترساند که مثلاً اگر زکاتت را به طور کامل ندهی مجازات خواهی شد و دیگر اینکه با تهدید چیزی از او نگیرد و سوم اینکه در گرفتن زکات سخت‌گیری ننماید و چهارم

---

۱. «**أَنْعَم**» از ریشهٔ «**انعام**» گاه به معنای بخشیدن نعمتی است و گاه به معنای گفتن نعم (آری). در جملهٔ بالا معنای اخیر اراده شده است به قرینهٔ جملهٔ ما قبل «فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ لَا».

۲. «**تَعْسِف**» از ریشهٔ «**عسف**» بر وزن «**کسب**» در اصل به معنای بیراهه رفتن است سپس به ظلم و ستم که آن نیز مصداق بیراهه رفتن است اطلاق شده است.

۳. «**ترهق**» از ریشهٔ «**ارهاق**» از ریشهٔ «**رهق**» بر وزن «**شفق**» که در اصل به معنای پوشاندن یا پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است و در بسیاری از موارد معنای سخت‌گیری را می‌دهد. در جملهٔ بالا همین معنا اراده شده است.

اینکه مشکلاتی برای او فراهم نسازد؛ یعنی درست مانند یک شریک مهربان و بزرگوار و با گذشت با او رفتار کند. حال که او اعتراف بـه وجـود حـق الله در اموالش کرده، این حق‌شناسیش را محترم بشمار و ادب و انسانیّت را با ادب و انسانیّت پاسخ بگو.

نکته

آداب گردآوری زکات و حقوق بیت المال

آنچه در توصیهٔ بالا آمده گـوشه‌ای از دسـتورات اسـلام در مـورد وظـایف جمع‌آوری کنندگان زکات و اموال بیت المال و چگونگی برخورد با صـاحبان اموال است.

قرآن مجید به عنوان پایه گذار این مطلب به پیغمبر اکرمﷺ دستور می‌دهد که از اموال آنها زکات بگیر، زکاتی که آنها را پاک و پاکیزه می‌کند و سپس دستور می‌دهد که بعد از گرفتن زکات به آنها درود بفرست و برای آنها دعا کن که مایهٔ آرامش آنهاست؛ ﴿**خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُـزَكِّـيهِمْ بِـهٰا وَصَـلِّ عَـلَيْهِمْ إِنَّ صَلاٰتَكَ سَكَنٌ لَّهُم**﴾.[1]

در این زمینه در منابع حدیث نیز روایات متعدّدی وارد شـده کـه جـزئیات بیشتری را بیان می‌دارد؛ مرحوم علّامهٔ مجلسی در جلد ۹۳ در باب ۹ تحت عنوان «ادب المصدق» احادیث متعدّدی در ده صفحه (صفحهٔ ۸۰ تا ۹۰) ذکر می‌کند.

از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلامﷺ نـقل مـی‌کند کـه پـیغمبرﷺ فرمود: «**أَنَّ رَسُولَ اللهِﷺ نَهَى أَنْ يُحْلَفَ النَّاسُ عَلَى صَـدَقَاتِهِمْ وَقَـالَ هُـمْ فِـيهَا مَأْمُونُونَ يَعْنِي أَنَّهُ مَنْ أَنْكَرَ أَنْ يَكُونَ لَهُ مَالٌ تَجِبُ فِيهِ زَكَاةٌ وَلَمْ يُوجَدْ ظَاهِراً عِنْدَهُ لَمْ يُسْتَحْلَفْ**؛ رسول خداﷺ فرمود: مردم را نسبت به زکاتی که بر عهده دارنـد

---

۱. توبه، آیهٔ ۱۰۴.

قسم ندهید، هرچه می‌گویند بپذیرید، زیرا آنها مورد اعتمادند و اگر کسی انکار کرد که مال واجب الزکاتی دارد و یقین به کذب او نبود، باید پذیرفت».[۱]

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه‌السلام نقل می‌کند که به یکی از یارانش هنگامی که او را برای گردآوری زکات مأمور ساخت، دستورهای مفصلی داد از جمله اینکه: «**أَنْ يَتَلَقَّاهُمْ بِبَسْطِ الْوَجْهِ وَلِينِ الْجَانِبِ وَأَمَرَهُ أَنْ يَلْزَمَ التَّوَاضُعَ وَيَجْتَنِبَ التَّكَبُّرَ**؛ با چهرهٔ گشاده و نرمش و تواضع با مردم برخورد کند و از تکبر بپرهیزد».[۲]

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که می‌فرمود: «**وَإِذَا كَانَ الْجَدْبُ أُخِّرُوا حَتَّى يُخْصِبُوا**؛ در خشکسالی گرفتن زکات را به تأخیر بیندازید تا خشک‌سالی برطرف شود».[۳]

مرحوم شیخ حر عاملی نیز در کتاب وسائل‌الشیعه جلد ۶ در کتاب الزکاة باب ۱۴ احادیث متعدّدی در این زمینه آورده است و مجموع این احادیث نشان می‌دهد که اسلام از به کار گرفتن هرگونه خشونت به هنگام جمع‌آوری مالیات اسلامی نهی کرده و نهایت ارفاق را نسبت به مشمولین زکات لازم می‌شمرد و به تعبیر دیگر پرداخت زکات را تبدیل به مسأله‌ای انسانی و اخلاقی کرده که افراد با ایمان در آن پیشگام می‌شوند و از برکات معنوی و مادی آن بهره می‌گیرند نه به صورت گرفتن بدهی‌ها از یک بدهکار نافرمان و متخلف.

البتّه ممکن است این‌گونه برخورد محبّت‌آمیز ضایعاتی داشته باشد و بعضی افراد از آن سوء استفاه کنند و حقوق مالی خود را نپردازند؛ ولی تجربه نشان داده که برکات مادی و معنوی آن بیشتر از ضایعات آن است به خصوص که می‌دانیم

---

۱. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۸۵.
۲. همان مدرک.
۳. همان مدرک.

پرداختن زکات و مانند آن در اسلام نوعی عبادت است و در عبادت قصد قربت لازم است و این قصد هنگامی حاصل می‌شود که انسان با میل و اختیار و علاقهٔ خود به سراغ آن برود.

مرحوم کلینی در جلد سوم کافی نیز در بابی که تحت عنوان «ادب المصدق» ذکر کرده، هشت روایت در این زمینه آورده است که رحمت، رأفت و ادب اسلامی را در آن مثال می‌زند؛ از جمله اینکه هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام فردی از طایفهٔ بنی ثقیف را به عنوان فرماندار برای بخشی از آبادی‌های اطراف کوفه انتخاب کرد، در حضور مردم به او دستور داد در جمع‌آوری خراج، کوتاهی نکن و حتی یک درهم از آن را ترک ننما. سپس به او فرمود: هنگامی که خواستی به منطقهٔ مأموریت خود بروی نزد من آی. آن شخص می‌گوید: هنگامی که نزد حضرت رفتم فرمود: آنچه را دربارهٔ خراج به تو گفتم برای حفظ ظاهر بود. اکنون به تو می‌گویم: «**إيّاكَ اَنْ تَضْرِبَ مُسْلِماً أوْ يَهُودِيّاً أوْ نَصْرانِيّاً فِي دِرْهَمِ خَراجٍ أوْ تَبيعَ دابّةً عَمِلَ فِي دِرْهَمٍ فَإنَّما أمرُنا اَنْ نَأخُذَ مِنْهُمُ الْعَفْوَ**؛ مبادا مسلمان یا یهودی یا نصرانی را به خاطر یک درهم خراج مضروب سازی یا چهارپایان مورد نیازشان را از آنها بگیری، زیرا به ما دستور داده شده است که (خراج و زکات را) از اضافات بگیریم».[1]

* * *

۱. کافی، ج ۳، ص ۵۴۰، ح ۸.

بخش دوم

فَخُذْ مَا أَعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةٌ أَوْ إِبِلٌ فَلَا تَدْخُلْهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ، فَإِنَّ أَكْثَرَهَا لَهُ، فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ وَلَا عَنِيفٍ بِهِ. وَلَا تُنَفِّرَنَّ بَهِيمَةً وَلَا تُفْزِعَنَّهَا، وَلَا تَسُوأَنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا، وَاصْدَعِ الْمَالَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ خَيِّرْهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ. ثُمَّ اصْدَعِ الْبَاقِيَ صَدْعَيْنِ، ثُمَّ خَيِّرْهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ. فَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّىٰ يَبْقَىٰ مَا فِيهِ وَفَاءٌ لِحَقِّ اللهِ فِي مَالِهِ؛ فَاقْبِضْ حَقَّ اللهِ مِنْهُ. فَإِنِ اسْتَقَالَكَ فَأَقِلْهُ، ثُمَّ اخْلِطْهُمَا ثُمَّ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ أَوَّلاً حَتَّىٰ تَأْخُذَ حَقَّ اللهِ فِي مَالِهِ. وَلَا تَأْخُذَنَّ عَوْداً وَلَا هَرِمَةً وَلَا مَكْسُورَةً وَلَا مَهْلُوسَةً، وَلَا ذَاتَ عَوَارٍ، وَلَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ، رَافِقاً بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّىٰ يُوَصِّلَهُ إِلَىٰ وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ، وَلَا تُوَكِّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحاً شَفِيقاً وَأَمِيناً حَفِيظاً، غَيْرَ مُعْنِفٍ وَلَا مُجْحِفٍ، وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتْعِبٍ.

ترجمه

آنچه را از زکات طلا و نقره (یا قیمت زکات غلات) می‌دهد بپذیر (و با او گفتگو دربارهٔ کم و زیاد آن نکن، او به تو اعتماد کرده تو هم به او اعتماد کن) و اگر گوسفند و گاو و شتری دارد بدون اذن او داخل نشو، زیرا بیشتر آنها از آن اوست. آن‌گاه که داخل شدی همچون شخص مسلط و سخت‌گیر نسبت به او رفتار نکن، چهارپایان را فرار نده و ناراحت نساز و صاحبش را دربارهٔ آن ناراحت نکن (به هنگام گرفتن حق بیت المال) حیوانات را به دو بخش تقسیم کن سپس صاحب مال را مخیر نما که یک قسمت را انتخاب کند و بعد از

انتخاب، متعرض آنچه او انتخاب کرده نشو؛ سپس باقیمانده را نیز به دو بخش تقسیم کن و باز او را مخیر نما (تا یکی را انتخاب کند) و هرگاه یکی را انتخاب کرد در این انتخاب متعرض آنچه او انتخاب کرده نشو و همچنان این تقسیم را ادامه می‌دهی (و صاحب مال را مخیر می‌سازی تا یکی را انتخاب کرده کنار بگذارد) تا آنجا که باقیمانده به اندازهٔ (زکات و) حق خداوند در مال او باشد، آن‌گاه حق خدا را از او بگیر و اگر صاحب مال پشیمان شد و از تو تقاضا کرد که تقسیم را تجدید کنی، تقاضای او را بپذیر و آن دو دسته را با هم بار دیگر مخلوط کن سپس همان‌گونه که در بار اوّل انجام دادی، تقسیم را تکرار کن تا حق خدا را از مال او دریافت داری، ولی هرگز حیوان مسن و فرتوت و دست و پا شکسته و بیمار و معیوب را به عنوان زکات نپذیر.

شرح و تفسیر

نهایت احترام به خواسته‌های زکات‌دهندگان

آن‌گاه می‌افزاید: «اگر زکات، زکات طلا و نقره (درهم و دینار و یا قیمت زکات غلات بود) هرچه می‌دهد بپذیر (و با او گفتگو دربارهٔ کم و زیاد آن نکن، او به تو اعتماد کرده تو هم به او اعتماد کن)»؛ (**فَخُذْ مَا أَعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ**).

«و اگر گوسفند و گاو و شتری دارد بدون اذن او داخل نشو، زیرا بیشتر آنها از آن اوست»؛ (**فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةٌ**[1] **أَوْ إِبِلٌ فَلَا تَدْخُلْهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنَّ أَكْثَرَهَا لَهُ**).

سپس می‌افزاید: «آن‌گاه که داخل شدی همچون شخص مسلّط و سخت‌گیر نسبت به او رفتار نکن، چهارپایی را فرار نده و ناراحت نساز و صاحبش را دربارهٔ آن ناراحت نکن»؛ (**فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ وَلَا**

---

۱. «**ماشیة**» در اصل به معنای راه رونده از ریشهٔ «**مشی**» است. سپس به چهارپایان اعم از شتر، گاو و گوسفند اطلاق می‌شود؛ اما غالباً به گوسفندان گفته می‌شود و جمع آن مواشی است و در عبارت بالا منظور گاو و گوسفند است به قرینهٔ ذکر ابل (شتر) بعد از آن.

عَنِيفٍ[1] بِهِ، وَلَا تُنَفِّرَنَّ بَهِيمَةً وَلَا تُفْزِعَنَّهَا[2]، وَلَا تَسُوأَنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا).

منظور از این جمله آن است که احترام مالکان اموال را در مورد اموالشان حفظ کن، سرزده وارد آغل گوسفندان یا شتران نشو و به صورت افراد طلب‌کار و زورگو چیزی را مطالبه نکن حتی نسبت به چهارپایان نیز مدارا نما؛ حرکت یا صدایی که باعث وحشت آنها شود انجام مده، چرا که هم این حیوانات و هم صاحب آنها ممکن است ناراحت شوند. و این نهایت محبّت و ادبی است که امام علیه‌السلام به آن توصیه می‌کند که حتی حقوق حیوانات هم به هنگام جمع‌آوری زکات رعایت بشود، چه رسد به حقوق و احترام انسان‌ها.

آن‌گاه برای اینکه تقسیم عادلانه باشد و در انتخاب گوسفند یا شتر زکات نگرانی برای صاحبان اموال پیدا نشود و در انتخاب، اجحاف و ظلمی بر مالک و بیت‌المال حاصل نگردد، دستور به قرعه کشی می‌دهد و هنگام قرعه‌کشی انتخاب را به صاحب مال وا می‌گذارد و می‌فرماید: «(به هنگام گرفتن حق بیت‌المال) حیوانات را به دو بخش تقسیم کن سپس صاحب مال را مخیر کن که یک قسمت را برگزیند و بعد از انتخاب، متعرض آنچه او انتخاب کرده نشو. سپس باقیمانده را نیز به دو بخش تقسیم کن و باز او را مخیر نما (تا یکی را انتخاب کند) و هرگاه یکی را برگزید در این انتخاب نیز متعرض آنچه برگزیده نشو و همچنان این تقسیم را ادامه می‌دهی (و صاحب مال را مخیر می‌سازی یکی را انتخاب کرده کنار بگذارد) تا آنجا که باقیمانده به اندازهٔ (زکات و) حق خداوند در مال او باشد آن‌گاه حق خدا را از او بگیر»؛ (**وَاصْدَعِ[3] الْمَالَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ**

---

۱. «**عنیف**» به معنای خشن و سخت‌گیر است از ریشهٔ «**عنف**» بر وزن «**قفل**» گرفته شده است.

۲. «**لا تفزعنّ**» از ریشهٔ «**فزع**» به معنای ترسیدن و به وحشت افتادن گرفته شده و هنگامی که به باب افعال برود به معنای ترساندن و به وحشت انداختن است.

۳. «**اصدع**» از ریشهٔ «**صدع**» بر وزن «**صبر**» به معنای شکافتن و جدا ساختن گرفته شده و این واژه (**صدع**) به صورت اسم مصدری و به معنای بخش جدا شدهٔ از چیزی آمده است.

خَيِّرْهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ. ثُمَّ اصْدَعِ الْبَاقِيَ صَدْعَيْنِ، ثُمَّ خَيِّرْهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ. فَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّىٰ يَبْقَىٰ مَا فِيهِ وَفَاءٌ لِحَقِّ اللهِ فِي مَالِهِ؛ فَاقْبِضْ حَقَّ اللهِ مِنْهُ).

آن‌گاه امام علیه‌السلام می‌افزاید: «و اگر صاحب مال پشیمان شد و از تو تقاضا کرد که تقسیم را تجدید کنی، تقاضای او را بپذیر و آن دو دسته را با هم بار دیگر مخلوط کن سپس همان‌گونه که در بار اوّل انجام دادی، تقسیم را تکرار کن تا حق خدا را در مال او دریافت داری»؛ (**فَإِنِ اسْتَقَالَكَ**[1] **فَأَقِلْهُ، ثُمَّ اخْلِطْهُمَا ثُمَّ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ أَوَّلاً حَتَّىٰ تَأْخُذَ حَقَّ اللهِ فِي مَالِهِ**).

در اینجا دو نکته حائز اهمّیّت است: نخست اینکه مفهوم جمله‌های بالا این نیست که به هنگام تقسیم کردن خوب‌ها را در یک بخش قرار بدهند و متوسط‌ها را در بخش دیگر آن‌گاه مالک را مخیر سازند که یکی از آن دو بخش را انتخاب کند، زیرا اولا معمولاً گوسفندان یا شتران در شرایط عادی مخلوط هستند و به هنگام تقسیم، طبعا بخشی از خوب در یک طرف و بخشی در طرف دیگر قرار می‌گیرد. ثانیاً این کار نوعی قرعه‌کشی است و در مفهوم قرعه‌کشی این جمله نهفته است که باید تقسیمی نسبتاً عادلانه صورت گیرد و بعد یکی از دو بخش را به وسیلهٔ قرعه یا انتخاب شخصی جدا کنند.

نکتهٔ دیگر اینکه می‌دانیم که در زکات شتر، سن و سال آنها در مقدار زکات تأثیر دارد و مثل زکات گوسفند نیست، بنابراین یا باید مسألهٔ سن و سال در این تقسیم کردن رعایت گردد و یا بگوییم که این نوع تقسیم ناظر به مسألهٔ زکات گوسفند و گاو است.

---

۱. «**استقال**» از ریشهٔ «**استقالة**» به معنای طلب فسخ کردن و به هم زدن قراردادی یا توافقی است و ریشهٔ اصلی آن قیلولة است که معنای خواب نیمروز یا استراحت در نیمروز است. از آنجاکه هنگامی که انسان از قراردادی پشیمان می‌شود اگر آن را به هم زنند و فسخ کنند مایهٔ راحتی او می‌گردد، اقاله به آن اطلاق شده و مطالبهٔ آن استقاله است.

در ضمن از مجموع این کلام، این مطلب استفاده می‌شود که در پرداخت زکات هم می‌توان قیمت را محاسبه کرد (به قرینهٔ تعبیر به ذهب و فضه که در آغاز این کلام آمد) زیرا سخن تنها از زکات درهم و دینار نیست، بلکه منظور مطلق زکات است) و هم می‌توان از عین مالی که زکات به آن تعلق گرفته پرداخت.

این نکته قابل توجّه است که در روایات اسلامی و کلمات فقها حیوانات ممتاز؛ مانند گوسفند پرواری و شترهای پرارزش و حیوان باردار و حیوانات نر که برای بارور ساختن حیوانات ماده از آنها استفاده می‌شود، استثنا شده‌اند؛ یعنی مأمور جمع‌آوری زکات برای جلب محبّت صاحبان این اموال، نخبه‌ها را به خودشان واگذار می‌کند تا زکات را با طیب خاطر بپردازند.[1]

آن‌گاه امام علیه‌السلام دستور می‌دهد که پنج نوع از حیواناتی که به نحوی ناقص و کم‌ارزش هستند به عنوان زکات انتخاب نشود؛ می‌فرماید: «هرگز حیوان مسن و فرتوت و دست و پا شکسته و بیمار و معیوب را به عنوان زکات نپذیر»؛ (**وَلَا تَأْخُذَنَّ عَوْداً وَلَا هَرِمَةً وَلَا مَكْسُورَةً وَلَا مَهْلُوسَةً**[2]**، وَلَا ذَاتَ عَوَارٍ**[3]).

با توجّه به اینکه «عَوْد» و «هَرِم» هر دو به معنای حیوان پیر است، به نظر می‌رسد که «عود» حیوانی است که سنّی از آن گذشته و «هرم» به معنای پیر و فرتوت است؛ یعنی چیزی فراتر از حیوان مسن.

«مهلوسه» گاه به معنای حیوان بیمار مسلول و گاه به معنای هرگونه حیوان

---

۱. به جواهر الکلام، ج ۱۵، ص ۱۶۰ مراجعه شود.

۲. «**مهلوسة**» از ریشهٔ «**هُلاس**» بر وزن «**غبار**» و «**هَلْس**» بر وزن «**درس**» به معنای بیماری سل است، بنابراین «**مهلوس**» همان حیوان مبتلا به این بیماری است ولی گاه این واژه به معنای هرگونه بیماری به کار می‌رود. بعضی از ارباب لغت نیز هلاس را به معنای بیماری‌هایی که سبب لاغری می‌شود گرفته‌اند و از آنجایی که بیماری سل شخص مبتلا را کاملا لاغر می‌کند، در مورد این بیماری به کار رفته است.

۳. «**عَوار**» از ریشهٔ «**عار**» و «**عور**» بر وزن «**غور**» گرفته شده و به معنای عیب است و از آنجا که آشکار ساختن آلت جنسی مایهٔ عیب است به آن «**عورة**» اطلاق شده است این واژه در مورد خانهٔ بی‌حفاظ و لباس معیوب نیز به کار می‌رود.

بیمار تفسیر شده است و مناسب معنای دوم است و حیوان «ذات عوار» به معنای حیوانی است که عیب و نقصی دارد؛ مثلاً فاقد چشم یا گوش یا مانند آن است.

شایان ذکر است که فقها گفته‌اند، منظور از این دستور آن است که اگر تمام نصاب سالم بوده باشد نمی‌تواند حیوان ناسالمی را از جایی دیگر بیاورد و به عنوان زکات بپردازد؛ ولی اگر تمام نصاب حیوان بیمار و معیوب است، مانعی ندارد زکات را از همان بپردازد و نیز اگر قسمتی معیوب و قسمتی سالم است، زکات به نسبت از سالم و معیوب گرفته می‌شود و این نشانهٔ رعایت عدالت اسلامی در مسائل مربوط به بحث زکات است.[۱]

گفتنی است که اسلام از یک سو دستور می‌دهد حیوانات معیوب، پیر و فرتوت و بیمار را به عنوان زکات نپذیرید، زیرا ارزش زکات را به عنوان یک عبادت پایین می‌آورد و به مقتضای آیهٔ «**﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾**؛ هرگز به حقیقت نیکوکاری و قرب الی الله نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه دوست دارید در راه خدا انفاق کنید»[۲]؛ و از سویی دیگر دستور می‌دهد اموال نخبه و گران‌قیمت را در اختیار صاحب قیمت بگذارید و به عنوان زکات نگیرید، زیرا بسیاری از مردم از این کار ناراحت می‌شوند و به مصداق «**﴿إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ﴾**؛ چرا که هرگاه اموال شما را طلب کند و بر آن تأکید نماید، بخل می‌ورزید؛ و کینه و خشم شما را آشکار می‌سازد».[۳] و به این ترتیب تعادل را در مسألهٔ ادای زکات کاملا رعایت کرده است.

* * *

---

۱. به جواهرالکلام، ج ۱۵، ص ۱۳۵ مراجعه شود.
۲. آل عمران، آیهٔ ۹۲.
۳. محمد، آیهٔ ۳۷.

بخش سوم

وَلَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ، رَافِقاً بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّىٰ يُوَصِّلَهُ إِلَىٰ وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ، وَلَا تُوَكِّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحاً شَفِيقاً وَأَمِيناً حَفِيظاً، غَيْرَ مُعْنِفٍ وَلَا مُجْحِفٍ، وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتْعِبٍ. ثُمَّ احْدُرْ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ نُصَيِّرْهُ حَيْثُ أَمَرَ اللهُ بِهِ، فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ أَلَّا يَحُولَ بَيْنَ نَاقَةٍ بَيْنَ فَصِيلِهَا، وَلَا يَمْصُرَ لَبَنَهَا فَيَضُرَّ ذَلِكَ بِوَلَدِهَا؛ وَلَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوباً؛ وَلْيَعْدِلْ بَيْنَ صَوَاحِبَاتِهَا فِي ذَلِكَ وَبَيْنَهَا، وَلْيُرَفِّهْ عَلَى اللَّاغِبِ، وَلْيَسْتَأْنِ بِالنَّقِبِ الظَّالِعِ، وَلْيُورِدْهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْغُدُرِ، وَلَا يَعْدِلْ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَىٰ جَوَادِّ الطُّرُقِ، وَلْيُرَوِّحْهَا فِي السَّاعَاتِ، وَلْيُمْهِلْهَا عِنْدَ النِّطَافِ وَالْأَعْشَابِ، حَتَّىٰ تَأْتِيَنَا بِإِذْنِ اللهِ بُدَّناً مُنْقِيَاتٍ، غَيْرَ مُتْعَبَاتٍ وَلَا مَجْهُودَاتٍ، لِنَقْسِمَهَا عَلَى كِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله فَإِنَّ ذَلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِكَ، إِنْ شَاءَ اللهُ.

ترجمه

آنها (حیوانات زکات) را به غیر از کسی که به دینش اطمینان داری و نسبت به اموال مسلمین دلسوزتر است مسپار تا آن را (سالم) به ولی مسلمین برساند و او در میان مسلمانان تقسیم کند. تنها کسانی را مأمور این کار کن که خیرخواه و مهربان و امین و حافظ باشند، سخت‌گیر و اجحاف‌گر نباشند، حیوانات را خسته نکنند و به زحمت نیندازند، سپس آنچه را نزد تو جمع شده فوراً به سوی ما روانه کن تا آن را در مصارفی که خداوند امر فرموده صرف کنیم و هنگامی که امین تو آنها را در اختیار گرفت به او سفارش کن که میان شتر ماده و نوزادش جدایی نیفکند و شیر آن را چنان ندوشد که به بچه‌اش زیان وارد شود و در سوار

شدن بر شتران، آنها را به زحمت نیفکند و عدالت را در این امر در میان آنها رعایت کند (گاه بر این سوار شود و گاه بر دیگری) و نیز حال شترِ خسته و یا زخمی را که سواری دادن برایش مشکل است رعایت کند و با حیوانی که سم او ساییده یا لنگ شده مدارا نماید.

امین تو باید هنگامی که در اثنای راه به غدیرهای آب می‌رسد، آنها را سیراب کند و از کناره‌های جادهٔ علف‌دار به درون جاده‌های خشک و بی‌گیاه منحرف نسازد و ساعاتی به آن حیوانات استراحت دهد و چون به آب و علفزار می‌رسد به آنها مهلت دهد (تا به اندازهٔ کافی آب بنوشند و از علفها تغذیه کنند) تا هنگامی که نزد ما می‌آیند به اذن خدا فربه و سرحال باشند نه خسته و کوفته و هدف نهایی این است که آنها را مطابق دستور خداوند و سنّت پیغمبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله (در میان نیازمندان) تقسیم کنیم (بی‌آنکه منافع شخصی در آن وجود داشته باشد) (و بدان) عمل به این برنامه پاداش تو را بیشتر و هدایت تو را افزون‌تر خواهد کرد؛ إن‌شاءالله.

شرح و تفسیر

رأفت اسلامی حتی دربارهٔ حیوانات

در بخش گذشته، امام علیه‌السلام دستورات لازم را دربارهٔ چگونگی اخذ زکات از کسانی که زکات بر آنها واجب است بیان فرمود. در این بخش از نامه، سخن دربارهٔ چگونگی حفظ این اموال و طرز رفتار با حیواناتی است که به عنوان زکات پرداخته شده‌اند.

نخست امام علیه‌السلام صفات کسانی را که مأمور انتقال زکات به سوی بیت‌المال می‌شوند، بیان می‌کند و چندین ویژگی برای آنها بر می‌شمرد. در نخستین و دومین صفت می‌فرماید: «آنها را به غیر از کسی که به دینش اطمینان داری

و نسبت به اموال مسلمین دلسوز است، مسپار تا آن را (سالم) به ولی مسلمین برساند و او در میان مسلمانان تقسیم کند»؛ (**وَلَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ، رَافِقاً بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّىٰ يُوَصِّلَهُ إِلَىٰ وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ**).

بنابراین مهمترین شرط، در این‌گونه مسائل امانت و وثاقت و شرط دوم رفق، مدارا و دلسوزی است و اگر این دو شرط در متصدیان بیت‌المال و خزانه‌داران کشورهای اسلامی رعایت شود به یقین مشکلی در امور مالی پیدا نخواهد شد؛ نه خیانتی رخ می‌دهد و نه حیف و میل و افراط و تفریطی.

سپس در ادامهٔ این سخن، هشت وصف دیگر برای مأموران انتقال این اموال و چوپان‌ها بیان کرده و می‌فرماید: «تنها کسانی را مأمور این کار کن که خیرخواه و مهربان و امین و حافظ باشند، سخت‌گیر و اجحاف‌گر نباشند، حیوانات را خسته نکنند و به زحمت نیندازند»؛ (**وَلَا تُوَكِّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحاً شَفِيقاً وَأَمِيناً حَفِيظاً، غَيْرَ مُعْنِفٍ[1] وَلَا مُجْحِفٍ[2]، وَلَا مُلْغِبٍ[3] وَلَا مُتْعِبٍ[4]**).

به یقین این اوصاف هشت‌گانه ارتباط نزدیک با یکدیگر دارند؛ چوپانی که ناصح و شفیق است قطعاً حیوانات را خسته نمی‌کند و تند نمی‌راند، زیرا هم حیوانات به زحمت می‌افتند که بر خلاف عدل اسلامی است و هم وزن آنها کم می‌شود و یا بیمار می‌گردند که به زیان مصرف کنندگان است.

قابل توجّه اینکه این دستورات را امام علیه‌السلام هنگامی بیان فرمود که نه از حقوق حیوانات سخنی در میان دانشمندان جهان مطرح بود و نه از حقوق بشر؛ ولی

---

۱. «**مُعنف**» از ریشهٔ «**عنف**» بر زون «**قفل**» به معنای گرفتن چیزی با شدت و قساوت است.

۲. «**مُجحف**» از ریشهٔ «**اجحاف**» از ریشهٔ «**جحف**» بر وزن «**حرف**» به معنای اصرار بر ضرر زدن به کسی است.

۳. «**مُلغب**» از ریشهٔ «**لغوب**» به معنای خسته شدن و خستگی گرفته شده و هنگامی که به باب افعال می‌رود به معنای خسته کردن است.

۴. «**مُتعب**» این واژه که از ریشهٔ «**تعب**» به معنای خستگی گرفته شده، هنگامی که باب افعال برود مفهوم آن خسته کردن است، با «**ملغب**» قریب‌المعناست؛ ولی بعضی گفته‌اند: «**لغوب**» به معنای تعب و زحمت روحی است در حالی که تعب رنج جسمانی را نیز شامل می‌شود.

اسلام به عنوان آئینی مملوّ از برنامه‌های اخلاقی، حرمت حیوانات و حقوق آنها را نیز فراموش نکرده و مشمول محبّت و رأفت قرار داده است (توضیح بیشتری در این زمینه در بحث نکات خواهد آمد).

آن‌گاه در دستور دیگری می‌فرماید: «سپس آنچه نزد تو جمع شده فوراً به سوی ما روانه کن تا آن را در مصارفی که خداوند امر فرموده صرف کنیم»؛ (**ثُمَّ احْدُرْ**[1] **إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ نُصَيِّرْهُ حَيْثُ أَمَرَ اللهُ بِهِ**).

این دستور به دو دلیل داده شده است: نخست اینکه ممکن است نیازمندانی به صورت فوق العاده در انتظار کمک‌های بیت‌المال باشند که اگر حق آنها زودتر برسد، مشکلاتشان حل خواهد شد و دیگر اینکه تأخیر در رساندن این اموال، معرض آفات است و برای نجات از آن آفات باید تعجیل کرد و اموال زکات را به ولی امر مسلمین رسانید.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه از این جمله احکام فقهی متعدّدی استفاده کرده‌اند: نخست اینکه نقل زکات از شهری به شهر دیگر جایز است و دیگر اینکه مأموران جمع‌آوری زکات حق ندارند خودسرانه آنها را تقسیم کنند و سوم اینکه زکات باید به دست ولی امر مسلمین برسد و زیر نظر او تقسیم گردد.

بدیهی است این دستور مربوط به مناطق نزدیک به مرکز حکومت امام علیه‌السلام است و اما مناطق دور دست که انتقال مال زکات به غیر صورت نقدی عملاً امکان پذیر نیست حکم دیگری دارد؛ یعنی نمایندگان امام علیه‌السلام می‌توانند آن را در مرکز نمایندگی خود جمع‌آوری و تقسیم کنند.

آن‌گاه امام علیه‌السلام دربارهٔ کیفیت نقل حیوانات زکَوی به نمایندهٔ خود دستورات

---

۱. «**أُحدُرْ**» از ریشهٔ «**حدر**» بر وزن «**حرف**» به معنای به سرعت حرکت کردن و نیز به معنای پایین آوردن چیزی از بلندی است و در اینجا معنای اوّل مراد است؛ یعنی حیوانات زکات راکه جمع‌آوری کردی به سرعت نزد ما بیاور تا به اهلش برسانیم.

ده‌گانهٔ دقیق و ظریفی می‌دهد و می‌فرماید: «هنگامی که امین تو آنها را در اختیار گرفت به او سفارش کن که میان شتر ماده و نوزادش جدایی نیفکند و شیر آن را چنان ندوشد که به بچه‌اش زیان وارد شود و در سوار شدن بر شتران، آنها را به زحمت نیفکند و عدالت را در این امر در میان آنها رعایت کند (گاه بر این سوار شود و گاه بر دیگری) و نیز حال شترِ خسته و یا زخمی را که سواری دادن برایش مشکل است رعایت کند و با حیوانی که سم او ساییده یا لنگ شده مدارا نماید»؛ (**فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ[1] إِلَيْهِ أَلَّا يَحُولَ بَيْنَ نَاقَةٍ وَبَيْنَ فَصِيلِهَا[2]، وَلَا يَمْصُرَ[3] لَبَنَهَا فَيَضُرَّ ذَلِكَ بِوَلَدِهَا؛ وَلَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوباً، وَلْيَعْدِلْ بَيْنَ صَوَاحِبَاتِهَا فِي ذَلِكَ وَبَيْنَهَا، وَلْيُرَفِّهْ عَلَى اللَّاغِبِ، وَلْيَسْتَأْنِ[4] بِالنَّقِبِ[5] وَالظَّالِعِ[6]**).

آنچه در بالا آمد شش قسمت از دستوراتی است که امام علیه‌السلام برای مراعات حال حیوانات زکوی بیان فرموده که هم جنبهٔ انسانی و اخلاقی دارد و نشان می‌دهد که اسلام حتی مراعات حال حیوانات را نیز لازم می‌شمرد؛ حیواناتی که زبان برای گفتن ندارند و قادر بر دفاع از خویشتن نیستند.

آن‌گاه در ادامهٔ این سخن چند دستور دیگر می‌دهد و می‌فرماید: «امین تو باید هنگامی که در اثنای راه به غدیرهای آب می‌رسد، آنها را سیراب کند و از کناره‌های جادهٔ علف‌دار به درون جاده‌های خشک و بی‌گیاه منحرف نسازد

---

۱. «**اَوعِز**» از ریشهٔ «**وعز**» بر وزن «**وعظ**» به معنای پیشنهاد کردن و سفارش نمودن کاری به دیگری است.

۲. «**فصیل**» به معنای بچه شتری است که از شیر باز گرفته شده و از ریشهٔ «**فصل**» به معنای جدایی است؛ ولی با توجّه به اینکه امام علیه‌السلام بعد از این جمله دستور می‌دهد که تمام شیر ناقه را ندوشند تا بچهٔ او هم بهره‌ای داشته باشد، استفاده می‌شود که منظور از فصیل در اینجا بچه شتری است که در آستانهٔ از شیر باز گرفتن است و هنوز از شیر باز گرفته نشده (به تعبیر ادبا مجازِ به علاقهٔ اوّل و مشارفت است).

۳. «**لا یمصر**» از ریشهٔ «**مصر**» بر وزن «**نصر**» به معنای دوشیدن شیر به طور کامل است.

۴. «**یَسْتأنِ**» از ریشهٔ «**أنْی**» بر وزن «**امر**» به معنای مهلت دادن گرفته شده و هنگامی که به باب استفعال برود، به معنای انتظار کشیدن و مدارا کردن است.

۵. «**نقب**» به معنای شتری است که کف پای او ساییده شده (و به زحمت راه می‌رود).

۶. «**ظالع**» از ریشهٔ «**ظَلع**» بر وزن «**زرع**» به معنای لنگیدن گرفته شده است.

و ساعاتی به آن حیوانات استراحت دهد و چون به آب و علفزار می‌رسد به آنها مهلت دهد (تا به اندازهٔ کافی آب بنوشند و از علف‌ها تغذیه کنند) تا هنگامی که نزد ما می‌آیند به اذن خدا فربه و سرحال باشند نه خسته و کوفته»؛ (**وَلْيُورِدْهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْغُدُرِ**[1]**، وَلَا يَعْدِلْ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَىٰ جَوَادِّ**[2] **الطُّرُقِ، وَلْيُرَوِّحْهَا فِي السَّاعَاتِ وَلْيُمْهِلْهَا عِنْدَ النِّطَافِ**[3] **وَالْأَعْشَابِ**[4]**، حَتَّىٰ تَأْتِيَنَا بِإِذْنِ اللهِ بُدَّناً**[5] **مُنْقِيَاتٍ**[6]**، غَيْرَ مُتْعَبَاتٍ وَلَا مَجْهُودَاتٍ**).

در این چهار دستور اخیر امام علیه‌السلام، بیشتر به آب و علف این حیوانات نظر دارد. هدف آن است که اینها تشنگی نکشند، گرسنه نشوند، در مسیر راه به اندازهٔ کافی آب بنوشند و در کنار جاده‌ها که غالبا علف وجود دارد، از آن استفاده کنند.

این دستورات افزون بر اینکه جنبهٔ اخلاقی و انسانی دارد، به نفع بیت المال و نیازمندانی است که از حقوق بیت‌المال بهره می‌گیرند؛لذا درآخر این عبارات فرمود: باید چنان کنند که این حیوانات سالم و سرحال و چاق و فربه به نزد ما آیند.

در پایان این نامه، به هدف نهایی اشاره کرده و می‌فرماید: «هدف این است که آنها را مطابق دستور خداوند و سنّت پیغمبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله (در میان نیازمندان) تقسیم کنیم (بی آنکه منافع شخصی در آن وجود داشته باشد)»؛ (**لِنَقْسِمَهَا عَلَىٰ كِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ** صلی‌الله‌علیه‌وآله).

آن‌گاه اضافه می‌کند: «عمل به این برنامه پاداش تو را بیشتر و هدایت تو را افزون‌تر خواهد کرد؛ إن شاءالله»؛ (**فَإِنَّ ذَلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِكَ، إِنْ شَاءَ اللهُ**).

---

۱. «**غَدر**» جمع «**غدیر**» به معنای برکهٔ آب است.
۲. «**جوادّ**» جمع «**جاده**» به معنای راه وسیع است.
۳. «**نطاف**» جمع «**نطفه**» به معنای آب زلال است.
۴. «**الأعشاب**» جمع «**عُشب**» بر وزن «**قفل**» به معنای گیاهان سبز است.
۵. «**بُدّن**» جمع «**بادن**» به معنای حیوان چاق و فربه است.
۶. «**مُنقیات**» جمع «**مُنقیة**» به معنای حیوانی است که چربی فراوان داشته باشد.

نکته‌ها

۱. تأکید بر رساندن اموال زکات به نیازمندان

امام علیه‌السلام در این نامهٔ نورانی سه بار بر این مطلب تأکید فرموده که اموال زکات بعد از جمع‌آوری باید در میان نیازمندان تقسیم شود. حضرت تعبیر به «**مٰالُ الْمُسْلِمِينَ**» کرده؛ در یک جا می‌فرماید: «**فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ**» و در جای دیگر می‌فرماید: «**نُصَيِّرُهُ حَيْثُ اَمَرَ اللهُ**» و در پایان نامه نیز می‌فرماید: «**نَقْسِمَها عَلىٰ كِتٰابِ اللهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ**». این تکرار، هرچند به گفتهٔ ابن ابی الحدید در ابتدا مخالف بلاغت به نظر می‌رسد، ولی با توجّه به اینکه خاطرات زمان عثمان که بیت‌المال در میان افراد خاصی تقسیم می‌شد و نیازمندان محروم می‌ماندند و همان سبب فتنه و آشوب بر علیه او شد، در نظرها باقی مانده بود، امام علیه‌السلام برای اطمینان بخشیدن به مردم در یک نامه سه بار این نکته را تکرار می‌کند که هدف ما این است که مال مسلمین را در میان آنها تقسیم کنیم و نیازمندان را به حقوقشان برسانیم.

۲. حمایت از حیوانات در اسلام

مردم جهان از قدیم الایام به طور سنتی برای حیواناتی که از آنها استفاده می‌کردند، احترام قائل بودند و اصولی را دربارهٔ آنها رعایت می‌کردند و در بعضی از موارد به صورت افراطی در می‌آمد و شکل پرستش به خود می‌گرفت همان‌گونه که امروز در میان جمعی از هندوها نیز دیده می‌شود تا اینکه در این اواخر به مدافعان از حیوانات، شکل جمعیّت دادند و اصول و مقرراتی قائل شدند و اگر کسانی از آن تخلف کنند مورد اعتراض قرار می‌گیرند، هرچند این موضوع مانند سایر موضوعاتی که مربوط به حقوق بشر یا حمایت زندانیان و کودکان و امثال آنهاست در بسیاری از موارد رنگ سیاسی به خود گرفته و تبدیل به چماقی برای کوبیدن بر سر مخالفان شده است؛ گاه هزاران انسان بی‌گناه را

می‌کشند و در سال میلیادرها دلار سلاحهای کشتار جمعی صادر می‌کنند و صدای کسی بلند نمی‌شود؛ اما یک یا چند حیوان اگر مورد آزار قرار گیرند فریادشان بلند می‌شود.

ولی اسلام حد اعتدال را از آغاز در این مسأله رعایت کرده و سفارش‌های اکید و دقیق وظریفی دربارهٔ حیوانات نموده که هر انسان منصفی را به تحسین وا می‌دارد.

در کتب روایی ما، احادیث فراوانی در این باره وارد شده است؛ از جمله در ابواب مربوط به حج به تناسب استفاده از حیوانات به عنوان مرکب در مسیر حج، ابوابی تحت عنوان «اَبْوٰابُ اَحْکٰامِ الدَّوٰابِّ فِی السَّفَرِ وَغَیْرِهِ» دیده می‌شود.

مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل‌الشیعه در جلد هشتم تحت همین عنوان روایات فراوانی در بیش از پنجاه باب ذکر کرده است که ذیلا بعضی از روایات آن را که در باب اوّل ذکر کرده از نظر می‌گذرانیم.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**لِلدَّابَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا خِصَالٌ يَبْدَأُ بِعَلَفِهَا إِذَا نَزَلَ وَيَعْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءَ إِذَا مَرَّ بِهِ وَلَا يَضْرِبُ وَجْهَهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا وَلَا يَقِفُ عَلَى ظَهْرِهَا إِلَّا فِي سَبِيلِ اللهِ وَلَا يُحَمِّلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَلَا يُكَلِّفُهَا مِنَ الْمَشْيِ إِلَّا مَا تُطِيقُ**؛ برای چهارپایان بر صاحبان آنها حقوق (شش‌گانه) است: نخست اینکه هنگامی که به منزل رسید و پیاده شد اوّل آذوقهٔ آنها را آماده کند (چرا که این حیوان از صاحبش خسته‌تر است به علاوه زبان تقاضا ندارد) و هر زمان که از کنار آب بگذرد، آب را بر او عرضه کند (تا اگر تشنه باشد بنوشد) و هرگز به صورتش تازیانه نزند، چرا که او تسبیح و حمد خدا می‌گوید و هرگز بر پشت آن هنگام توقف ننشیند مگر در هنگام جنگ (اشاره به اینکه هنگامی که سواران به هم می‌رسند، یا از کنار فرد پیاده‌ای عبور می‌کنند و برای احوال‌پرسی و مطالب دیگر توقف می‌نمایند باید از مرکب پیاده شوند، حرفهایشان که تمام شد سوار شوند و به راه خود ادامه دهند، زیرا این زحمت را به حیوان دادن که در حال توقف سوار آن باشند و پیاده

نشوند، زحمتی است بدون دلیل؛ ولی در میدان جنگ چنین نیست (زیرا پیاده شدن از مرکب به هر حال خطرناک است) و بیش از طاقتش چیزی بر آن بار نکند و بیش از تواناییش آن را راه نبرد».[۱]

در حدیث دیگری از امام صادق علیه‌السلام شبیه همین معنا تحت عنوان «**لِلدَّابَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا سِتَّةُ حُقوق**؛ برای چهارپایان بر صاحبان آنها شش حق است» نقل شده و در روایت دیگری هفت حق ذکر شده است.

تعبیرات ظریفی در این روایت آمده که اسلام کوچک‌ترین مسائل را دربارهٔ این موضوع از نظر دور نداشته و انسانی‌ترین دستورات را در این باره داده است. بسیارند کسانی که هنگامی که مرکب آنها کم و زیادی می‌کند با شلاق به جان آن می‌افتند و گاه عصبانیّت خود را در موضوعات دیگر، بر سر حیوان خالی می‌کنند؛ ولی اسلام تأکید می‌کند که بی‌دلیل مرکب را آزار ندهند. در حدیث می‌خوانیم که امام سجاد زین العابدین علیه‌السلام چهل بار از مدینه به مکّه برای زیارت خانهٔ خدا از شتری استفاده کرد و در تمام این مدت حتی یک تازیانه به آن شتر نزد.[۲]

در حدیث معروفی که در منابع شیعه و اهل سنّت آمده است می‌خوانیم: «خداوند زنی را به سبب گربه‌ای وارد دوزخ ساخت چرا که آن را بسته بود نه رهایش می‌کرد که خودش غذا پیدا کند و نه غذایی به او می‌داد».[۳]

حتی از بعضی روایات استفاده می‌شود که نباید فحش و ناسزا به حیوانات داد[۴] این تعبیر نشان می‌دهد که حیوانات هم برای خود فهم و شعوری دارند و از فحش و ناسزا متأثر می‌شوند. به علاوه هنگامی که زبان انسان آلوده شد، تدریجاً برای او عادت می‌شود و در مورد انسانها نیز آن را به کار می‌برد.

---

۱. وسائل‌الشیعه، ج ۸، ابواب احکام الدواب، باب ۹، ص ۳۵۰، ح ۱.
۲. همان مدرک، باب ۱۰، ص ۳۵۳، ح ۹.
۳. کنزالعمال، ح ۴۳۶۹۵ و وسائل‌الشیعه، باب ۵۳ از احکام الدواب. ص ۳۹۷.
۴. تهذیب، ج ۴، ص ۱۶۴، ح ۴.

۲۶

وَمِنْ عَهْدٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلىٰ بَعْضِ عُمّالِهِ وَقَدْ بَعَثَهُ عَلَى الصَّدَقَةِ

از نامه‌های امام علیه‌السلام است

که برای بعضی از مأموران گردآوری زکات مرقوم داشته است[1]

نامه در یک نگاه

امام علیه‌السلام در این نامه، قبل از هر چیز، مخنف بن سلیم را از نفاق و دوگانگی ظاهر و باطن بر حذر می‌دارد و از بدرفتاری با مردم و خود برتربینی و بی‌اعتنایی به آنها نهی می‌فرماید و در بخش دیگری تأکید می‌کند که تو به عنوان عامل جمع‌آوری زکات حقی در آن داری که ما به تو می‌پردازیم؛ ولی بقیّهٔ آن متعلق به نیازمندان امّت است که باید به آنها برسد.

---

۱. **سند نامه:**

مطابق آنچه قاضی نعمان مصری (متوفای ۳۶۳) در کتاب دعائم الاسلام آورده، امام علیه‌السلام این نامه را برای «مخنف بن سلَیم الازدی» که از فرمانداران آن حضرت بود، نوشت و آنچه قاضی نعمان در کتاب مزبور آورده فشرده‌تر از چیزی است که مرحوم سیّد رضی در نهج‌البلاغه آورده است و مرحوم حاجی نوری در کتاب مستدرک‌الوسائل در کتاب زکات باب ۱۲ حدیث ۳ آن را ذکر کرده نویسندهٔ مصادر نهج‌البلاغه نیز مدرک دیگری از کسانی که قبل از سیّد رضی می‌زیستند غیر از آنچه در بالا آمد نقل نکرده است.

حضرت در پایان نامه، او را از هرگونه خیانت در این امانت برحذر می‌دارد و خیانت به امّت و امام امّت را بدترین خیانت می‌شمرد.

❊ ❊ ❊

بخش اوّل

أَمَرَهُ بِتَقْوَىٰ اللهِ فِي سَرَائِرِ أَمْرِهِ وَخَفِيَّاتِ عَمَلِهِ، حَيْثُ لَا شَهِيدَ غَيْرُهُ، وَلَا وَكِيلَ دُونَهُ. وَأَمَرَهُ أَلَّا يَعْمَلَ بِشَيْءٍ مِنْ طَاعَةِ اللهِ فِيمَا ظَهَرَ فَيُخَالِفَ إِلَىٰ غَيْرِهِ فِيمَا أَسَرَّ، وَمَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَعَلَانِيَتُهُ، وَفِعْلُهُ وَمَقَالَتُهُ، فَقَدْ أَدَّىٰ الْأَمَانَةَ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ وَأَمَرَهُ أَلَّا يَجْبَهَهُمْ وَلَا يَعْضَهَهُمْ، وَلَا يَرْغَبَ عَنْهُمْ تَفَضُّلاً بِالْإِمَارَةِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّهُمُ الْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ، وَالْأَعْوَانُ عَلَىٰ اسْتِخْرَاجِ الْحُقُوقِ.

ترجمه

او را به تقوای الهی در امور پنهانی و اعمال مخفی خود دستور می‌دهد در آنجا که هیچ کس جز خدا شاهد وگواه نیست،و نه احدی غیر از او ناظر و حافظ اعمال.

به او دستور داده، هر عملی را از اطاعت‌های خدا که آشکارا انجام می‌دهد در پنهانی خلاف آن را انجام ندهد، آن کس که پنهان و آشکارش، عمل و سخنش بر خلاف یکدیگر نباشد امانت الهی را ادا کرده و حق بندگی خالصانه را بجا آورده است. با مردم برخورد بد نداشته باش (و با چهرهٔ عبوس با آنها روبه‌رو نشو) و به آنها بهتان نزن (که مقدار زکاتشان بیش از آن بوده است که آنها اظهار داشته‌اند) و نسبت به آنها به جهت اینکه رییس بر آنان هستی، بی‌اعتنایی نکن، چه اینکه آنها برادران دینی تو هستند و یاوران در استخراج حقوق و جمع‌آوری زکات.

شرح و تفسیر

برخورد خوب با مؤدیان مالیاتی اسلامی

امام علیه‌السلام در بخش اوّل این نامه سه دستور به کارگزار خود می‌دهد و هر کدام از

این دستورات با جملهٔ «اَمَرَهُ» آغاز می‌شود.

نخست دستور به تقوای الهی در نهان و آشکار می‌دهد و می‌فرماید: «او را به تقوای الهی در امور پنهانی و اعمال مخفی خود دستور می‌دهد در آنجا که هیچ کس جز خدا شاهد و گواه نیست و نه احدی غیر از او ناظر و حافظ اعمال»؛ (**أَمَرَهُ بِتَقْوَى اللهِ فِي سَرَائِرِ أَمْرِهِ وَخَفِيَّاتِ عَمَلِهِ، حَيْثُ لَا شَهِيدَ غَيْرُهُ، وَلَا وَكِيلَ دُونَهُ**).

شایان توجه است امام علیه‌السلام در این جمله بر یکی از مهم‌ترین مصادیق تقوا انگشت می‌گذارد؛ یعنی تقوا در امور پنهانی، اعم از نیّت درون و اعمال برون که هیچ‌کس جز خدا شاهد و گواه آن نیست و این مهم‌ترین چیزی است که جز از طریق ایمان به خدا و اعتقاد به حضور او در همه جا و در هر زمان، حاصل نمی‌شود. مشکلاتی که در جوامع انسانی پیش می‌آید و آسیب‌هایی که به مردم می‌رسد غالبا مربوط به همین قسمت است؛ تصمیماتی به تنهایی گرفته می‌شود و کارهایی دور از چشم مردم انجام می‌گیرد و در آن منافع عموم فدای منافع نامشروع اشخاص می‌گردد.

جملهٔ «**حَيْثُ لَا شَهِيدَ غَيْرُهُ، وَلَا وَكِيلَ دُونَهُ**» به یقین ناظر به افراد عادی است که در خلوت حضور ندارند؛ ولی فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال انسانند، در هر مکان و هر زمان با او هستند و مراقب اعمال اویند و از همه بالاتر ذات پاک پروردگار همه‌جا حضور دارد و چیزی از بندگان بر او مخفی نیست.

سپس به او فرمان دوم را می‌دهد و می‌فرماید: «به او امر کرده که هیچ عملی را از اطاعت‌های خدا آشکارا انجام ندهد که در پنهانی خلاف آن را انجام می‌دهد»؛ (**وَأَمَرَهُ أَلَّا يَعْمَلَ بِشَيْءٍ مِنْ طَاعَةِ اللهِ فِيمَا ظَهَرَ فَيُخَالِفَ إِلَىٰ غَيْرِهِ فِيمَا أَسَرَّ**).

یعنی باید ظاهر و باطن خود را یکی کرد، زیرا اختلاف ظاهر و باطن و خلوت و جلوت مصداق آشکار نفاق است و مسلمان از نفاق بیگانه است.

سپس امام علیه‌السلام تعبیری دارد که در واقع به منزلهٔ دلیل برای دستور گذشته است، می‌فرماید: «آن کس که پنهان و آشکارش، عمل و سخنش بر خلاف یکدیگر نباشد امانت الهی را ادا کرده و بندگی خالصانه را انجام داده است»؛ (**وَمَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَعَلَانِيَتُهُ، وَفِعْلُهُ وَمَقَالَتُهُ، فَقَدْ أَدَّىٰ الْأَمَانَةَ، وَأَخْلَصَ الْعِبَادَةَ**).

مفهوم این سخن آن است که آنهایی که پنهان و آشکارشان متفاوت است و گفتارشان با رفتارشان هماهنگ نیست، خائن و غیر مخلص‌اند و به واقع چنین است. چه خیانتی از این بدتر که انسان اعمال نیک ریاکارانه در برابر مردم انجام دهد و آن‌گاه که به خلوت می‌رود کار دیگر کند؛ یا با زبانش وعده‌های نیکی دهد و پاکی و تقوا را بستاید؛ ولی عملش بر ضد آن باشد و مایهٔ بی‌اعتمادی و سلب عقیدهٔ مردم گردد. این کارها از هر کس که باشد نازیباست و از دولت‌مردان اسلام نازیباتر.

امام علیه‌السلام در این فرمایش خود در مسألهٔ اخلاص و امانت، روی دو چیز انگشت گذاشته‌اند: یکی هماهنگی خلوت و جلوت و دیگری هماهنگی گفتار و کردار و در واقع اخلاص بر همین دو رکن استوار است و ریاکاران هر دو یا یکی از آن دو را از دست می‌دهند.

البتّه رعایت این اصل بیش از هرکس در مسئولان اموال بیت المال اهمّیّت دارد که باید حفیظ و امین باشند.

در حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: «**مَنْ خٰالَفَتْ سَرِيرَتُهُ عَلاٰنِيَتَهُ فَهُوَ مُنٰافِقٌ كٰائِناً مَنْ كٰانَ وَحَيْثُ كٰانَ وَ فِي أَيِّ أَرْضٍ كٰانَ وَعَلىٰ اَيِّ رُتْبَةٍ كٰانَ**؛ کسی که باطنش با ظاهرش مخالف باشد او منافق است هرکس باشد و در هر جا که باشد و در هر سرزمین و در هر رتبه و مقامی که باشد».[1]

---

۱. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۰۷.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه‌السلام از لقمان حکیم آمده است: «**لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ يُخَالِفُ لِسَانُهُ قَلْبَهُ وَقَلْبُهُ فِعْلَهُ وَعَلَانِيَتُهُ سَرِيرَتَه**؛ منافق سه نشانه دارد: زبانش با قلبش مخالف است و قلبش با عملش و آشکارش با نهانش».[1]

آن‌گاه امام علیه‌السلام در سومین امرش سه دستور به نمایندهٔ خود می‌دهد ومی‌فرماید: «با مردم برخورد بد نداشته باش (و با چهرهٔ عبوس با آنها روبه‌رو نشو) و به آنها بهتان نزن (که مقدار زکاتشان بیش از آن بوده است که آنها اظهار داشته‌اند) و نسبت به آنها به جهت اینکه رییس بر آنان هستی، بی‌اعتنایی نکن چه اینکه آنها برادران دینی تو هستند و یاوران در استخراج حقوق و جمع‌آوری زکات»؛ (**وَأَمَرَهُ أَلَّا يَجْبَهَهُمْ وَلَا يَعْضَهَهُمْ، وَلَا يَرْغَبَ عَنْهُمْ تَفَضُّلاً بِالْإِمَارَةِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّهُمُ الْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ، وَالْأَعْوَانُ عَلَىٰ اسْتِخْرَاجِ الْحُقُوقِ**).

اینها نکات روانی بسیار مهم در مسألهٔ جمع‌آوری حقوق بیت‌المال و به یک معنا در تمام امور مربوط به مدیریت است؛ برخورد خوب با مردم، اعتماد بر آنها و عدم برتری‌جویی، اموری هستند که مردم را برای ادای حقوق و انجام وظایف خود تشویق می‌کنند و سبب می‌شوند بدون نیاز به بازرس و مأموران غلاظ و شداد و پرونده و دادگاه به وظایف خود در برابر حکومت یا کسی که مدیر بر آنهاست عمل نمایند. تجربیات عصر ما نیز صدق این گفتار و صحت این بیان را روشن ساخته است.

درست است که امکان دارد بعضی از این مسأله سوء استفاده کنند و حقوق بیت‌المال را نپردازند؛ ولی به یقین ضایعات این‌گونه رفتار بسیار کمتر از بی‌اعتنایی و برخورد خشن نسبت به آنهاست.

* * *

---

۱. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۰۶، ح ۷.

بخش دوم

وَإِنَّ لَكَ فِي هٰذِهِ الصَّدَقَةِ نَصِيباً مَفْرُوضاً، وَحَقّاً مَعْلُوماً، وَشُرَكَاءَ أَهْلَ مَسْكَنَةٍ، وَضُعَفَاءَ ذَوِي فَاقَةٍ، وَإِنَّا مُوَفُّوكَ حَقَّكَ، فَوَفِّهِمْ حُقُوقَهُمْ، وَإِلَّا تَفْعَلْ فَإِنَّكَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ خُصُوماً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَبُؤْسَى لِمَنْ خَصْمُهُ عِنْدَ اللهِ ـ الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ وَالسَّائِلُونَ وَالْمَدْفُوعُونَ وَالْغَارِمُونِ وَابْنُ السَّبِيلِ! وَمَنِ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ وَرَتَعَ فِي الْخِيَانَةِ وَلَمْ يُنَزِّهْ نَفْسَهُ وَدِينَهُ عَنْهَا، فَقَدْ أَحَلَّ بِنَفْسِهِ الذُّلَّ وَالْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا، وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَذَلُّ وَأَخْزَى! وَإِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ، وَأَفْظَعَ الْغِشِّ غِشُّ الْأَئِمَّةِ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

(بدان) برای تو در این زکات نصیب مشخص و حق معینی است و شریکانی از مستمندان و بینوایان داری، به یقین ما حق تو را به طور کامل خواهیم داد تو هم باید حق آنها را به طور کامل بپردازی. اگر چنین نکنی از کسانی خواهی بود که در قیامت بیش از همه دشمن و شاکی دارند، بدا به حال کسی که در پیشگاه خداوند، فقرا و مساکین و سائلان و کسانی که از حقشان محروم شده‌اند و بدهکاران ورشکسته و در راه ماندگان (همگی) خصم و شاکی او باشند (این‌گونه افراد، خائنان به بیت‌المال‌اند) و آن‌کس که امانت را سبک بشمرد و در وادی خیانت گام بگذارد و خویشتن و دینش را از آن پاک نسازد درهای ذلت و رسوایی را در دنیا به روی خود گشوده و در سرای آخرت خوارتر و رسواتر خواهد بود. (و بدان) به یقین بزرگ‌ترین خیانت، خیانت به امّت است و رسواترین غش و تقلّب، غش و تقلّب نسبت به پیشوایان اسلام است والسلام.

شرح و تفسیر

کاری کن که نیازمندان در قیامت شاکی تو نباشند

امام علیه‌السلام به نکتهٔ مهمی اشاره می‌کند که می‌تواند به منزلهٔ دلیل برای گفتار سابقش باشد و آن اینکه کارگزار امام علیه‌السلام، نباید این حقیقت را فراموش کند که او تنها به عنوان عامل جمع‌آوری زکات، حقّ معینی دارد و گروه‌های دیگر از مستحقین زکات با او شریک‌اند و اگر رعایت حق آنها را نکند سرنوشتش در قیامت بسیار شوم و تاریک خواهد بود، می‌فرماید: «(بدان) برای تو در این زکات نصیب مشخص و حق معینی است و شریکانی از مستمندان و بینوایان داری، به یقین ما حق تو را به طور کامل خواهیم داد تو هم باید حق آنها را به طور کامل بپردازی»؛ (**وَإِنَّ لَكَ فِي هَٰذِهِ الصَّدَقَةِ نَصِيباً مَفْرُوضاً، وَحَقّاً مَعْلُوماً، وَشُرَكَاءَ أَهْلَ مَسْكَنَةٍ، وَضُعَفَاءَ ذَوِي فَاقَةٍ، وَإِنَّا مُوَفُّوكَ حَقَّكَ، فَوَفِّهِمْ حُقُوقَهُمْ**).

اشاره به اینکه مبادا در مورد زکات که طبق صریح آیهٔ قرآن مجید مال مشترکی است در میان هشت گروه، معاملهٔ مال اختصاصی و شخصی کنی.

آن‌گاه به آثار زیان‌بار تخلف از این دستور اشاره کرده و می‌فرماید: «اگر چنین نکنی از کسانی خواهی بود که در قیامت بیش از همه دشمن و شاکی دارند»؛ (**وَإِلَّا تَفْعَلْ فَإِنَّكَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ خُصُوماً يَوْمَ الْقِيَامَةِ**).

اشاره به اینکه در دادگاه عدل الهی گاه انسان یک یا چند مخالف دارد، شاید بتواند به نحوی رضایت آنها را جلب کند و گاه هزاران هزار شاکی که جلب رضایت همهٔ آنها غیر ممکن است و کسانی که در زکات و اموال بیت المال خیانت کنند از این گروه‌اند.

حضرت در ادامه می‌فرماید: «بدا به حال کسی که در پیشگاه خداوند، فقرا و مساکین و سائلان و کسانی که از حقشان محروم شده‌اند و بدهکاران ورشکسته

و در راه ماندگان (همگی) خصم و شاکی او باشند»؛ (**وَبُؤْسَىٰ**[1] **لِمَنْ ـ خَصْمُهُ عِنْدَاللهِ ـ الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ وَالسَّائِلُونَ وَالْمَدْفُوعُونَ**[2]**، وَالْغَارِمُونَ وَابْنُ السَّبِيلِ**).

واژه‌های «فُقَراء»، «مَسٰاکین»، «سٰائِلُون» و «مَدْفُوعُون» همه اشاره به گروه نیازمندانند؛ با این تفاوت که بسیاری از مفسّران قرآن مجید معتقدند که مسکین از فقیر بیچاره‌تر است، گویی شدت فقر او به حدی است که او را زمین‌گیر کرده است (زیرا «مسکین» از مادهٔ «سکون» است). آنها باید کاملا مورد توجّه باشند و ای بسا به سبب شرم و حیا مطلقاً از کسی و حتی از بیت المال درخواست نکنند در حالی که «سائلون» شرم و حیا را کنار گذاشته و از باب ناچار درخواست کمک می‌کنند و «مدفوعون» کسانی هستند که ممکن است بالقوه غنی و بی‌نیاز باشند؛ یعنی اموال قابل ملاحظه‌ای دارند؛ اما اموالشان را غاصبان گرفته و آنها را از حقشان محروم ساخته‌اند و فعلاً فقیر و نیازمندند.

«غٰارِمُون» به معنای بدهکارانی است که از پرداخت بدهی خود عاجز شده‌اند یا بدون تقصیر ورشکست گردیده‌اند.

بعضی از مفسّران نهج‌البلاغه، «مَدْفُوعون» را معادل «فی سَبیلِ الله» که در مصارف زکات آمده دانسته‌اند به اعتبار اینکه آنها را به وسیلهٔ زکات به کارهای الهی وادار می‌کنند و «سائلون» را معادل «فی الرِّقاب» (بردگانی که در رنج و زحمتند) دانسته‌اند به اعتبار اینکه تقاضای آزادی از بردگی را دارند.

به این ترتیب از مصارف هشت گانهٔ زکات شش مصرف در اینجا ذکر شده و یک مصرف که «عٰامِلُونَ عَلَیهٰا» (کسانی که فعالیتی برای جمع‌آوری زکات می‌کنند) هستند، قبلاً امام علیه‌السلام به آن اشاره کرده و باقی می‌ماند هشتمین مصرف که «مؤلفة قلوبهم» باشند که در عبارت امام علیه‌السلام نیامده شاید به این دلیل که در آن

---

۱. «**بؤسی**» به معنای شدت گرفتاری و بدحالی است که گاه بر اثر فقر و گاه عوامل دیگر حاصل می‌شود مانند «**بأساء**» و «**بؤس**» بر وزن «**قفل**».

۲. «**مدفوعون**» به معنای افرادی است که ممنوع شده‌اند و در اینجا به معنای ممنوع از حق و محروم است.

محیط محل ابتلا نبوده است. به علاوه به گفتهٔ مرحوم علّامهٔ مجلسی، امام علیه‌السلام در این بیان خود در صدد ذکر همهٔ مصارف هشت‌گانه نبوده است تا بخواهیم با تکلفاتی همهٔ آنها را در کلام امام علیه‌السلام درج کنیم.

آن‌گاه امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن به استدلال محکمی پرداخته و بدی حال خیانت‌کاران به بیت المال را این‌گونه شرح داده و می‌فرماید: «(این‌گونه افراد، خائنان به بیت المال‌اند) و آن‌کس که امانت را سبک بشمرد و در وادی خیانت گام بگذارد و خویشتن و دینش را از آن پاک نسازد درهای ذلت و رسوایی را در دنیا به روی خود گشوده و در سرای آخرت خوارتر و رسواتر خواهد بود»؛ (**وَمَنِ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ، وَرَتَعَ[1] فِي الْخِيَانَةِ، وَلَمْ يُنَزِّهْ نَفْسَهُ وَدِينَهُ عَنْهَا، فَقَدْ أَحَلَّ[2] بِنَفْسِهِ الذُّلَّ وَالْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا، وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَذَلُّ وَأَخْزَىٰ**).

اما ذلت و رسوایی در دنیا به سبب آن است که خیانت‌های گسترده معمولاً پنهان نمی‌ماند و دیر یا زود فاش می‌شود و صاحب آن رسوا می‌گردد و مردم با چشم حقارت به او نگاه می‌کنند و در آخرت که نامه‌های افراد به دستشان داده می‌شود، و «یوم البروز» و روز آشکار شدن اعمال پنهانی است، پروندهٔ آنها در برابر اهل محشر گشوده می‌شود و ذلت و رسوایی بزر در آنجاست.

شایان توجّه اینکه امام علیه‌السلام تنها تعبیر به خیانت در امانت نمی‌کند، بلکه سبک شمردن امانت را هم به عنوان «اسْتَهَانَ بِالْامَانَةِ» عیب بزرگی می‌شمرد و این به علت اهمّیّت فوق العادهٔ امانت است.

آن‌گاه امام علیه‌السلام در پایان این نامه به نکتهٔ دیگری اشاره می‌فرماید که خیانت گاه

---

۱. «**رَتَعَ**» از ریشهٔ «**رتع**» بروزن «**فتح**» به معنای خوردن و نوشیدن فراوان مخصوصاً در فصل بهار و در روستاهاست ولی به معنای وسیع کلمه به هرگونه خوردن و نوشیدن اطلاق می‌شود و حتی به چریدن حیوانات در صحراها نیز گفته می‌شود و مرتع را به همین جهت مرتع گفته‌اند.

۲. «**اَحَلَّ**» از ریشهٔ «**حلول**» به معنای وارد شدن است و هنگامی که به باب افعال برود به معنای وارد ساختن است.

دربارهٔ یک شخص است و گاه دربارهٔ یک امّت و به یقین خیانت دربارهٔ یک امّت بسیار زشت‌تر است و خطرناک‌تر است. می‌فرماید: «(و بدان) به یقین بزرگ‌ترین خیانت، خیانت به امّت است و رسواترین غش و تقلب، غش و تقلب به پیشوایان اسلام است؛ والسلام»؛ (**وَإِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ، وَأَفْظَعَ**[1] **الْغِشِّ**[2] **غِشُّ الْأَئِمَّةِ، وَالسَّلَامُ**).

دلیل آن روشن است، زیرا اگر انسان به یک یا چند نفر خیانت کند ممکن است روزی پشیمان شود و آنها را پیدا کند و به نحوی رضایتشان را جلب نماید، ولی اگر خیانت به امتی صورت گیرد، جبران کردن آن بسیار مشکل و گاه محال است. به علاوه خیانت به امّت، خیانت به امام امّت نیز خواهد بود و جلب رضای او نیز بسیار مشکل است.

امام علیه‌السلام در این عبارت از دو عنوان استفاده فرموده‌اند: یکی مسألهٔ خیانت و دیگری غش (تقلب) و این بدان جهت است که بسیاری از خیانت‌کاران از پنهان‌کاری و غش برای کار خود استفاده می‌کنند و در واقع مرتکب دو خلاف می‌شوند یکی غش و دیگری خیانت از طریق غش، از این رو امام علیه‌السلام به هر دو عنوان اشاره فرموده است. علت اینکه غش را در برابر امامان و پیشوایان علیهم‌السلام ذکر کرده، آن است که خائنان، از امام علیه‌السلام و پیشوایان علیهم‌السلام در هراسند به همین دلیل خیانت خود را از طریق غش و پنهان‌کاری اعمال می‌کنند.

نکته‌ها

۱. اصناف هشت‌گانهٔ مستحقین زکات

در قرآن مجید در آیهٔ ۶۰ سورهٔ توبه هشت مصرف برای زکات ذکر نموده

---

۱. «**أَفظع**» از ریشهٔ «**فظاعت**» به معنای بسیار زشت بودن گرفته شده است.

۲. «**الغش**» این واژه گاهی به کسر غین و گاهی به فتح غین خوانده می‌شود. هرگاه به کسر غین باشد جنبهٔ اسم مصدری دارد و به معنای فریب‌کاری و تقلب و خیانت است و اگر به فتح غین باشد معنای مصدری دارد و به معنای خیانت کردن و تقلب نمودن است.

است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿**إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللهِ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**﴾ و تمام این مصارف هشتگانه را در سه اصل کلی می‌توان خلاصه کرد.

نخست نیازمندانند که شامل فقرا و مساکین و بردگانی می‌شود که در زحمتند و بدهکاران و ورشکستگان بدون تقصیر و آنها که در راه مانده‌اند. این پنج گروه هر یک به نحوی نیازمندند؛ بعضی برای گذران روزانهٔ خود، غذا، لباس و مسکن بعضی برای بدهکاری و بعضی به سبب واماندن در راه و از دست دادن اندوخته‌های خود برای سفر (هرچند در وطن خود بی‌نیاز و غنی باشند) و بعضی برای نجات از بردگی.

گروه دوم کسانی هستند که برای جمع‌آوری زکات و حفظ آن و رساندن آن به بیت‌المال زحمت می‌کشند که باید اجرة المثل کار آنها داده شود.

گروه سوم مصالح عامهٔ مسلمین است؛ هزینه‌های جهاد، بنای مساجد، تأسیس مدارس، وسائل تبلیغ و آنهایی که مسلمان نیستند؛ ولی برای تألیف قلوب و جلب محبّت از زکات، کمک‌هایی به آنها داده می‌شود.

این گروه‌های سه‌گانه که به صورت هشت مصرف در قرآن مجید ذکر شده‌اند در واقع در برگیرندهٔ تمام نیازهای جامعهٔ اسلامی هستند و اگر زکات (و همچنین خمس) به طور دقیق پرداخته شود، قسمت عمدهٔ مشکلات مالی حل خواهد شد. همان‌گونه که در روایات آمده است که امام صادق علیه‌السلام فرمود: «**لَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدَّوْا زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ مَا بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقِيراً مُحْتَاجاً... وَإِنَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا وَلَا احْتَاجُوا وَلَا جَاعُوا وَلَا عَرُوا إِلَّا بِذُنُوبِ الْأَغْنِيَاءِ**؛ اگر همهٔ مردم زکات اموال خود را بپردازند، مسلمانی فقیر و نیازمند باقی نخواهد ماند... و مردم فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه نمی‌شوند مگر به سبب گناه ثروتمندان».[1]

---

۱. وسائل‌الشیعه، ج ۶، ص ۴، باب ۱، ح ۶، از ابواب زکات.

۲. امانت، اصولی‌ترین اصل اخلاقی در اسلام

امانت و درست‌کاری و در کنارش صدق و راست‌گویی دو اصل بسیار مهم از آموزه‌های دینی است که نه تنها در قرآن مجید و روایات اسلامی بازتاب بسیار وسیعی دارد، بلکه جزء اساسی‌ترین تعلیمات همهٔ انبیا بوده است. در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: «**إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيّاً إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ**؛ خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه راستگویی و ادای امانت، جزء برنامه‌های اصلی او بود، خواه امانت مربوط به نیکوکار یا بدکار باشد».[۱]

این دو به اندازه‌ای اهمّیّت دارند که از نشانه‌های اصلی ایمان و تقوا شمرده شده‌اند، همان‌گونه که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «**لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَصَوْمِهِمْ وَكَثْرَةِ الْحَجِّ وَالْمَعْرُوفِ وَطَنْطَنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ وَلَكِنِ انْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ**؛ نگاه به فزونی نماز و روزهٔ مردم و کثرت حج و انفاق و کمک‌های آنها و سر و صدایشان در عبادات شبانه نکنید، بلکه به راستگویی و ادای امانت آنها نگاه کنید (تا به ایمان و تقوای آنها پی ببرید)».[۲]

در حدیث مشابهی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: «**لَا تَغْتَرُّوا بِصَلَاتِهِمْ وَلَا بِصِيَامِهِمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ رُبَّمَا لَهِجَ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ حَتَّى لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ وَلَكِنِ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ**؛ فریب نماز و روزهٔ بعضی‌ها را نخورید، زیرا ممکن است بعضی چنان شیفتهٔ نماز و روزه باشند که اگر آن را ترک کنند به وحشت می‌افتند، لیکن آنها را به راستگویی و ادای امانت بیازمایید».[۳] نیز تعبیرات تکان دهندهٔ دیگری که در روایات دیگر آمده است.

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۱.
۲. امالی صدوق، ص ۳۰۰، ح ۶.
۳. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۲.

دلیل این همه تأکیدات نیز روشن است، زیرا مهم‌ترین سرمایهٔ جامعهٔ اسلامی اعتماد متقابل به یکدیگر است که اگر اعتماد و اطمینان نباشد، رشته‌های همکاری از هم می‌گسلد و سرمایهٔ بزرگ اعتماد و اطمینان در صورتی حفظ می‌شود که اصل صداقت و امانت بر جامعه حاکم باشد، زیرا با خیانت و دروغ کاخ با شکوه اعتماد فرو می‌ریزد و جامعهٔ انسانی به صورت بیابان وحشتناکی در می‌آید که پناهگاهی در آن نیست.

از همهٔ خیانت‌ها مهم‌تر ـ همان‌گونه که امام علیه‌السلام در این نامه اشاره فرموده ـ خیانت به امّت و خیانت به بیت‌المال و حکومت اسلامی است که آثار زیانبار آن بسیار گسترده‌تر از خیانت‌های فردی است.

* * *

۲۷

وَمِنْ عَهْدٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ أبي‌بَكْرٍ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ـ حينَ قَلَّدَهُ مِصْرَ

از نامه‌های علی علیه‌السلام است

که به محمد بن ابی‌بکر رضی الله عنه هنگامی که او را به فرمانداری مصر منصوب کرد، نگاشت[1]

نامه در یک نگاه

در کتاب الغارات آمده است که امام علیه‌السلام هنگامی که این نامه را برای محمد بن ابی‌بکر رضی‌الله‌عنه نوشت او پیوسته در آن نگاه می‌کرد و از دستورات و آدابش بهره می‌گرفت. بعد از مدتی که عمرو بن عاص در مصر بر او غلبه کرد و او را کشت،

---

۱. **سند نامه:**

به گفتهٔ مصادر نهج‌البلاغه این فرمان را قبل از مرحوم سیّد رضی نویسندهٔ کتاب الغارات ابراهیم بن هلال ثقفی و نویسندهٔ کتاب تحف العقول ابن شعبهٔ حرانی در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند و بعد از سیّد رضی شیخ طوسی در امالی و طبری در بشارة المصطفی و گروه دیگری آورده‌اند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۶۵) از کتاب الغارات و کتاب تمام نهج‌البلاغه و غیر آن استفاده می‌شود که عهدنامه بسیار گسترده‌تر از آنچه سیّد رضی آورده است بوده و مرحوم سیّد رضی بخشی از آن را به صورت فشرده نقل کرده است.

تمام نامه‌های او را جمع‌آوری کرد و به سوی معاویه فرستاد. معاویه در این عهدنامه نگاه می‌کرد و در شگفتی فرو می‌رفت. ولید بن عقبه که نزد معاویه بود و شگفتی معاویه را از مطالعهٔ این عهدنامه دید به او گفت: دستور بده این نامه‌ها را بسوزانند! معاویه گفت: چقدر اشتباه می‌کنی. ولید گفت: آیا صحیح این است که مردم بدانند احادیث ابو تراب (علی بن ابی‌طالب) نزد توست و از آن درس می‌آموزی؟ معاویه گفت: وای بر تو به من می‌گویی علم و دانشی مثل این را بسوزانم به خدا سوگند مطالب علمی جامع‌تر و استوارتر از این تاکنون نشنیدم. ولید گفت: اگر این‌گونه علم و داوری او را می‌ستایی پس چرا با او پیکار می‌کنی؟ گفت: اگر نبود که ابوتراب عثمان را به قتل رساند سپس می‌خواست بر ما حکومت کند، ما از او درس فرا می‌گرفتیم. سپس کمی مکث کرد و نگاه به کسانی که اطراف او نشسته بودند نمود و گفت: ما نمی‌گوییم اینها از نامه‌های علی بن ابی‌طالب و از سخنان اوست بلکه می‌گوییم: از نامه‌های ابوبکر است و نزد فرزندش محمد بوده و ما آنها را مطالعه می‌کنیم و از آن بهره می‌گیریم.

این نامه‌ها همچنان در خزاین بنی‌امیّه وجود داشت تا زمانی که عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید و او آشکارا بیان کرد که اینها از احادیث علی بن ابی‌طالب است.

الغارات سپس می‌افزاید: هنگامی که خبر شهادت محمد بن ابی‌بکر و افتادن این نامه (مانند سایر نامه‌های او) به دست معاویه به آن حضرت رسید، سخت متأثر و ناراحت شد (که چرا چنین گوهر گرانبهایی به دست نااهل افتاده است).[1]

به هر حال این عهدنامه مطابق آنچه مرحوم سیّد رضی آورده، شامل چند بخش است: نخست امام علیه‌السلام دستوراتی دربارهٔ طرز برخورد با مردم و رعایت

---

۱. الغارات، ص ۲۵۱؛ این سخن را ابن ابی‌الحدید به طور فشرده، در شرح نهج البلاغهٔ خود (ج ۶، ص ۷۹) و صاحب کتاب تمام نهج‌البلاغه، در ص ۹۰۳، بعد از ذکر تمام نامه آورده‌اند.

تواضع و عدالت و نشان دادن قدرت در برابر زورمندان و محبّت در برابر ضعیفان می‌دهد.

در بخش دوم در یک بحث کلی و جامع، یکی از صفات متقیان را در طرز برخورد آنها با دنیا و مواهب مادی در عباراتی جامع، گویا و پرمعنا شرح می‌دهد که چگونه آنها توانسته‌اند از نعمت‌های الهی در دنیا بهره‌مند شوند بی‌آنکه گرفتار دنیاپرستی گردند.

امام علیه‌السلام در بخش سوم، اشاره‌ای به پایان زندگی و مر می‌کند و تعبیراتی دارد که دقت در آن هر انسانی را از خواب غفلت بیدار می‌سازد.

امام علیه‌السلام در بخش چهارم، متوجه محمد بن ابی‌بکر شده و اهمّیّت مأموریتی را که به او واگذار کرده (حکومت مصر) به او گوشزد می‌کند و دستوراتی در این زمینه به او می‌دهد.

در بخش پنجم و آخرین بخش، باز امام علیه‌السلام از یک تحلیل کلی دربارهٔ تفاوت‌های پیشوایان هدایت و پیشوایان ضلالت سخن می‌گوید و به خطرات منافقان در جامعهٔ اسلامی اشاره می‌فرماید.

با توجّه به اینکه عهدنامه بسیار گسترده‌تر از آن است که مرحوم سیّد رضی آورده، بخش‌های مهم و متعدّد دیگری نیز در این عهدنامه که همهٔ آن در کتاب الغارات و تمام نهج‌البلاغه و مانند آن آمده است، دیده می‌شود.

* * *

بخش اوّل

فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ، حَتَّىٰ لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ، وَلَا يَيْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ اللهَ تَعَالَىٰ يُسَائِلُكُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمَسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ.

ترجمه

بال‌های محبّت و حمایتت را برای آنها بگستران و در برابر همه متواضع باش، چهرهٔ خویش را برای آنها گشاده دار (و نسبت به همه خوب برخورد کن) مساوات را در میان آنها حتی در نگاه‌ها و مشاهده با گوشهٔ چشم رعایت نما، تا بزرگان و زورمندان کشور در نقض عدالت به نفع آنها طمع نورزند و ضعفا از عدالت تو مأیوس نشوند؛ زیرا خداوند از شما بندگان در مورد اعمال کوچک و بزر و آشکار و پنهان، بازخواست خواهد کرد، اگر کیفرتان کند شما استحقاق بیشتر از آن را دارید و اگر عفوتان نماید او به مقتضای کرمش عمل کرده است.

شرح و تفسیر

برخورد خوب با همه

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، نخستین بخش این نامه ناظر به یک سلسله از دستورات اخلاقی است که محمد بن ابی‌بکر مأمور می‌شود آنها را در برابر مردم انجام دهد و در واقع باید همهٔ مسلمانان در برابر یکدیگر چنین باشند، و آن

چهار دستور است:

نخست رعایت محبّت دربارهٔ همهٔ مردم است؛ می‌فرماید: «بال‌های محبّت و حمایتت را با تواضع برای آنها بگستران»؛ (**فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ**).

این تعبیر برگرفته از قرآن مجید است که در برخورد با مؤمنان به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «﴿**وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**﴾؛ و پر و بال (عطوفت) خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند فرود آر»[1]، که تعبیری کنایی است و از طرز رفتار مرغ با جوجه‌های خود گرفته شده است هنگامی که جوجه‌ها نزد مادرشان می‌آیند، مادر بال‌های خود را می‌گستراند و آنها را در زیر بال و پر خود می‌گیرد که هم اظهار محبّت نسبت به آنهاست و هم حمایت.

در دومین دستور می‌فرماید: «و در برابر همه متواضع باش»؛ (**وَأَلِنْ**[2] **لَهُمْ جَانِبَكَ**).

این تعبیر نیز برگرفته از قرآن مجید است، آنجا که می‌فرماید: «﴿**فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ**﴾؛ به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان نرم و مهربان شدی».[3]

در سومین دستور می‌فرماید: «چهرهٔ خویش را برای آنها گشاده دار (و نسبت به همه خوب برخورد کن)»؛ (**وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ**).

مبادا با قیافهٔ عبوس و تندخویی با کسی برخورد کنی که این کار باعث پراکندگی مردم از اطراف توست، همان‌گونه که قرآن مجید به پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور می‌دهد و می‌گوید: «﴿**وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ**﴾؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند».[4]

---

۱. شعراء، آیهٔ ۲۱۵.

۲. «**أَلِنْ**» از ریشهٔ «**لین**» بر وزن «**چین**» به معنای نرمش گرفته شده است.

۳. آل عمران، آیهٔ ۱۵۹.

۴. آل عمران، آیهٔ ۱۵۹.

چهارمین دستور ناظر به عدالت در همهٔ زمینه‌ها حتی در جزئیات است؛ می‌فرماید: «مساوات را در میان آنها حتی در نگاه‌ها و مشاهده با گوشهٔ چشم رعایت کن تا بزرگان و زورمندان کشور در نقض عدالت به نفع آنها طمع نورزند و ضعفا از عدالت تو مأیوس نشوند»؛ (**وَآسِ[1] بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ[2] وَالنَّظْرَةِ، حَتَّىٰ لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ[3] لَهُمْ[4] وَلَا يَيْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ[5]**).

اشاره به اینکه اگر فردی ثروتمند و زورمند با فردی ضعیف و مستمند در برابر تو جهت داوری یا غیر آن حضور می‌یابند آنقدر عدالت را در میان آنها رعایت کن که اگر چند ثانیه به این نگاه می‌کنی به همان اندازه به دیگری نگاه کن نه اینکه تمام توجّه خود را به آن فرد ثروتمند اختصاص دهی و فقیر و ضعیف را نادیده بگیری. هرگاه حتی در این جزئیات رعایت عدالت کنی، هرگز در امور مهم‌تر انتظار تبعیض و ظلم و جور و طرفداری از گروه خاصی، از تو نخواهند داشت.

این همان دستوری است که در برنامه‌های قضایی اسلام در مورد عدالت قاضی وارد شده که باید آن دو نفر که برای دادخواهی نزد قاضی حاضر می‌شوند کاملا به صورت یکسان با آنها رفتار شود. اگر بخواهند بنشینند، هر دو بنشینند و اگر بناست بایستند، هر دو بایستند، اگر قاضی به یکی سلام کند و تحیّت می‌گوید

---

۱. «**آس**» از ریشهٔ «**مواساة**» به معنای برابر ساختن با یکدیگر گرفته شده است.

۲. «**لحظة**» نگاه کردن با گوشهٔ چشم است به خلاف «**نظرة**» که نگاه کردن با تمام چشم است و عبارت بالا اشاره به این است که نه تنها در نگاه مستقیم و با تمام چشم، بلکه نگاه کردن با گوشهٔ چشم هم باید نسبت به آنها یکسان باشد.

۳. «**حیف**» به معنای انحراف از حق و ظلم و جور است خواه در قضاوت و داوری باشد یا در امور دیگر.

۴. ضمیر در «لهم» به «عظماء» بر می‌گردد و معنای جمله این است که زورمندان طمع نکنند که به نفع آنها ظلم و ستمی بر دیگران روا داری و این احتمال که ضمیر به «رعیّت» بر گردد بسیار بعید است، زیرا «لام» باید به معنای «علی» استعمال شود به علاوه کلمهٔ «رعیّت» و «ضعفاء» در جمله‌های قبل نیامده است تا ضمیر به آن برگردد و اگر در آغاز نامه بوده فاصلهٔ زیادی می‌شود.

۵. ضمیر «علیهم» به «ضعفا» بر می‌گردد و «علی» در اینجا به معنای لام است؛ یعنی ضعفا از عدالت در حقشان مأیوس نشوند. در بعضی از نسخ به جای «علی» «بـ» آمده است که مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

به دیگری نیز سلام و تحیّت کند. اگر لحظاتی به یکی نگاه می‌کند به همان اندازه به دیگری نگاه کند. اصرار اسلام به رعایت این‌گونه دستورات برای پیشگیری از ظلم و ستم‌های فراتر است و ما تصور نمی‌کنیم در هیچ یک از قوانین قضایی و حکومتی دنیا یک چنین دقت‌هایی در مورد رعایت اصل عدالت شده باشد.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی آورده است از امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌خوانیم: «**مَنِ ابْتُلِيَ بِالْقَضَاءِ فَلْيُوَاسِ بَيْنَهُمْ فِي الْإِشَارَةِ وَفِي النَّظَرِ وَفِي الْمَجْلِسِ**؛ کسی که عهده‌دار قضاوت در میان مردم شد، باید در میان آنها در اشاره و در نگاه و در مجلس، مساوات برقرار سازد (و یکی را بر دیگری در هیچ چیز برتری ندهد)».[1]

شبیه همین معنا در نامهٔ ۴۶ که برای بعضی از کارگزاران امام علیه‌السلام نوشته شده آمده است.

سپس امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن دلیلی برای این دستور بیان کرده، می‌فرماید: «زیرا خداوند از شما بندگان در مورد اعمال کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان، بازخواست خواهد کرد، اگر کیفرتان کند شما استحقاق بیشتر از آن را دارید و اگر عفوتان نماید او کریم‌تر است»؛ (**فَإِنَّ اللهَ تَعَالَىٰ يُسَائِلُكُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمَسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ**).

* * *

۱. کافی، ج ۷، ص ۴۱۳، ح ۳.

بخش دوم

وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجِلِ الْآخِرَةِ، فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَلَمْ يُشَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ؛ سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سُكِنَتْ، وَأَكَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أُكِلَتْ، فَحَظُوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ الْمُتْرَفُونَ، وَأَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ ؛ ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبَلِّغِ ؛ وَالْمَتْجَرِ الرَّابِحِ أَصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَتَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللهِ غَداً فِي آخِرَتِهِمْ. لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ، وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ.

ترجمه

بدانید ای بندگان خدا که پرهیزکاران هم از دنیای زودگذر بهره گرفتند و هم از سرای آخرت، با اهل دنیا در دنیایشان شرکت جستند در حالی که با اهل دنیا در آخرت (تاریک) آنها شرکت نکردند. آنها در دنیا بهترین مسکن (مسکن‌های ساده و دور از تکلف و زرق و برق) را برگزیدند و بهترین خوراک‌ها (خوراک ساده و حلال و مورد نیاز) را تناول کردند و همان لذتی را که متنعمان از دنیا بردند، نصیبشان شد و آنچه را جباران مستکبر از آن بهره گرفتند، بهرهٔ آنان گشت (زیرا زندگی سادهٔ اینها لذت‌بخش‌تر از زندگی پر زرق و برق آنان بود) سپس آنها (پرهیزکاران) از این جهان با زاد و توشهٔ کافی و با تجارتی پرسود، به سوی سفر آخرت رفتند. از لذت زهد در دنیا بهره‌مند شدند و یقین کردند که در آخرت همسایگان خدایند، در سرایی که هرچه تقاضا کنند اجابت می‌شود و هیچ‌گونه لذتی از آنها دریغ نخواهد شد.

شرح و تفسیر

ساده زیست‌ها هم دنیا را دارند و هم آخرت را

امام علیه‌السلام در این بخش از نامهٔ خود بحث جامعی دربارهٔ صفات پرهیزکاران و افتخارات و امتیازات آنها دارد تا درسی برای محمد بن ابی‌بکر و سایر مردم مصر باشد.

نخست می‌فرماید: «بدانید ای بندگان خدا که پرهیزکاران هم از دنیای زودگذر بهره گرفتند و هم از سرای آخرت، با اهل دنیا در دنیایشان شرکت جستند در حالی که با اهل دنیا در آخرت (تاریک) آنها شرکت نکردند»؛ (**وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجِلِ الْآخِرَةِ، فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَلَمْ يُشَارِكُوا[1] أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ**).

آن‌گاه امام علیه‌السلام به شرح این معنا پرداخته و می‌فرماید: «آنها در دنیا بهترین مسکن (مسکن‌های ساده و دور از تکلف و زرق و برق) را برگزیدند و بهترین خوراک‌ها (خوراک ساده و حلال و مورد نیاز) را تناول کردند و همان لذتی را که متنعمان از دنیا بردند، نصیبشان شد و آنچه را جباران مستکبر از آن بهره گرفتند، بهرهٔ آنان گشت (زندگی سادهٔ آنها لذت‌بخش‌تر از زندگی پر زرق و برق جباران بود)»؛ (**سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سُكِنَتْ، وَأَكَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أُكِلَتْ، فَحَظُوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ الْمُتْرَفُونَ[2]، وَأَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ**).

مفهوم این سخن آن نیست که پرهیزکاران زهد پیشه، مانند اهل دنیا سفره‌های رنگین و کاخ‌های زیبا و لباس‌های زربفت برای خود تهیّه می‌بینند، بلکه منظور

---

۱. ضمیر در «**لَمْ يُشَارِكُوا**» به متقین و پرهیزکاران بر می‌گردد و مفهومش این است که پرهیزکاران در آخرتِ پر از عذاب دنیاپرستان شرکت ندارند؛ ولی در چندین نسخ و نیز نسخهٔ تصحیح شدهٔ نهج‌البلاغه «**لَمْ يُشَارِكْهُم**» آمده که بسیار مناسب‌تر است و مفهومش این است که اهل دنیا در آخرت پرهیزکاران شرکت ندارند در حالی که اهل دنیا در دنیای آنها به صورت معقول شریکند.

۲. «**مَتْرَف**» همان‌گونه که در شرح نامهٔ ۱۰ گفتیم به معنای ثروتمندان مغرور و گردنکش است.

این است که آنها از آن زندگی سادهٔ خود به همان اندازه لذت می‌برند که متنعمان، لذت می‌برند؛ زیرا از یک سو به اندازهٔ نیاز تهیه می‌کنند و انسان نیازمند هنگامی که به مقصود خود برسد بسیار لذت می‌برد همچون انسان گرسنه‌ای که به غذای ساده‌ای دست یابد و از سوی دیگر چون می‌دانند حلال است و رضای خدا در آن است و عقاب اخروی ندارد، با روحی آرام و فکری راحت و قلبی مطمئن از این مواهب ساده بهره می‌گیرند.

بسیارند کسانی که در خانه‌ای ساده و کوچک با وسایلی محدود و غذا و لباسی کم‌ارزش زندگی می‌کنند؛ ولی بر اثر روحیات عالی، از زندگی خود کاملا راضی هستند و آرامش بی‌نظیری احساس می‌کنند و خود را بسیار خوشبخت می‌بینند در حالی که اکثر ثروتمندان که در کاخ‌های مجلل و با بهترین وسایل زندگی و سفره‌های بسیار رنگین روزگار می‌گذرانند، گرفتار پریشانی خاطر، اضطراب و گاه افسردگی و بیماری روانی هستند. تجربهٔ این موضوع واقعیّت گفتار مولا علی علیه‌السلام را در جمله‌های بالا کاملا روشن می‌سازد.

اضافه بر اینها، پرهیزکاران چون زندگی کاملا ساده‌ای دارند به هنگام ترک دنیا حسرتی بر دل آنها نمی‌ماند؛ ولی جباران متکبّر و مترَف با آن زندگی زیبا و پرزرق و برق به هنگام جدایی از دنیا بالاترین حسرت را دارند به خصوص اینکه اگر اعتقادی به آخرت داشته باشند می‌دانند و زر و وبال این همه ثروت‌ها به گردن آنها خواهد بود.

این بدر می‌رود از باغ به صد حسرت و داغ

وان چه دارد که به حسرت بگذارد آن را

آن‌گاه امام علیه‌السلام در ادامهٔ این سخن می‌فرماید: «سپس آنها (پرهیزکاران) از این جهان با زاد و توشهٔ کافی و تجارتی پرسود، به سوی سفر آخرت رفتند. از لذت زهد در دنیا بهره‌مند شدند و یقین کردند که در آخرت همسایگان خدایند در

سرایی که هرچه تقاضا کنند اجابت می‌شود و هیچ گونه لذتی از آنها دریغ نخواهد شد»؛ (**ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبَلِّغِ**[1]، **وَالْمَتْجَرِ الرَّابِحِ أَصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَتَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللهِ**[2] **غَداً فِي آخِرَتِهِمْ، لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ، وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ**).

جملهٔ «**لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ**» اشاره است به آیهٔ شریفهٔ «**لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ**»؛ برای آنها در بهشت میوهٔ بسیار لذّت‌بخشی است، و هر چه بخواهند در اختیارشان خواهد بود»[3]؛ و جملهٔ «**وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ**» اشاره است به آیهٔ شریفهٔ «**وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ**»؛ و برای شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است و هرچه طلب کنید به شما داده می‌شود».[4]

بعضی از شارحان و مترجمان نهج‌البلاغه جملهٔ «**لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ**» را ناظر به حال متقیان در دنیا دانسته‌اند که دعاهای آنها بر اثر ایمان و حسن یقین و عمل مستجاب می‌شود و هیچ یک از لذات دنیا از آنها دریغ نخواهد شد؛ ولی این تفسیر صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا این جمله دنبال جمله‌ای است که دربارهٔ آخرت سخن می‌گوید و آنچه دربارهٔ حال متقیان در دنیا بود در جمله‌های قبل آمده است و همان‌گونه که در بالا گفتیم این دو جمله اشاره به آیاتی از قرآن مجید است که ذکر شد.

* * *

---

۱. «**المبلّغ**» در اینجا به معنای زاد و توشه‌ای است که انسان را به مقصد می‌رساند از ریشهٔ «**بلوغ**» به معنای رسیدن گرفته شده است.

۲. «**جیران الله**» به معنای همسایگان خدا، معنای کنایی دارد، زیرا مسلم است خداوند خانه‌ای ندارد تا همسایه‌ای داشته باشد و اشاره به مقام قرب معنوی با پروردگار است.

۳. یس، آیهٔ ۵۷.

۴. فصلت، آیهٔ ۳۱.

بخش سوم

فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللهِ الْمَوْتَ وَقُرْبَهُ، وَأَعِدُّوا لَهُ عُدَّتَهُ، فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ، خَطْبٍ جَلِيلٍ، بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَداً أَوْ شَرٍّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَداً فَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا! وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَىٰ النَّارِ مِنْ عَامِلِهَا! وَأَنْتُمْ طُرَدَاءُ الْمَوْتِ، إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ، وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ، وَهُوَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ؛ وَالدُّنْيَا تُطْوَىٰ مِنْ خَلْفِكُمْ. فَاحْذَرُوا نَاراً قَعْرُهَا بَعِيدٌ، وَحَرُّهَا شَدِيدٌ، وَعَذَابُهَا جَدِيدٌ. دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ، وَلَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ وَلَا تُفَرَّجُ فِيهَا كُرْبَةٌ وَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللهِ، وَأَنْ يَحْسُنَ ظَنُّكُمْ بِهِ، فَاجْمَعُوا بَيْنَهُمَا، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّمَا يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلَىٰ قَدْرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ، وَإِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ ظَنّاً بِاللهِ أَشَدُّهُمْ خَوْفاً لِلّهِ.

ترجمه

ای بندگان خدا! از مر و نزدیک بودنش برحذر باشید و آمادگی‌های لازم را برای آن فراهم سازید، زیرا امری عظیم و حادثه‌ای پر اهمّیّت را به همراه می‌آورد (و آن اینکه) یا خیری به همراه دارد که هرگز شری در آن نیست و یا شری که هیچ‌گاه نیکی با آن نخواهد بود، پس چه کسی از عمل کنندهٔ برای بهشت، به بهشت نزدیک‌تر است و کدام فرد از عمل کنندهٔ برای آتش، به آتش و عذاب نزدیک‌تر؟ شما رانده‌ها و تعقیب‌شدگان مر هستید (و سرانجام صید می‌شوید) اگر بایستید شما را دستگیر خواهد کرد و اگر فرار کنید به شما خواهد رسید و مر از سایهٔ شما با شما همراه‌تر است؛ مر با موی پیشانی شما گره خورده و دنیا در پشت سر شما به سرعت در هم پیچیده می‌شود (و پایان عمر دور

نیست) برحذر باشید از آتشی که عمقش زیاد، حرارتش شدید و عذابش پیوسته تجدید می‌شود، آنجا محلی است که در آن رحمت وجود ندارد و هیچ سخنی (و درخواستی) از کسی شنیده نمی‌شود و غم و اندوه هرگز برطرف نمی‌گردد، اگر می‌توانید خوفتان از خداوند شدید باشد و در عین حال (بسیار) به خدا حسن ظن داشته باشید (چنین کنید و) میان این دو جمع نمایید، زیرا حسن ظن بندهٔ (خاص خدا) به پروردگار خویش به اندازهٔ خوفش از اوست و آنها که بیش از همه به خدا حسن ظن دارند کسانی هستند که بیش از همه از (عذاب او) ترسانند (و خوف و رجای آنها کاملاً یکسان است).

شرح و تفسیر

هشدارهای پی در پی

امام علیه‌السلام در این بخش از نامه بار دیگر به سراغ یک مطلب کلی و عام می‌رود که هم شامل مخاطبش محمد بن ابی‌بکر می‌شود و هم ناظر به همهٔ مردم است در آغاز نامه که مرحوم سیّد رضی آن را نقل نکرده نیز آمده است که امام علیه‌السلام به محمد بن ابی‌بکر دستور داد که این نامه را برای همگان بخواند: «ای بندگان خدا از مر و نزدیک بودنش برحذر باشید و آمادگی‌های لازم را برای آن فراهم سازید، زیرا امری عظیم و حادثه‌ای پر اهمّیّت را به همراه می‌آورد (و آن اینکه) یا خیری به همراه دارد که هرگز شری در آن نیست و یا شری که هیچ‌گاه نیکی با آن نخواهد بود»؛ (**فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللهِ الْمَوْتَ وَقُرْبَهُ، وَأَعِدُّوا لَهُ عُدَّتَهُ، فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ، وَخَطْبٍ[1] جَلِيلٍ، بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَداً، أَوْ شَرٍّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَداً**).

بارها گفته‌اند و گفته‌ایم که اگر در هر چیز تردید باشد، در مر و پایان زندگی برای همهٔ انسان‌ها بدون استثنا شک و تردیدی نیست و با توجّه به اینکه مر را

---

۱. «**خطب**» به معنای کار و حادثهٔ مهم است ولی غالباً در حوادث ناخوشایند به‌کار می‌رود.

آغاز حرکت به سوی آخرت می‌دانیم باید برای این سفر دور و دراز آماده شد و آنچه برای پیمودن سالم این راه لازم است فراهم کرد.

امام علیه‌السلام مر را از این نظر پر اهمّیّت و عظیم می‌شمرد که سرنوشت‌ساز است و انسان را به سوی یکی از دو سرنوشت می‌برد یا کانونی است پر از خیر و سعادت و آرامش و سلامت که همان بهشت جاویدان خداست و یا کانونی پر از شر و بدبختی و عذاب است که هرگز نجات از آن امکان ندارد و چون انسان نمی‌داند جزء کدام یک از این دو گروه است باید شدیدا برحذر باشد.

دربارهٔ تفاوت میان «امرٍ عظیم» و «خَطْبٍ جَلیل» در حالی که هر دو قریب‌المعنا هستند؛ شارحان نهج‌البلاغه تا آنجا که می‌دانیم سخنی در این باره نگفته‌اند؛ ولی ممکن است «امر عظیم» اشاره به انتقال از این دنیا باشد؛ انتقالی که بازگشتی در آن نیست و «خطب جلیل» اشاره به محاسبهٔ اعمال و جزای بر آنها باشد. این احتمال نیز وجود دارد که «امر عظیم» اشاره به جملهٔ «خَیْرٌ لاٰیَکُونُ مَعَهُ شَرّ أبداً» و خطب جلیلی که مفهوم آن مصیبت سخت است اشاره به جملهٔ «شَرّ لاٰ یَکُونُ مَعَهُ خَیْرُ أبداً» باشد.

اینجا این سؤال پیش می‌آید که امام علیه‌السلام در این عبارت مردم را فقط به دو گروه تقسیم کرده است: گروهی که کاملاً سعادتمندند و در کانونی از خیر و برکت‌اند و هیچ گونه شر و بدی در آن راه ندارد و گروهی به عکس که غرق شرور و بدبختی‌ها هستند و هیچ خیری عاید آنها نمی‌شود؛ در حالی که می‌دانیم گروه سومی نیز وجود دارند که مطابق تعبیر قرآن مجید: «﴿**خَلَطُوا عَمَلاً صٰالِحاً وَآخَرَ سَیِّئاً عَسَی اللهُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ**﴾؛ کسانی که کار خوب و بد را به هم آمیخته‌اند؛ امید می‌رود که خداوند توبهٔ آنها را بپذیرد؛ به یقین خداوند آمرزنده و مهربان است».[1]

---

۱. توبه، آیهٔ ۱۰۲.

شارحان نهج‌البلاغه در برابر این سؤال پاسخ‌های مختلفی گفته‌اند که گاه بسیار آمیخته با تکلف است. روشن‌ترین پاسخ این است که سخن امام علیه‌السلام در اینجا ناظر به افراد شاخصی است که در مسیر اطاعت یا عصیان گام بر می‌دارند و ناظر به همهٔ افراد نیست؛ به تعبیر دیگر، این حصر اضافی است نسبت به مؤمنان کامل‌الایمان و سردمداران کفر و ظلم، نه حصر حقیقی نسبت به همه.

در قرآن مجید نیز تعبیراتی همچون تعبیرات امام علیه‌السلام دیده می‌شود؛ مثلاً در سورهٔ هود می‌خوانیم: «﴿**فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا... * وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا**﴾؛ گروهی از آنها بدبخت و گروهی سعادتمندند اما کسانی که بدبخت شدند، در آتش‌اند و برای آنان در آنجا ناله‌های دردناک و نعره‌های طولانی است * ... ، جاودانه در آن خواهند ماند... * اما کسانی که سعادتمند شدند تا آسمانها و زمین برپاست، جاودانه در بهشت خواهند ماند».[1]

در حدیثی از امام جواد علیه‌السلام از پدرانش نقل شده که فرمود: به امیر مؤمنان عرض کردند: مر را برای ما توصیف کن فرمود: از شخص آگاهی سؤال کردید: «**هُوَ أَحَدُ ثَلَاثَةِ أُمُورٍ يَرِدُ عَلَيْهِ إِمَّا بِشَارَةٌ بِنَعِيمِ الْأَبَدِ وَإِمَّا بِشَارَةٌ بِعَذَابِ الْأَبَدِ وَإِمَّا تَحْزِينٌ وَتَهْوِيلٌ وَأَمْرُهُ مُبْهَمٌ لَا تَدْرِي مِنْ أَيِّ الْفِرَقِ هُوَ فَأَمَّا وَلِيُّنَا الْمُطِيعُ لِأَمْرِنَا فَهُوَ الْمُبَشَّرُ بِنَعِيمِ الْأَبَدِ**؛ یکی از سه حالت به هنگام مر بر انسان وارد می‌شود یا بشارت به نعمت‌های جاودانی یا بشارت به عذاب جاودانی و یا حالت اندوه و ترس و سرنوشت مبهم که نمی‌داند سرانجام به کدام گروه ملحق خواهد شد اما دوستان ما که مطیع اوامر ما باشند (جزء گروه اوّلند و) بشارت به نعمت‌های جاودانی داده خواهند شد».[2]

---

۱. هود، آیهٔ ۱۰۵-۱۰۸.

۲. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

در اواخر این روایت نیز آمده که بعضی از گروه سوم مدتی در دوزخ می‌مانند؛ سپس شفاعت اهل بیت شامل حال آنها می‌شود و گروهی بعد از مدتی طولانی مشمول شفاعت می‌شوند.

از اینجا روشن می‌شود آنچه ابن ابی‌الحدید از عبارات امام علیه‌السلام در اینجا به نفع مذهب خود استفاده کرده که «هر کس وارد دوزخ شد تا ابد در آن می‌ماند (و گنه‌کاران با کافران یکسانند و راه خروجی از عذاب الهی برای آنها نیست)، زیرا اگر راه نجاتی وجود داشت می‌بایست بفرماید: مر گاهی آغازگر شرّی است که به دنبالش ممکن است خیر باشد و چنین نفرموده است».[1] این سخن نادرست است و با سایر کلمات امام علیه‌السلام و آیات متعدّدی از قرآن مجید ناسازگار می‌باشد؛ بلکه منظور امام در اینجا بیان حال دو گروه مؤمنان خالص و کافران است. اما کسانی که به تعبیر آیهٔ شریفهٔ ۱۰۲ سورهٔ توبه: «﴿**خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً**﴾؛ اعمال نیک را با اعمال بد آمیخته‌اند»؛ به یقین مورد توجّه امام علیه‌السلام در این عبارت نبوده است.

آن‌گاه امام علیه‌السلام شرط ورود در بهشت و سبب ورود در دوزخ را در دو جملهٔ کوتاه بیان فرموده و می‌فرماید: «پس چه کسی از عمل کنندهٔ برای بهشت، به بهشت نزدیک‌تر است و کدام فرد از عمل کنندهٔ برای آتش، به آتش و عذاب نزدیک‌تر؟»؛ (**فَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا، وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَىٰ النَّارِ مِنْ عَامِلِهَا**).

اشاره به اینکه اساس کار بر اعمال انسان‌ها گذارده شده است نه تمنیّات و آرزوها؛ این اعمال است که انسان را بهشتی یا دوزخی می‌کند و حتی شفاعت شفیعان در حاشیه قرار دارد.

شایان توجّه است که امام علیه‌السلام در اینجا می‌فرماید عاملان بهشت از همه به بهشت نزدیک‌ترند و عاملان دوزخ به دوزخ و نمی‌فرماید: عاملان اعمال صالح

---

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، صفحهٔ ۱۶۶.

و عاصیان؛ این کنایهٔ لطیفی است که عمل صالح گویی بهشت است و معصیت گویی دوزخ.

سپس امام علیه‌السلام به این نکته اشاره می‌فرماید که مر ، هیچ کس را رها نمی‌کند و فرار از چنگال آن برای احدی ممکن نیست و چون چنین است باید آن را بسیار جدی گرفت؛ می‌فرماید: «شما رانده شدگان و تعقیب‌شدگان مر هستید (و صید شدگان به وسیلهٔ آن) اگر بایستید شما را دستگیر خواهد کرد و اگر فرار کنید به شما خواهد رسید و مر از سایهٔ شما با شما همراه‌تر است و با موی پیشانی شما گره خورده و دنیا در پشت سر شما به سرعت در هم پیچیده می‌شود (و پایان عمر دور نیست)»؛ (**وَأَنْتُمْ طُرَدَاءُ[1] الْمَوْتِ، إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ، وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ، وَهُوَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ[2]، وَالدُّنْيَا تُطْوَى مِنْ خَلْفِكُمْ**).

تعبیر به «**طُرَدَاءُ الْمَوْتِ**» یکی از معانی آن، صیدی است که صیاد به دنبال آن می‌رود و مفهومش این است که این صیاد به قدری چیره‌دست است که انسان‌ها که صید او هستند چه بایستند و چه فرار کنند آنها را خواهد گرفت و احدی از چنگال او رهایی نمی‌یابد. همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: «**﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ﴾**؛ هرجا باشید مر شما را در می‌یابد،

---

۱. «**طرداء**» جمع «**طرید**» و به گفتهٔ بعضی جمع «**طریدة**» از ریشهٔ «**طرد**» به معنای دور کردن گرفته شده و به معنای شخص تبعید شده یا صیدی که صیاد به دنبال آن می‌دود و پیوسته او را از خود دور می‌سازد نیز به کار رفته است.

۲. «**نواصی**» جمع «**ناصیه**» به معنای موی پیش سر است (نه به معنای پیشانی) بعضی از ارباب لغت که در اقلیت هستند «**ناصیه**» را به معنای قسمت پیش سر یا موهای آن تفسیر کرده‌اند و بعضی اصل را قسمت پیش سر می‌دانند و موی پیش سر را به مناسبت اینکه بر آن روییده ناصیه می‌گویند؛ ولی موارد استعمال این لغت در قرآن مجید به خوبی نشان می‌دهد که معنای اوّل (موی پیش سر) مناسب‌تر است، زیرا هم در قرآن و هم در بسیاری از دعاها ناصیه با واژهٔ اخذ (گرفتن) همراه شده و به یقین آنچه را می‌توان گرفت موی پیش سر است که طرف مقابل را وادار به تسلیم می‌کند نه خود پیش سر که قابل گرفتن نیست. در ضمن، اخذ به ناصیه در بسیاری از موارد، معنای کنایه دارد و آن سلطهٔ بر شخص یا چیزی است.

هرچند در برجهای محکم باشید».[۱]

جملهٔ «**هُوَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ**» اشاره به این است که عوامل مر ، همیشه همراه انسان است همچون سایه که به دنبال انسان حرکت می‌کند، زیرا مر عوامل زیادی در درون وجود انسان دارد؛ یک ایست کوتاه قلبی یا پاره شدن یکی از موير های باریک مغز و یا پرت شدن کمی غذا در درون دستگاه تنفس، هر یک از اینها ممکن است عامل مر انسان شود. در بیرون وجود انسان نیز حوادث تلخ، زلزله‌ها، صاعقه‌ها، سیل‌ها، حشرات موذی، حیوانات خطرناک و امثال آن پیوسته زندگی انسان‌ها را تهدید می‌کنند و هرگز انسان نمی‌تواند به جایی برود که از عوامل درونی و برونی مر رهایی یابد.

تعبیر به «الزم» (ملازم‌تر و همراه‌تر) شاید به سبب این است که سایه در تاریکی شب با انسان نیست؛ ولی عوامل مر شب و روز ندارد.

جملهٔ «**الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ**؛ مر با موی پیش سر شما گره خورده» کنایه از این است که در برابر آن هیچ‌گونه مقاومت از سوی شما ممکن نیست؛ مانند کسی که موهای پیش سر او را محکم بچسبند که هرگونه تحرک از او گرفته می‌شود.

قرآن مجید نیز دربارهٔ سرنوشت مجرمان در قیامت می‌فرماید: «﴿**يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمٰاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوٰاصِي وَالْأَقْدٰامِ**﴾؛ مجرمان از چهره‌هایشان شناخته می‌شوند آن‌گاه آنها را با موهای پیش سر و پاهایشان می‌گیرند (و به دوزخ می‌افکنند)».[۲]

جملهٔ «**الدُّنْيَا تُطْوَى مِنْ خَلْفِكُمْ**؛ دنیا پشت سر شما پیچیده می‌شود» اشارهٔ لطیفی به این حقیقت است که انسان از هر مرحلهٔ زندگی که می‌گذرد، آن مرحله گویی همچون فرشی که پشت سر انسان پیچیده و جمع می‌شود قابل بازگشت

---

۱. نساء، آیهٔ ۷۸.

۲. الرحمن، آیهٔ ۴۱.

نیست؛ پیران به جوانی باز نمی‌گردند و جوانان به کودکی؛ بنابراین در واقع هر لحظه برای انسان مرگی است و حیات جدیدی، مرگی که بازگشت در آن تصور نمی‌شود.

امام علیه‌السلام بعد از بیان مشکلات مر و پایان زندگی و حوادث هولناکی که انسان در پیش دارد به شرح دوزخ و عذاب دردناک و گوناگون آن می‌پردازد و می‌فرماید: «(ای بندگان خدا) برحذر باشید از آتشی که عمقش زیاد، حرارتش شدید و عذابش پیوسته تجدید می‌شود»؛ (**فَاحْذَرُوا نَاراً قَعْرُهَا بَعِيدٌ وَحَرُّهَا شَدِيدٌ، وَعَذَابُهَا جَدِيدٌ**).

دربارهٔ عمق آتش دوزخ همین بس که در حدیثی آمده است: پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با جمعی از اصحابش در مسجد نشسته بودند ناگهان صدای عظیمی شنیدند و متوحش شدند. پیغمبر فرمود: «**أَتَعْرِفُونَ مٰا هٰذِهِ الهِدَّة**؛ می‌دانید این صدای عظیم مربوط به چیست؟» عرض کردند: خدا و رسولش آگاه‌ترند، فرمود: «**حَجَرٌ أُلْقِيَ مِنْ أَعْلىٰ جَهَنَّمَ مُنْذُ سَبْعِينَ سَنَةٍ الاٰنَ وَصَلَ إِلىٰ قَعْرِهٰا**؛ قطعه سنگی بود که از فراز جهنم هفتاد سال پیش سقوط کرده بود و اکنون به قعر دوزخ رسید و این صدا از آنجاست».[1]

در مورد شدت آتش دوزخ همین بس که در حدیثی آمده است، آتش دوزخ را هفتاد بار خاموش کردند تا به صورت آتش دنیا در آمد؛ «**إِنَّ نَارَكُمْ هَذِهِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ وَقَدْ أُطْفِئَتْ سَبْعِينَ مَرَّةً بِالْمَاءِ ثُمَّ الْتَهَبَتْ وَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَاعَ آدَمِيٌّ أَنْ يُطِيقَهَا**».[2]

دربارهٔ عذاب‌های جدید و تازهٔ دوزخ قرآن مجید بیان روشنی دارد؛ می‌فرماید: «﴿**كُلَّمٰا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنٰاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهٰا لِيَذُوقُوا الْعَذٰاب**﴾؛ هرگاه

---

۱. منهاج البراعة، ج ۱۹، ص ۸۹ شبیه همین معنا در عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۸۰ آمده است.
۲. بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۸۸، ح ۲۱.

پوست‌های تن آنها (در آن) بسوزد، پوست‌های دیگری به جای آن برای آنـها قرار می‌دهیم، تا کیفر (الهی) را بچشند».[۱]

آن‌گاه حضرت می‌افزاید: «آنجا سرایی است که در آن رحمت وجود ندارد و هیچ سخنی (و درخواستی) از کسی شنیده نمی‌شود و غم و اندوه هرگز برطرف نمی‌گردد»؛ (**دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ، وَلَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ وَلَا تُفَرَّجُ فِيهَا كُرْبَةٌ**).

در قرآن مجید می‌خوانیم: «﴿**وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْماً مِّنَ الْعَذَابِ... قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلاَّ فِي ضَلَالٍ**﴾؛ و آنها کـه در آتشند به مأموران دوزخ می‌گویند: (از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد * ... آنها می‌گویند: پس هر چه می‌خواهید (خدا را) بخوانید ولی دعای کافران (به اجابت نمی‌رسد و) جز در گمراهی نیست».[۲]

در جایی دیگر از قرآن مجید می‌خوانیم: «﴿**وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَّاكِثُونَ**﴾؛ آنها فریاد می‌کشند: «ای مالک دوزخ (ای کاش) پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم)» می‌گوید: شما (در اینجا) ماندگار هستید».[۳] همچنین در جای دیگری از قرآن مجید می‌خوانیم: «﴿**وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ**﴾؛ آنها در دوزخ فریاد می‌زنند: پرودگارا! ما را بیرون آور تا عمل صالحی انجام دهیم غیر از آنچه انـجام مـی‌دادیـم (بـه آنـها گـفته می‌شود:) آیا شما را به اندازه‌ای که هرکس اهل تذکر است در آن متذکّر می‌شود عمر ندادیم و انذار کنندهٔ (الهی) به سراغ شما نیامد؟ اکنون بـچشید کـه بـرای ستمکاران هیچ یاوری نیست».[۴]

---

۱. نساء، آیهٔ ۵۶.
۲. غافر، آیهٔ ۴۹ و ۵۰.
۳. زخرف، آیهٔ ۷۷.
۴. فاطر، آیهٔ ۳۷.

از کتاب تمام نهج‌البلاغه که همهٔ نامه را ذکر کرده استفاده می‌شود که امام علیه‌السلام بعد از ذکر شرایط بسیار سخت و دردناک دوزخ به بخشی از نعمت‌های بهشتی و رحمت گستردهٔ الهی اشاره می‌کند که مرحوم سیّد رضی به عنوان تلخیص از ذکر آن خودداری کرده است.

بر این اساس، امام علیه‌السلام در ادامهٔ این نامه بعد از ذکر عذاب بسیار خوفناک دوزخ و مواهب بسیار امیدوار کنندهٔ بهشت، به بیان یک اصل مهم اسلامی؛ یعنی لزوم جمع میان خوف و رجا پرداخته و می‌فرماید: «اگر می‌توانید خوفتان از خداوند شدید باشد و در عین حال (بسیار) به خدا حسن ظن داشته باشید (چنین کنید و) میان این دو جمع نمایید، زیرا حسن ظن بنده (خاص خدا) به پروردگار خویش به اندازهٔ خوفش از اوست و آنها که بیش از همه به خدا حسن ظن دارند کسانی هستند که بیش از همه از (عذاب او) ترسانند (و میان خوف و رجای آنها تعادل کامل برقرار است)»؛ (**وَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللهِ، وَأَنْ يَحْسُنَ ظَنُّكُمْ بِهِ، فَاجْمَعُوا بَيْنَهُمَا، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّمَا يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلَىٰ قَدْرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ، وَإِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ ظَنّاً بِاللهِ أَشَدُّهُمْ خَوْفاً لِلّٰهِ**).

در اینجا امام علیه‌السلام به مسألهٔ مهم خوف و رجا اشاره فرموده و آنها را در حد توازن و تعادل برای مؤمنان لازم می‌شمارد، همان‌گونه که شرح آن را در بحث نکات خواهیم داد و این به آن جهت است که مخاطبان با شنیدن عذاب‌های شدید دوزخ که در کلام امام علیه‌السلام آمده از رحمت خدا مأیوس نشوند و با شنیدن نعمت‌های بی‌پایان بهشت، خود را ایمن از عذاب او نبینند.

نکته

تعادل دو بال خوف و رجا

رجا در واقع عامل حرکت به سوی سعادت و به منزلهٔ موتور محرّک

دستگاه‌های عظیم تولیدی است و خوف عامل بازدارنده در برابر طغیان‌ها و حرکات بی‌رویه است. همان‌گونه که وسیلهٔ نقلیه فاقد موتور، از حرکت باز می‌ماند و فاقد ترمز در برابر پرتگاه‌ها و جاده‌های خطرناک ایمنی ندارد، این دو در وجود هر انسانی باید به صورت متعادل باشند تا هم به سوی طاعات حرکت کند و هم از معاصی خودداری نماید.

اهمّیّت این دو به اندازه‌ای است که در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: در وصایای لقمان مطالب شگفت‌انگیزی بود از جمله اینکه به فرزندش چنین گفت: از خداوند متعال آن‌گونه خائف باش که اگر تمام نیکی‌های جن و انس را به جا آورده باشی، از عذاب او (به علت پاره‌ای از لغزش‌ها) ترسان باشی و رجای تو نسبت به خداوند باید آن‌گونه باشد که اگر معاصی جن و انس را انجام داده باشی امید به رحمت او داشته باشی. هنگامی که امام صادق علیه‌السلام این حدیث را از لقمان نقل کرد فرمود: پدرم چنین می‌گفت: «**إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا [وَ] فِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورُ خِيفَةٍ وَنُورُ رَجَاءٍ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا**؛ هیچ بندهٔ مؤمنی نیست مگر اینکه که در قلبش دو نور است نور خوف و نور رجا اگر این یکی را وزن کنند ذره‌ای از آن یکی افزون‌تر نیست و اگر آن دیگر را وزن کنند ذره‌ای از این زیادتر نخواهد بود».[1]

ابن ابی‌الحدید بعد از آنکه در شرح عبارت امام علیه‌السلام می‌گوید: امام علیه‌السلام به محمد بن ابی‌بکر دستور می‌دهد که حسن ظن به خدا و خوف از او را در خود جمع کند و این مقام والایی است که جز صالحان آماده به آن نمی‌رسند، حدیثی را از امام علی بن الحسین علیهماالسلام نقل می‌کند که فرمود: «**لَوْ أَنْزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ كِتٰاباً أَنّه مُعَذِّبٌ رَجُلاً وٰاحِداً لَرَجَوْتُ اَنْ اَكُونَهُ اَوْ اَنَّهُ رٰاحِمٌ رَجُلاً وٰاحِداً لَرَجَوْتُ اَنْ أَكُونَهُ**؛ اگر خداوند متعال آیه‌ای نازل کند که یک نفر را در عالم عذاب می‌کند، از آن بیم دارم

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۷، باب الخوف و الرجاء، ح ۱.

که آن یک نفر من باشم و اگر بگوید یک نفر را در همهٔ عالم مورد رحمت قرار می‌دهد، امید دارم آن یک نفر من باشم».[۱]

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که به هم خوردن تعادل خوف و رجا یا سبب غرور و دور ماندن از خدا می‌شود، یا یأس از رحمت او را به دنبال دارد که آن هم مانعی بر سر راه اطاعت و بندگی است.

* * *

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۱۶۷.

بخش چهارم

وَاعْلَمْ ـ يَا مُحَمَّدُ بْنَ أَبِي بَكْرٍ ـ أَنِّي قَدْ وَلَّيْتُكَ أَعْظَمَ أَجْنَادِي فِي نَفْسِي أَهْلَ مِصْرَ، فَأَنْتَ مَحْقُوقٌ أَنْ تُخَالِفَ عَلَىٰ نَفْسِكَ، وَأَنْ تُنَافِحَ عَنْ دِينِكَ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ، وَلَا تُسْخِطِ اللهَ بِرِضَىٰ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، فَإِنَّ فِي اللهِ خَلَفاً مِنْ غَيْرِهِ، وَلَيْسَ مِنَ اللهِ خَلَفٌ فِي غَيْرِهِ. صَلِّ الصَّلَاةَ لِوَقْتِهَا الْمُؤَقَّتِ لَهَا، وَلَا تُعَجِّلْ وَقْتَهَا لِفَرَاغٍ، وَلَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِاشْتِغَالٍ. وَاعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعٌ لِصَلَاتِكَ.

ترجمه

ای محمد بن ابی‌بکر! بدان که من تو را سرپرست و والی بزر ترین بخش و امّت کشور (اسلام) نمودم و آن اهل مصرند، بنابراین شایسته است که با خواسته‌های دلت مخالفت کنی (چرا که جهاد با نفس برترین جهاد است) بر تو لازم است که از دینت دفاع کنی، هرچند بیش از یک ساعت از عمر تو باقی نمانده باشد. هرگز خداوند را برای جلب رضای کسی از مخلوقش به خشم نیاور چرا که خداوند جای همه کس را می‌گیرد و کسی نمی‌تواند جای او را بگیرد. نماز را در اوقات خودش بجای آر نه آنکه به هنگام بیکاری در انجامش تعجیل کنی و نه آنکه به هنگام اشتغال به کار آن را تأخیر بیندازی و بدان تمام اعمالت تابع نماز تو خواهد بود (اگر نماز را آن‌گونه که باید و شاید و به طور کامل انجام دهی اعمال دیگرت سامان خواهد یافت و در قیامت نیز نخست به نمازت می‌نگرند (سپس به سایر اعمالت).

شرح و تفسیر

مأمورین سنگین و پر اهمّیّت

امام علیه‌السلام در این بخش از خطبه، بار دیگر محمد بن ابی‌بکر را مخاطب ساخته و چهار دستور مهم به او می‌دهد. نخست به عنوان مقدمه می‌فرماید: «ای محمد بن ابی‌بکر! بدان که من تو را سرپرست و والی بزرگ‌ترین بخش و امّت از کشور (اسلام) نمودم و آن اهل مصرند»؛ (**وَاعْلَمْ ـ يَا مُحَمَّدُ بْنَ أَبِي بَكْرٍ ـ أَنِّي قَدْ وَلَّيْتُكَ أَعْظَمَ أَجْنَادِي فِي نَفْسِي أَهْلَ مِصْرَ**).

اجناد جمع جند در اصل به معنای لشکر است ولی گاه به بخش‌های مختلف یک کشور یا به کسانی که در آن بخش زندگی می‌کنند نیز اطلاق می‌شود. به هر حال این جمله به خوبی نشان می‌دهد که امام علیه‌السلام برای اهل مصر اهمّیّت و احترام بسیاری قائل بود و آنها را بزرگترین گروه امّت اسلامی می‌دانست، زیرا مصر یک سرزمین بزرگ تاریخی، دارای تمدنی کهن و مردمی آگاه و باهوش و پرتلاش است.

آن‌گاه امام علیه‌السلام به بیان نخستین و مهم‌ترین توصیهٔ خود می‌پردازد و می‌فرماید: «بنابراین شایسته است که با خواسته‌های دلت مخالفت کنی (چرا که جهاد با نفس، برترین جهاد است)»؛ (**فَأَنْتَ مَحْقُوقٌ[1] أَنْ تُخَالِفَ عَلَى نَفْسِكَ**).

جهاد با نفس بر همه لازم است و بر والیان و استانداران و فرمانداران لازم‌تر، زیرا آنان همیشه در معرض وسوسه‌های نفس و شیطان قرار دارند و اگر در این مبارزه مغلوب شوند، ظلم و فساد، مناطق تحت فرمانشان را فرا می‌گیرد.

سپس به بیان دومین دستور پرداخته می‌فرماید: «بر تو لازم است که از دینت دفاع کنی، هرچند بیش از یک ساعت از عمر تو باقی نمانده باشد»؛ (**وَأَنْ تُنَافِحَ[2]**

---

۱. «**محقوق**» از ریشهٔ «**حق**» گرفته شده و در اینجا به معنای شایسته و سزاوار است.

۲. «**تنافح**» از ریشهٔ «**منافحه**» به معنای دفاع از چیزی گرفته شده و ریشهٔ آن «**نفح**» بر وزن «**فتح**» است که غالباً ←

عَنْ دِينِكَ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ).

روشن است که بعد از جهاد اکبر که جهاد با نفس است برای حفظ دین باید به سراغ جهاد اصغر رفت که جهاد با دشمن است. امام علیه‌السلام در این قسمت به اندازه‌ای تأکید می‌کند که اگر تنها یک ساعت از عمر یا حکومت او باقی باشد در دفاع از دین دریغ ندارد و چیزی فروگذار نکند.

آن‌گاه به سراغ دستور سوم رفته و می‌فرماید: «هرگز خداوند را برای جلب رضای کسی از مخلوقش به خشم نیاور، زیرا خداوند جای همه کس را می‌گیرد و کسی نمی‌تواند جای او را بگیرد»؛ (**وَلَا تُسْخِطِ اللهَ بِرِضَىٰ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، فَإِنَّ فِي اللهِ خَلَفاً مِنْ غَيْرِهِ، وَلَيْسَ مِنَ اللهِ خَلَفٌ فِي غَيْرِهِ**).

انسان بسیاری از اوقات بر سر دوراهی گرفتار می‌شود؛ راهی به سوی رضای خدا می‌رود و راهی به سوی رضای خلق، در آنجا که خلق چیزی زاید بر حق خود را بخواهند در اینجا مؤمنان خالص از غیر آنها شناخته می‌شوند؛ مؤمنان خالص در آن راه گام می‌گذارند که رضای خداست، زیرا می‌دانند که با جلب رضایت و حمایت او هیچ کس نمی‌تواند کاری بر خلاف آنها انجام دهد در حالی که اگر برای جلب رضای بعضی از زیاده‌خواهان، رضای خدا را زیر پا بگذارند، کاملا بی‌دفاع خواهند ماند.

آنچه را امام علیه‌السلام در سومین نصیحت به محمد بن ابی‌بکر فرمود، در روایت دیگر به عنوان یکی از نشانه‌های ایمان خالص آمده است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «**مِنْ صِحَّةِ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللهِ**؛ از نشانه‌های سلامت ایمان مؤمن این است که رضایت مخلوق را به بهای به دست آوردن غضب پرودگار طلب نکند».[1]

← به معنای نسیم ملایم و بوی خوش می‌آید وگاه به معنای دفع کردن چیزی است و «**منافحه**» از همین معنا گرفته شده است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۷، ح ۲.

تجربه نشان داده آنها که مرتکب این کار می‌شوند سرانجام هم رضایت خالق را از دست می‌دهند و هم رضایت مخلوق را و آنها که رضایت خالق را می‌طلبند، هرچند در پاره‌ای از موارد سبب خشم مخلوق شوند، سرانجام هم رضای خدا را به دست آورده‌اند و هم رضای مخلوق را.

از این فراتر در حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است: «**مَنْ طَلَبَ رِضَا مَخْلُوقٍ بِسَخَطِ الْخَالِقِ سَلَّطَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ ذَلِكَ الْمَخْلُوقَ**؛ کسی که خشنودی مخلوقی را با خشم پرودگار طلب کند سرانجام خداوند متعال آن مخلوق را بر سر او مسلط می‌کند (تا به او ستم نماید)».[1]

سپس امام علیه‌السلام در چهارمین توصیهٔ خود به محمد بن ابی‌بکر به مسألهٔ نماز که از مهم‌ترین ارکان اسلام است، می‌پردازد و می‌فرماید: «نماز را در اوقات خودش بجای آر، نه آنکه به هنگام بیکاری در انجامش تعجیل کنی و نه آنکه به هنگام اشتغال به کار آن را تأخیر بیندازی و بدان تمام اعمالت تابع نماز تو خواهد بود (اگر نماز را آن‌گونه که باید و شاید و به طور کامل انجام دهی اعمال دیگرت سامان خواهد یافت و در قیامت نیز نخست به نمازت می‌نگرند سپس به سایر اعمالت)»؛ (**صَلِّ الصَّلَاةَ لِوَقْتِهَا الْمُؤَقَّتِ لَهَا، وَلَا تُعَجِّلْ وَقْتَهَا لِفَرَاغٍ، وَلَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِاشْتِغَالٍ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعٌ لِصَلَاتِكَ**).

بسیاری از شارحان نهج‌البلاغه گفته‌اند امام علیه‌السلام در نخستین سفارش در مورد نماز به این نظر دارد که نماز را پیش از وقت (مثلاً نماز ظهر را پیش از ظهر و نماز صبح را قبل از طلوع فجر) به جهت فراغت و بیکاری به جای نیاور؛ ولی با توجّه به اینکه کمتر کسی دیده‌ایم و شنیده‌ایم که نماز خود را قبل از ظهر یا قبل از غروب و طلوع فجر به جا آورد، زیرا این مطلب بر همه حتی برای افراد کاهل نماز هم مسلم است که نماز قبل از وقت محتوایی ندارد، با توجّه به این نکته، احتمال دیگری در تفسیر این جمله هست که فرمایش امام علیه‌السلام ناظر به نماز

---

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۶، ح ۱۳۲.

اوّل وقت و آخر وقت است؛ می‌فرماید: چنان نباش که اگر بیکار باشی نماز را اوّل وقت بخوانی و اگر مشغول به کار باشی نماز را موکول به آخر وقت کنی، بلکه همیشه و در هر حال کار خود را تعطیل کن و نماز را در اوّل وقتش به جای آور.

در واقع اشاره به همان جملهٔ معروف است که انسان به نمازش نگوید کار دارم بلکه به کارش بگوید نماز دارد.

به یقین تقید به نماز در اوّل وقت روح و جان و زندگی انسان را نورانی می‌کند و کارهای دیگر او از برکت نماز سامان می‌یابد.

در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است: «**إِنَّ الصَّلَاةَ إِذَا ارْتَفَعَتْ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَهِيَ بَيْضَاءُ مُشْرِقَةٌ تَقُولُ حَفِظْتَنِي حَفِظَكَ اللهُ وَإِذَا ارْتَفَعَتْ فِي غَيْرِ وَقْتِهَا بِغَيْرِ حُدُودِهَا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَهِيَ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ تَقُولُ ضَيَّعْتَنِي ضَيَّعَكَ اللهُ**؛ هنگامی که نماز در اوّل وقت خوانده شود به سوی صاحبش باز می‌گردد در حالی که سفید و نورانی است و به او می‌گوید: مرا محفوظ داشتی خداوند تو را حفظ کند و هنگامی که در غیر وقت و بدون رعایت حدود انجام شود به صاحبش باز می‌گردد در حالی که سیاه و تاریک است و به او می‌گوید مرا ضایع کردی خدا تو را ضایع کند».[1]

جملهٔ «وَاعْلَمْ...» همان‌گونه که در بالا اشاره شد دو معنا دارد یکی اینکه در دنیا سایر اعمال انسان تابع نماز اوست اگر نماز را به درستی انجام دهد از برکت نماز سایر اعمال او نیز به درستی انجام خواهد گرفت و دیگر اینکه در آخرت همان‌گونه که در روایات آمده نخستین چیزی که مورد حساب قرار می‌گیرد، نماز است و سپس سایر اعمال: «**إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا**؛ نخستین چیزی که بندگان با آن حساب می‌شوند نماز است اگر نماز مقبول شد بقیّهٔ اعمال نیز قبول می‌شود».[2]

---

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۶۸، باب من حافظ علی صلاته، ح ۴.

۲. همان مدرک.

بخش پنجم

وَمِنْهُ: فَإِنَّهُ لَا سَوَاءَ، إِمَامُ الْهُدَىٰ وَإِمَامُ الرَّدَىٰ وَوَلِيُّ النَّبِيِّ، وَعَدُوُّ النَّبِيِّ. لَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي مُؤْمِناً وَلَا مُشْرِكاً؛ أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللهُ بِإِيمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللهُ بِشِرْكِهِ. لَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ، عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ.

ترجمه

در بخش دیگری از این نامه آمده است: امام هدایت و امام گمراهی هرگز یکسان نیستند همچنین دوستدار پیامبر و دشمن او با هم برابر نخواهند بود رسول خدا صلى الله عليه وآله به من فرمود: من بر امتم نه از مؤمن می‌ترسم و نه از مشرک، چرا که مؤمن ایمانش او را از کار خلاف باز می‌دارد و مشرک را خداوند به وسیلهٔ شرکش (رسوا و) خوار و ذلیل می‌کند. تنها آنان که از شرشان بر شما می‌ترسم کسانی‌اند که در دل منافق‌اند، و در زبان به ظاهر دانا (و مؤمن)، سخنانی می‌گویند که شما می‌پسندید؛ ولی اعمالی انجام می‌دهند که شما آن را زشت و ناپسند می‌شمارید.

شرح و تفسیر

تنها از این گروه بترسید

در آخرین بخش از این نامه مطابق آنچه مرحوم سیّد رضی آورده (و از تعبیر به «منه» بر می‌آید که آنچه در نهج‌البلاغه آمده تمام نامه نبوده، بلکه بخش‌هایی از آن است) امام علیه السلام به نکته‌ای بسیار مهم و اساسی توجّه کرده و می‌فرماید: «امام

هدایت و امام گمراهی هرگز یکسان نیستند همچنین دوستدار پیامبر و دشمن او با هم برابر نخواهند بود»؛ (**وَمِنْهُ: فَإِنَّهُ لَا سَوَاءَ، إِمَامُ الْهُدَىٰ وَإِمَامُ الرَّدَىٰ**[1] **وَوَلِيُّ النَّبِيِّ، وَعَدُوُّ النَّبِيِّ**).

روشن است که تعبیر به «**إِمَامُ الْهُدَى**» در این جمله اشاره به خود آن حضرت و تعبیر به «**إِمَامُ الرَّدَى**» اشاره به معاویه است که بر خلاف دستور پیامبر و خواستهٔ قاطبهٔ مسلمین پرچم مخالفت بر افراشت و جنگ‌های خونین و هلاکت بسیاری از مسلمین را سبب گردید.

واژهٔ «امام» غالباً به معنای پیشوای حق است؛ ولی گاه در پیشوای باطل هم به کار می‌رود. در قرآن مجید می‌خوانیم: «﴿**وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ**﴾؛ و آنان (فرعونیان) را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش (دوزخ) دعوت می‌کنند».[2]

دلیل تطبیق «**إِمَامُ الرَّدَى**» در جملهٔ فوق بر معاویه افزون بر قرائن حالیه، صراحت بخش‌هایی از این نامه است که مرحوم سیّد رضی آن را نقل نکرده است؛ در بخشی از این نامه طبق آنچه در کتاب تمام نهج‌البلاغه آمده است می‌خوانیم: «**إِيَّاكُمْ وَدَعْوَةُ الْكِذَّابِ ابْنِ هِنْدٍ**؛ از خواسته‌ها و دعوت‌های این مرد دروغگو فرزند هند (جگر خوار) بپرهیزید».

آن‌گاه امام علیه‌السلام در تکمیل همین سخن به حدیثی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله استناد می‌جوید و می‌گوید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمود: من بر امتم نه از مؤمن می‌ترسم و نه از مشرک، چرا که مؤمن ایمانش او را از کار خلاف باز می‌دارد و مشرک را خداوند به وسیلهٔ سرکشی (رسوا و) خوار و ذلیل می‌کند. تنها آنان که از شرشان بر شما می‌ترسم کسانی‌اند که در دل منافقند و در زبان به ظاهر دانا، سخنانی می‌گویند که شما می‌پسندید؛ ولی اعمالی انجام می‌دهند که شما آن را زشت

---

۱. «**الردی**» از ریشهٔ «**ردی**» بر وزن «**رأی**» به معنای هلاکت و یا سقوط از بلندی توأم با هلاکت است.
۲. قصص، آیهٔ ۴۱.

و ناپسند می‌شمارید»؛ (**وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي مُؤْمِناً وَلَا مُشْرِكاً؛ أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللهُ بِإِيمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ[1] اللهُ بِشِرْكِهِ. وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ[2]، عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ**).

این یک واقعیّت است که مؤمنان واقعی پشت و پناه اسلام و امّت اسلامی هستند و مشرکان شناخته شده به سبب شرکشان، مردم از آنها فاصله می‌گیرند و اگر بخواهند از درِ عداوت در آیند، مؤمنان به فرمان خداوند دست به دست هم می‌دهند و آنها را در هم می‌کوبند؛ ولی مشکل بزرگ جامعهٔ اسلامی و هر جامعه‌ای دشمنانی هستند که لباس دوستی بر تن می‌کنند، همان افراد دو چهره‌ای که چهرهٔ زیبایی از خود نشان می‌دهند و چهرهٔ زشت درونی خود را مستور می‌دارند، در میان صفوف مسلمانان رفت و آمد دارند و از اسرار آنها آگاه می‌شوند و هر جا بتوانند از پشت به آنها خنجر می‌زنند. آیات الهی و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله را دست‌آویز خود قرار می‌دهند؛ ولی در عمل بر خلاف رفتار می‌کنند.

مصداق بارز این سخن در زمان علی علیه السلام، معاویه و اطرافیانش بودند که به نام خونخواهی عثمان که ظاهراً جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، قیام کردند و به هنگام ناچاری قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها بالا بردند. نماز می‌خواندند و در نماز جمعه سخنان زیبا و موافق کتاب و سنّت می‌گفتند؛ ولی برای تضعیف امام هدایت؛ علی علیه السلام که هم از سوی خدا منصوب شده بود و هم از سوی خلق، هیچ فرصتی را از دست نمی‌دادند. از قتل بی‌گناهان و غارت اموال مسلمین و شبیخون زدن به مناطق مرزی عراق ابا نداشتند و با استفاده از این روش سرانجام توانستند بر جای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تکیه زنند و اسلام را به قهقرا ببرند.

---

۱. «**یقمع**» از ریشهٔ «**قمع**» بر وزن «**منع**» به معنای بازداشتن و مغلوب ساختن و خوار کردن است.

۲. «**جَنان**» به معنای قلب و «**جِنان**» جمع «**جِنة**» به معنای باغ و بهشت است و همهٔ اینها از ریشهٔ «**جن**» بر وزن «**فن**» به معنای مستور شدن گرفته شده و از آنجا که قلب در درون سینه مستور است و زمین باغ‌ها در زیر درختان مستور است، این واژه در مورد آنها به کار رفته است.

نکته‌ها

۱. خطر منافقان

امام علیه‌السلام در این نامه از خطر مهمی که محمد بن ابی‌بکر و جامعهٔ مردم مصر، بلکه همهٔ جوامع اسلامی را تهدید می‌کند؛ یعنی خطر منافقان سخن به میان آورده و مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند: مؤمن، مشرک و منافق سپس می‌فرماید: مؤمنان هیچ خطری برای جامعهٔ اسلامی ندارند، زیرا ایمانشان به آنها اجازه نمی‌دهد دست به کاری بزنند که خطری برای اسلام و مسلمین ایجاد کند و مشرکان معاند که به اصطلاح شمشیر را از رو بسته‌اند خطر آنها نیز چندان مهم نیست، زیرا شناخته شده‌اند و مسلمانان باایمان، مراقب توطئه های آنها هستند؛ اما مشکل مهم از سوی منافقان است کسانی که در میان اهل ایمان زندگی می‌کنند و به اصطلاح شمشیر را زیر لباس بسته‌اند، سخنانی می‌گویند که خوشایند مؤمنان است و افکار و عواطف آنها را به سوی خودشان جلب و جذب می‌کنند؛ اما در لحظات حساس و هنگامی که فرصتی به دست آورند زهر خود را می‌ریزند و ضربه به اسلام و مسلمین می‌زنند.

گرچه آنها نفاق خود را مکتوم می‌دارند و تخریب را به صورت پنهانی انجام می‌دهند ولی چنان نیستند که نتوان آنها را با دقت تشخیص داد. قرآن مجید علائم متعدّدی برای شناخت اهل نفاق در سورهٔ «بقره» و سورهٔ «منافقون» بیان فرموده که با دقت در آن می‌توان آنها را شناخت و از خطرات آنها مصون ماند.

دربارهٔ ریشه‌های نفاق و برنامه‌ریزی دقیق منافقان و نفاق در طول تاریخ و خطرات این گروه بحث‌های مشروحی در خطبهٔ ۱۹۴ (جلد هفتم از صفحهٔ ۶۰۶ تا ۶۱۹) و همچنین در ذیل خطبهٔ ۲۱۰ بیان شده است.

۲. نامه‌ای عجیب از معتضد عباسی

از شگفتی‌های دوران عباسیان نامه‌ای است که معتضد عباسی به صورت ـ

بخش‌نامه‌ای مستدل برای نواحی مختلف فرستاد. این نامه را مورخ معروف، طبری در حوادث سال ۲۸۴ در تاریخ خود نقل کرده و کامل ابن اثیر (هرچند با لحن مخالف) به آن اشاره کرده است و ما آن را از شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی الحدید که از آن تلخیص خوبی دارد نقل می‌کنیم.

ابن ابی الحدید در جلد ۱۵ از شرح نهج‌البلاغهٔ خود در ذیل همین نامهٔ امام علیه‌السلام به محمد بن ابی‌بکر می‌نویسد: طبری چنین می‌گوید: در این سنه (سنهٔ ۲۸۴) معتضد عباسی تصمیم گرفت لعن معاویه را بر تمام منابر گسترش دهد و دستور داد نامه‌ای نوشتند (مستدل) که برای مردم خوانده شود. وزیرش عبید الله بن سلیمان او را از ایجاد تنش در میان گروهی از مردم بر حذر داشت و گفت: ممکن است این کار به فتنه بینجامد؛ ولی معتضد اعتنایی به سخنان او نکرد.

نخستین چیزی که معتضد به آن ابتدا کرد این بود که مردم مشغول کار خود باشند و از اجتماعات بپرهیزند و عصبیت را کنار بگذارند و به عنوان شهادت دادن، نزد سلطان نروند مگر اینکه از آنها خواسته شود و داستان‌سرایان را از نشستن بر سر جاده‌ها (و گردآوری مردم در اطراف خود) منع کنند و دستور داد نسخه‌هایی از این نامه تهیّه شود و در دو طرف بغداد در محلات و کوچه‌ها و بازارها روز چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الاولیِ همان سال برای مردم بخوانند سپس روز جمعه از آن خودداری کنند و از اجتماع مردم به صورت گروهی در دو مسجد معروف بغداد جلوگیری کنند و به سقاهایی که در آن دو مسجد به مردم آب می‌دادند، سفارش شد که برای معاویه طلب رحمت نکنند چون قبلاً عادت آنها بر این بود که به‌هنگام آب دادن برای او طلب رحمت می‌کردند.

به هر حال روز جمعه نامه خوانده نشد، هرچند مردم انتظار داشتند آن را استماع کنند. در این هنگام وزیر معتضد «عبیدالله بن سلیمان» متوسل به قاضی یوسف شد که حیله‌ای بیندیشد و معتضد را از این کار منصرف نماید. قاضی یوسف به

سراغ معتضد رفت و گفت من از این می‌ترسم که تودهٔ مردم با شنیدن این نامه حرکتی اعتراض‌آمیز آغاز کنند. معتضد گفت: من با شمشیر آنها را بر سر جای خود می‌نشانم. قاضی گفت: با آل ابو طالب چه خواهی کرد؟ آنها از این موقعیت استفاده می‌کنند و در همه جا مردم را به سوی خود دعوت می‌نمایند و به یقین توجّه مردم به آنها بیشتر از توجّه به بنی العباس است. معتضد با شنیدن این سخن ساکت شد و پاسخی نداد و بعد از آن اقدامی در این زمینه نکرد.

نامه بسیار مفصل و مستدل است و بخشی از آن چنین است: «خبرهایی به امیر مؤمنان (منظور در اینجا معتضد عباسی است) رسیده که گروهی از مردم گرفتار اشتباهاتی در دین خود و فسادی در عقاید و تعصب‌هایی نابجا شده‌اند که عامل اصلی آن پیشوایان ضلالت بوده‌اند و از این رو سنّت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را رها کرده و به بدعت‌ها روی آورده‌اند.

این جریان بر امیر مؤمنان سخت آمده و سکوت در برابر آن را جایز نشمرده و آن را مخالف وظایف دینی خود دیده که باید در برابر انحرافات ساکت ننشیند و برای ارشاد جاهلان و اقامهٔ حجت در مقابل معاندان قیام کند.

به همین دلیل امیرالمؤمنین (معتضد) به شما مسلمانان خبر می‌دهد که خداوند متعال، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را به آیینش مبعوث ساخت و به او فرمان داد که فرمان خدا را اجرا کند. آن حضرت از خانوادهٔ خود شروع کرد؛ گروهی ایمان آوردند و دعوت او را پذیرفتند و سر بر فرمانش نهادند و گروهی به مخالفت برخاستند و از هرگونه کارشکنی فروگذاری نکردند ـ سپس بعد از ذکر اعمال این دو گروه با عباراتی جالب و زیبا چنین ادامه می‌دهد ـ بدترین دشمن پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و کسی که از همه بیشتر مخالفت می‌کرد و سر آغاز هر جنگ و عداوتی بود و آغازگر هر فتنه‌ای محسوب می‌شد و هر پرچمی بر ضد اسلام برافراشته می‌شد، صاحب و رهبر و رییس آن ابوسفیان و پیروانش از بنی‌امیّهٔ ملعون در

کتاب خدا و بر زبان پیغمبر اکرمﷺ در مواقف متعدّد بودند. سر انجام اسلام پیشی گرفت و این دشمن سرسخت مغلوب و منکوب شد و به ناچار در برابر اسلام تسلیم گشت در حالی که قلبش اسلام را نپذیرفته بود و شرک و کفر را در دل پنهان می‌داشت. خداوند در قرآن مجید دربارهٔ آنها فرموده: ﴿**وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ**﴾[1] و همه اتفاق دارند که این شجرهٔ ملعونه همان بنی‌امیّه هستند و در سنّت نبوی که راویان ثقه آن را نقل کرده‌اند، وارد شده که پیغمبر اکرمﷺ روزی ابوسفیان را بر چهارپایی سوار دید که معاویه زمام آن را در دست داشت و یزید (برادر معاویه) آن چهارپا را می‌راند.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: «**لَعَنَ اللهُ الرَّاكِبَ وَالْقَائِدَ وَالسَّائِق**؛ خدا لعنت کند سوار و زمامدار و کسی که آن را از پشت سر می‌راند».

نیز راویان روایت کرده‌اند که در روز بیعت عثمان، ابوسفیان ـ که در آن زمان نابینا شده بود (و حاضران در مجلس) که گمان می‌کرد همه از بنی‌امیّه هستند ـ صدا زد: «**تَلَقَّفُوهَا يَا بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ تَلَقُّفَ الْكُرَةِ فَوَ اللهِ مَا مِنْ جَنَّةٍ وَلَا نَار**؛ ای فرزندان عبد شمس ـ ای بنی‌امیّه ـ خلافت را همچون گوی از میدان بربایید به خدا سوگند نه بهشتی در کار است و نه دوزخی» و این عبارت به یقین کفر صریح است که لعنت الهی شامل حال گویندهٔ آن می‌شود.

در روایت دیگری آمده است که ابوسفیان روز فتح مکّه بلال را بر بام کعبه دید ـ هنوز نابینا نشده بود ـ که مشغول اذان است و می‌گوید: «**أَشْهَد أَنّ مُحَمّداً رَسُولُ الله**»؛ ابوسفیان گفت: خوشا به حال عتبة بن ربیعة (یکی از بستگان ابوسفیان که در جنگ بدر کشته شده بود) که از دنیا رفت و چنین منظره‌ای را ندید.

---

۱. اسراء، آیهٔ ۶۰.

در روایت دیگری آمده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خواب وحشتناکی دید و ناراحت شد؛ می‌گویند بعد از این خواب پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خندان دیده نشد، زیرا در خواب دیده بود عده‌ای از بنی‌امیّه مانند میمون‌ها به روی منبرش بالا می‌روند و پایین می‌آیند.

در روایت دیگری آمده، روزی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «از این گذرگاه کوه که می‌بینی به زودی مردی بیرون می‌آید که بر مذهب من محشور نخواهد شد» ناگهان معاویه ظاهر شد.

در حدیث دیگری پیغمبر فرمود: «**إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ يَخْطُبُ عَلَىٰ مِنْبَرِي فَاقْتُلُوه**؛ هنگامی که معاویه را بر منبر من ببینید او را به قتل برسانید» و روایات کوبندهٔ دیگری دربارهٔ معاویه که در کتب معروف نقل شده است.

سپس در ادامهٔ این نامه داستان شهادت عمار یاسر به وسیلهٔ لشکر شام نقل شده که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به او فرموده بود: «گروه طغیان‌گر تو را می‌کشند در حالی که تو آنها را به بهشت می‌خوانی و آنها تو را به دوزخ دعوت می‌کنند».

آن‌گاه به شهادت گروهی از صلحا و بزرگان اسلام از نیکان اصحاب و تابعین و اهل فضیلت و دین، به دست معاویه به طور مشروح اشاره می‌کند، افرادی مانند «عمرو بن حمق خزاعی» و «حجر بن عدی الکندی».

سپس به معرفی فرزندش یزید، آن شراب‌خوار مستِ میمون‌باز اشاره کرده و جنایت معاویه را در گرفتن بیعت برای او با قهر و غلبه و تهدید و تطمیع، یادآور می‌شود.

آن‌گاه به بخشی از کفریات یزید می‌پردازد از جمله تمسک او به شعر ذیل که آشکارا دم از کفر و شرک و بی‌ایمانی می‌زند آنجا که می‌گوید:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَل

ای کاش نیاکان من که در میدان بدر بودند، نالهٔ خزرج را از ضربات نیزه‌ها

مشاهده می‌کردند.[۱]

سپس در ادامه می‌افزاید: اضافه بر اینها بنی‌مروان (شاخه‌ای از بنی‌امیّه) احکام خدا را آشکارا دگرگون یا تعطیل کردند؛ اموال بیت‌المال را در میان خود تقسیم نمودند؛ احترام حرم مکّه را سلب کردند و از هرگونه تخریب و آتش‌سوزی در خانهٔ خدا ابا نداشتند و پناهندگان به آن را کشتند و زمین را از جور و عدوان پر کردند و ظلم آنها همهٔ بلاد را فراگرفت تا آنکه خشم خدا بر آنها فرود آمد و قهر و غضب الهی بر آنان نازل شد. گروهی از خاندان پیامبرﷺ برخاستند و از آنها انتقام گرفتند و بدین وسیله، خون آنها و پدران مرتدّشان ریخته شد و خداوند ظالمان را ریشه‌کن ساخت.

آن‌گاه در ادامهٔ این نامه می‌افزاید: ای مردم! اوامر الهی را اطاعت کنید آنجا که می‌فرماید: ﴿**إِنَّ اللهَ لَعَنَ الْكٰافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيراً**﴾[۲] و نیز می‌فرماید: ﴿**أُولٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللاّٰعِنُونَ**﴾[۳] بنابراین بر شما ای مردم! لازم است کسی را که خدا و رسولش او را لعن کرده، لعن کنید.

آن‌گاه ابوسفیان و معاویه و یزید و مروان بن حکم و فرزندان و نوه‌های آنها را

---

۱. اصل این شعر از «عبدالله زبعراء» است که از دشمنان سرسخت رسول خداﷺ بود و در روز احد بعد از شهادت گروهی از مسلمین که از طایفهٔ خزرج بودند این شعر را با اشعار دیگری سرود و یزید آن را تطبیق بر حادثهٔ کربلا کرد و منظورش این بود که ای کاش نیاکان من از بنی‌امیّه امروز بودند و ناله و زاری اهل بیت امام حسینؑ و یارانش را مشاهده می‌کردند.

طبری ابیات دیگر یزید را نیز در کتاب خود نقل کرده که در متن نامهٔ معتضد وجود داشته است هرچند ابن‌ابی الحدید در تلخیص خود آن را حذف کرده و از جملهٔ آن ابیات این است:

فَاَحَلّوا وَاسْتَحَلّوا فَرَحاً ثُمَّ قٰالُوا يٰا يَزِيدُ لاٰ تَشَلْ
لَعِبَتْ هٰاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلاٰ خَبَرٌ جٰاءَ وَلاٰ وَحْيٌ نَزَلْ

«نیاکان من اگر این کار مرا می‌دیدند هلهله می‌کردند و فریاد شوق برمی‌کشیدند و می‌گفتند: ای یزید دست مریزاد. بنی‌هاشم داعیهٔ سلطنت داشتند و (آن را به نام دین و آیین خدا وانمود کردند) نه خبری از سوی خدا آمده و نه وحیی نازل شده است.

۲. احزاب، آیهٔ ۶۴.

۳. بقره، آیهٔ ۱۵۹.

لعن می‌کند و می‌افزاید: «**اللَّهُمَّ الْعَنْ أَئِمَّةَ الْكُفْرِ وَقَادَةَ الضَّلَالِ وَأَعْدَاءَ الدِّينِ مُجَاهِدِي الرَّسُولِ وَمُعَطِّلِي الْأَحْكَامِ وَمُبَدِّلِي الْكِتَابِ وَمُنْتَهِكِي الدَّمِ الْحَرَامِ**؛ خداوندا پیشوایان کفر و رهبر ضلالت و دشمنان دین و آنها که با رسولت جنگ کردند و احکامت را تعطیل نمودند و کتابت را تحریف کردند و خون بی‌گناهان را ریختند، لعن و نفرین فرما».

آنچه در بالا آمد بخش فشرده‌ای از نامهٔ طولانی «معتضد عباسی» است که در منابع معروف تاریخی نقل شده است.[1]

بدیهی است که نقل نامهٔ «معتضد بالله» به معنای تأیید تمام کارهایش در دوران خلافتش نیست.

این نکته نیز قابل توجّه است که مخالفت وزیر معتضد «عبیدالله بن سلیمان» با نشر این نامه به این سبب بود که در حالاتش نوشتند: «**كَانَ مُنْحَرِفاً عَنْ عَلِيٍّ** علیه‌السلام؛ با امیر مؤمنان علی علیه‌السلام مخالف بود» و شورش مردم بهانه‌ای بیش نبود.

* * *

۱. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۲-۱۸۹ و شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۷۳-۱۸۰.